شروط لا إله إلا الله

THE CONDITIONS OF SAYING " THERE IS NO GOD BUT ALLAH "

مترجم
«باللغة الفارسية»

حليمة
«أبوبصير الطرطوسي»

ة

أبو بصير الطرطوسي

شُروط لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه

تأليف / الشيخ عبدالمنعم مصطفى حليمة
«ابو بصير الطرطوسى»

باللغة الفارسية

المترجم / ابن عبداللطيف بابكرخيل
«ابومصعب الخراساني»

0

مقدمه:.

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستهديه ونستغفره، ونعـوذ باللـه من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده اللـه فلا مضـل لـه، ومن يضلل فلا هادى له .

وأشهد أن لا إله إلا اللـه وحـده لا شـريك لـه، وأشـهد أن محمـداً عبده ورسوله .

﴿يأَيهَـا الَّذِينَ آمَنُـوا اتَّقُـوا اللَّهَ حَـقَّ تُقَاتِـهِ وَلَا تَمُـوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ آل عمران:102.

﴿يا أَيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِى خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِـيرًا وَنِسَـاءً وَاتَّقُـوا اللَّهَ الَّذِى تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيكُمْ رَقِيبًا﴾ النساء:1.

﴿يـا أَيهَـا الَّذِينَ آمَنُـوا اتَّقُـوا اللَّهَ وَقُولُـوا قَـوْلًا سَـدِيدًا، يصْـلِحْ لَكُمْ أَعْمَـالَكُمْ وَيغْفِـرْ لَكُمْ ذُنُـوبَكُمْ وَمَنْ يطِـعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ الأحزاب:70-71.

أما بعد: فإنَّ أصدقَ الحديثِ كتابُ الله، وخيرَ الهـدى هـدى محمـدٍ صلى الله عليه وسلم، وشـر الأمـور مُحـدثاتها، وكـل محدثـة بدعـة، وكل بدعةٍ ضلالة، وكل ضلالة فى النار .

و بعد :

بدون شك بزرگترين و با عظمت الشان تـرين كلمـه اى كـه اللـه متعال براى انبيـاء اش از آدم الى نـبى مـا صـلى اللـه عليـه وسـلم وحى نموده است ، همانا كلمه توحيد.........لا إله إلا الله مى باشد.

و بزرگترين كلمه اى كه از ابتداى خلقت آدم عليه السـلام تـا بـه امــروز و الى قيــام قيــامت بــر ســر زبــان هــا بــوده همين كلمــه توحيد........ لا إله إلا الله است.

و افضل ترين اذكار نزد اللـه متعـال ....همين لا إلـه إلا اللـه ميباشد.

بخاطر همين كلمه خالق بارى مخلوقات را هست كـرد، رسـولان را فرستاد، و كتابهاى هدايت را نازل فرمود....!

و بخــاطر آن جنت مــزين.........و آتش جهنم گــرم و ســوزنده گردانيده شده است.

بخاطر آن اللـه متعـال جهـاد و قتـال را مقـرر نمـوده، و صـلح و جنگ را آفريده، و ولاء و براء را فرض گردانيـده اسـت، و درين راه

لشکریان جهاد و آزادی تبیعه گردانیده شـده، و گرانبهـاترین اشـیاء ارزان و بی ارزش شده است....!
آخرین هدف قـرار گـرفت....و هیچ چـیزی نمیتوانـد بـا آن نـه از جهت فضلیت و نـه از جهت بـزرگی برابـری کنـد....هـر مصـلحت و هدفی در مقـابلش کوچـك معلـوم می شـود.......و هـر بـا ارزشـی نزدش بی ازرش میباشد!
کلمه ایست که خون گوینده آنرا-در دنیا- مصئون داشته و لغزش هـا و خطـاء هـایش را کـاهش می دهـد، و شمشـیر را هنگـام ورد شبهات از بالایش بر می دارد.....!
کلمـه ایسـت کـه بـر اسـاس آن مـردم داخـل جنت و دوزخ می شوند... هر کسی حق آنرا اداء کرد و بصدق و اخلاص بـه آن پایبنـد ماند، داخل جنت گردیده، و هر کس از آن اعراض کرد، و حـق آنـرا اداء نکرد، و با اهل آن بـه دشـمنی پـرداخت، داخـل آتش جهنم می شود، و عذاب موعود در حقش متحقق می گردد.
کلمه ایست کـه صـاحب اش را در آخـرت نفـع می رسـاند، ولـو مرتکب زشتی های زیاد بجز از شرك گردیـده باشـد، در غـیر از آن شخص را هیچ چیزی نفع رسانیده نمیتواند، ولو میزان حسناتش بـه اندازه وسعت زمین و آسمان ها باشد، ولی نزد الله پاداشی ندارد.
این کلمه ایست که هرگاه در مقایسه با آسمانها و زمین هـا وزن گردد، گران می آید، پس خوشا بحال کسی کـه این کلمـه ....لا إلـه إلا الله، بر او مقدر شده است، همانطوریکـه نـوح علیـه السـلام در هنگام مرگش برای پسر خود چنین وصیت می کند: «تو را به لا إله إلا الله امر می کنم، که هر گـاه هفت آسـمان و هفت زمین در یـك کف ترازو گذاشته شـود، و لا إلـه إلا اللـه در در کـف دیگـر آن، این کف سنگینی می کنـد، و اگـر هفت آسـمان و هفت زمین بـه شـکل دائــره بــاهم آمیختــه باشــند، لا إلــه إلا اللــه آنهــا را از هم جــدا میسازد..»[1]
اما باوجود آن هرگز در طول تاریخ الی زمان حاضر هیچ کلمه ای با تغیر و تحریف و تأویلات باطل مواجه نگردیده، آن طوریکه کلمـه توحید... لا إله إلا الله مواجه شده است.
واضح است که در طول این مدت فرقه های باطل و اهـل هـواء و ضلالت توانسته اند بالای این کلمه چیره شـوند، ابتـداً سـیکولران کافر....و به مرور زمان صوفیه منحرف، و به تعقب آن اهـل ارجـاء

[1] صحیح الآداب المفرد: 426.

و تجهم، و در اخیر گـروه هـای سـلفی معاصـر- کـه خـود را سـلفی میگویند اما سلفیت ازیشان بیزار است- خـود ، لشـکر و علم شـان را در اختیار و دوستی پادشاهان ستمگر و مجرم قرار داده اند....!

این گروه هـای باطـل بواسـطه ای دام هـا و حیلـه هـای باطـل و فاسد شان توانسته اند، کلمـه توحیـد را از معنـای حقیقی، مقاصـد ربانی و اقتضاءات رحمـانی آن خـالی سـازند، بـا این کلمـه طـوری برخورد کردند که آنرا در حروف معمولی بزبان آوردند، و با طقطق مهره های تسبح شان در گوشه مسجد زینت بخشیدند، بدون اینکـه قلب هـای شـان گـرمی این کلمـه را احسـاس کنـد، و یـا سـبب دگرگونی و تحول بنیادین در زندگی عملی شان گردد...!

با این کلمه آنچنان که لازم بود باید برخـورد شـود...نشـد، و آنـرا که باید منهج حیات خویش قرار می دادند....ندادند، منهج که کـاملاً تغیر را میخواهـد؛ تغـیر و دگرگـونی جوامـع را...... از حـالت شـرك بسوی نور توحید، و از ظلم جاهلیت به عدالت اسلام ، و از عبـادت مخلوقات به عبادت الله واحد و لاشریك.

آنها این کلمه را از حقیقت و ماهئیت اش و از هـدف کـه بخـاطر آن این کلمه نازل شده بود، دور نمودند...و برای مردم آنرا بصورت مجرد از حروف سرد و خشك، که در هنگام دعاء و مشکلات تبرکـاً بـر سـر زبانهـا آورده میشـود، در آوردنـد، بـدون اینکـه در حیـات و اعمال و وقایع زندگی شان آنرا مورد توجه قـرار داده باشـند...!کـه شایسته نیست،با لا إله إلا الله چنین رفتاری صورت گیرد!!!

میگویند: یکبار این کلمه را بزبان بیاور....بعـداً هـر چـه خواسـتی انجـام بـده... ولـو بعنـوان شـخص وحشـی و متمـرد از طـاعت و عبودیت الله متعال در آیی!!!

.....یکبار بزبان بیآورش ... آنگاه از جمله اهل نجـات و ایمـان-در دنیا و آخرت- خواهی گشت، اگر چه به مقتضـای آن عمـل نکـنی، و ارکان و واجبات دین را ترك بگوئی!!!

...یکبار بزبان بیآورش ... بعداً هر معبود، طاغوت، و بت و ظـالم گنهکار را خواستی عبادت کن.

اگر چه در تمام عمر یکبار توفیق گفتن آنرا پیدا کردی – در گفتن آنر دریغ نکن! زیـرا از کفـر و تکفـیر در امـان خـواهی شـد، و آتش جهنم بـر تـو سـرد و حـرام می گـردد، ولـو آنکـه اعمـال خـیری در

زندگی نداشته باشی، دین و ایمانت بالا تر از آنست که بر علیه دین و ایمانت طعن وارد گردد.

این چنین برای مردم گفتند، و میگویند، و باعث ازبین رفتن دین ، عبادت و زندگی شان می گردند، و مردم را در یك وادی و حیققت دین را در وادی دیگری قرار می دهند، ولی باوجود این همه اکثریت شان – به پیروی از تلبیسات مرجئه عصر- می پندارند، که چه زیبا عمل و نیك انجام می دهند.

پس بهره و نصیب شان از دین و توحید همانا مجرد تلفظ شهادت توحید در مناسبات شان است، که هر یك ازیشان چنین خواستی از توحید و دین دارند، بدون اینکه چیزی از لوازم، شروط و معانی آن بدانند، و در وقایع عملی زندگی خویش به آن التزام و اهتمام داشته باشند.

و اگر این امر به همین سادگی، شوخی و بی مبالاتی بیآنجامد، پس تلفظ این کلمه برای هر کسی آسان می شود، و میتوان از هر شخصی چنین امری را مطالبه کرد.... طواغیت حُکم نیز آنرا تلفظ می کنند- باطنی های زنادقه همچنان آنرا تلفظ می نمایند، و سیکولر های بی دین نیز به گفتن آن مبادرت می ورزند، اهل شرك بندگان بت ها نیز آنرا تلفظ می کنند، حتی کمونیست های ملحد نیز به این کلمه قائل هستند، و هیچ کافر و فاجر باقی نمی ماند، مگر اینکه میبینیم این کلمه را تلفظ می کنند، و چون دو نفر فاجر با یکدیگر جنگ کنند، یکی بر دیگری-از روی طعن و خاموش ساختن درگیری- می گوید: الله را به یگانگی یاد کن ای فلان...یعنی خاموش شو و دست از جنگ بردار!! این چنین است معامله مردم با توحید - مگر آنانکه الله بر ایشان رحم کرده است-

و به مانند؛ اهل تجهم و ارجاء – قاتلهم الله - گمان می کنند که همه ایشان مسلمان و مؤمن هستند، و از اهل جنت می باشند....و برای احدی اجازه نمی دهند که در ایمان و صحت اسلام شان شك و تردید نماید، و یا بعضی ازیشان را تکفیر کنند!!! و هر کسی چنین کند، او را از جمله خوارج و غلات تکفیری میدانند.

ایشان بر بعضی از نصوص – متشابه- اتکاء می کنند- در حالیکه این نصوص بر علاوه اینکه برای ایشان حجت را ثابت نمیگردانند، بلکه بر علیه خود شان حجت میباشد - و این نصوص را در غیر موضع شان قرار داده و شأن نزول غیر از شأن نزول صحیح و

متفق علیه بر آنها بیرون می کنند، و این آیات و نصـوص را بغـیر از معانی اصـلی آنهـا تفسـیر کـرده و قربـانی تـأویلات باطـل و فاسـد خویش میسازند، و آنرا از استناد شرعی اش که مراد شـارع اسـت بیرون می کنند..!

یکی از این نصوص- که اهواء و افهام باطل و فرسـوده ای شـان بالای آن چیره گردیده است-، حدیث رسـول اللـه صـلی اللـه علیـه وسلم میباشد، کـه می فرمایـد:«**من قال لا إلـه إلا اللـه دخـل الجنة**».

یعـنی- هـر کـه لا إلـه إلا اللـه را گفت داخـل جنت می شـود، و میگویند: این نص به مجرد قول درین مسئله دلالت دارد یعنی: هـر فردی صرفاً با گفتن آن از اهل جنت می شود..!

همینطور به حدیث صحیح البطاقة[2] -اعمـال نامـه- اسـتدلال می کنند، که نبی صلی الله علیه وسلم می فرماید:«**إن الله سیخلص رجلاً من أمتی علی رؤوس الخلائق یوم القیامـة، فینشـر علیه تسعة و تسعین سجلاً، کل سجل مثـل مـد البصـر ثم یقوم : أتنکر من هذا شیئا ؟ أظلمت کتبـتی الحـافظون ؟ یقول: لا یارب ، فیقول : أفلك عذر؟ فیقول : لا یـا رب ، فیقول :بلی إن لك عندنا حسنة وإنه لا ظلم علیك الیوم، فیخرج بطاقـة فیهـا أشـهد أن لا إلـه إلا اللـه وأشـهد أن محمداً عبده ورسوله، فیقول: احضـر وزنـك، فیقـول: یـا رب ما هذه البطاقة، وما هذه السجلات ؟! فقال: فإنك لا تُظلم . قـال: فتوضـع السـجلات فی کفـة والبطاقـة فی کفـة فطاشـت السـجلات وثقلت البطاقـة، ولا یثقـل مـع اسم الله شیء**»[3]

- اللـه سـبحانه و تعـالی شخصـی از امت مـرا از میـان جمیـع مخلوقات در روز قیامت نجات می دهد، برای او 99 دفتر اعمـالش نشان داده می شود، که هر دفتر آن به اندازه دید چشم می باشـد، باز می گوید: آیا این همه را انکار داری؟ و آیـا بـالای تـو در نوشـتن این همه ظلم شده است؟ می گوید: خیر!یا رب، بـرایش گفتـه می شود: آیا عذری داری – که دلیـل بـرای انجـام این اعمـالت باشـد-؟

---

[2] . البطاقة ج بطائق در لغت به معنانی مختلف آمده است - ماننـد، نامـه ، رسـاله – کـارت شناسـائی – بـرگی کـه در آن نـام و عنـوان شـخص قیـد شـده باشـد، کـارت دعوت، ......مترجم.

[3] . أخرجه الترمذی ، و ابن ماجة ، صحیح سنن الترمذی : 2127

می گوید: خیر! یا رب، برایش گفته می شـود: نـزد مـا از بـرای تـو نیکی موجود است و امروز بالای تو ظلم نمیشود، پس اعمال نامـه ای مربوط او بیرون کرده می شـود، کـه درآن «أشـهد أن لا إلـه إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله» نوشـته اسـت، می گویـد : یـا رب این اعمال نامه چیست؟ و این دفاتر چی اسـت؟ بـرایش گفتـه می شود: بر تو ظلم کرده نمی شود،حالا- این همه دفاتر را در یـك کف و همان اعمال نامه را در کـف دیگـر بگـذار! و آنگـاه دفـاتر بـا همان بزرگی اش پائین آمده و در مقابلش همان عمل نامـه کوچـك سنگینی میکند، و رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایـد: در مقابل اسم الله هیچ چیزی سنگین تر نیست.

اما مرجئه عصر میگوینـد: این دلیلی اسـت بـرای صـحت قـول و مذهب ما، و فساد و بطلان مخالفین ما درین مورد...!

برایشان می گویم- این همه نصـوص را کـه دلیـل می آوریـد، بـر علاوه اینکه حجت و دلیل برای قول تان نیست، بلکه این نصـوص – طوری که بعداً بـرای خواننـده آشـکار می گـردد- بـر علیـه خودتـان حجت و دلیل می باشد.

لذا قبل از رد این شبهه و سایر شبهات که مرجئـه عصـر آنـرا در میان عوام مردم با پوشش جهالت خویش نشـر کـرده انـد، ضـرور می دانیم، تا در نخست بعنوان پیشگفتار به نکات چند بـه بعضـی از مسائل مهم و ضـروری بـه شـکل مقدمـه بـرای ورد بـه این مبحث تذکر بدهیم، که بسیاری از معانی و مفاهیم اصـطلاحات مرتبـط بـه موضوع بحث- در آن حل گردیده و برای خواننده دانسـتن آن جهت درك واقعی از موضوع خیلی ضروری می باشد.

از الله متعال هدایت، توفیـق و قبـول اعمـال خـویش را امیـدوار هستم، به راستی که او بزرگ، شـنوا، قـریب و اجـابت کننـده دعـاء است.

و صـلی اللـه علی سـیدنا و نبینـا محمـد، و علی آلـه و صـحبه و سلم .

ابوبصیر الطرطوسی

01/02/1421 ه

.مقدمات مهم و ضروری.

.مقدمه اول:

دقیقاً صاحب نود نه عملنامه گناه و خطاء های زشت، و همچنـان سایر نصوص دیگر که دلالت بر دخـول شـخص بـه جنت در حالیکـه قطعـاً عمـل نیکی انجـام نـداده باشـد، دارد ....تنهـا لازم اسـت کـه صاحب همه این عمالنامه های پر از خطاء و گناه های بزرگ، خـالی از شرك و کفر اکبر باشد؛ زیرا شرك عملی است، که تمام اعمـال نیك و خوب شخص را ولو به اندازه وسـعت آسـمان و زمین باشـد، نـابود می سـازد، پس چگونـه ممکن اسـت اعمـال صـاحبان این گناهان زیاد نابود نگردد، مانند؛ صاحبان عملنامه های کـه در حـدیث ذکـر شـده اسـت، و اصـلاً عمـل خـیری را انجـام نـداده انـد، ... در حالیکه از باب اولی باید عمل او نابود شـود، و مسـیرش بـه سـوی جاویدانی بودن به جهنم سوق گردد.

همـان طوریکـه اللـه متعـال می فرمایـد:{**إِنَّ اللَّهَ لَا يغْفِرُ أَنْ يشْـرَكَ بِـهِ وَيغْفِـرُ مَـا دُونَ ذَلِـكَ لِمَنْ يشَـاءُ**}، النسـاء/48. ترجمـه: بیگمـان اللـه (هرگـز) شـرك بـه خـود را نمی بخشـد، ولی گناهان جز آنرا از هر کسی خود بخواهد میبخشد.

و می فرمایـد:{**إِنَّهُ مَنْ يشْـرِكْ بِاللَّهِ فَقَـدْ حَـرَّمَ اللَّهُ عَلَيـهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ**}،المائدة/72.

ترجمه: بیگمان هر کس شریك و انبازی برای الله قرار دهد، الله بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش دوزخ است.

و می فرماید:{**لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**}،الزمر/65.
ترجمه: اگر شرك ورزیدی كردارت (باطل و بی پاداش میگردد) و هیچ و نابود میشود، و از زیان كاران خواهی بود.
و می فرماید:{**وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**}،الأنعام/88.
ترجمه: اگر شرك میورزیدند هر آنچه میكردند بهدر میرفت (و اعمال خیر شان ضائع و نابود میشد، وهیچ منفعتی برایشان نمیرسانید).
و می فرماید:{**وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا**}،الفرقان/23.
ترجمه: ما به سراغ تمام اعمالی كه (به ظاهر نیك بوده و در دنیا) آنان انجام داده اند میرویم، و همه را همچون ذرات غبار پراكنده در هوا میسازیم (و ایشان را از اجر و پاداش آن محروم می كنیم، چرا كه نداشتن ایمان موجب محو و نابودی احسان، و بی اعتبار شدن اعمال خوب انسان میگردد).
و غیره نصوص كه در مورد نابودی اعمال صالح و عدم رسانیدن منفعت برای شخص در آخرت، در صورت كه ملوث و مقرون به شرك باشد دلالت دارد.
و همین طور صاحب توحید خالص را این كلمه نفع زیادی میرساند، ولو آنكه اعمال طالح و زشت وی بیشتر از اعمال صالحش باشد، مشروط به اینكه مقرون به شرك نباشد، و شرك عملی است كه اعمال نیك و پسندیده شخص را نابود میسازد، هرچند صاحب خیر و نیكی زیادی باشد، واین قاعده از قواعد پیروی شده اسلام بوده كه بر مبنی قرآن و سنت استوار می باشد، و در آن هیچ اخلافتی نیست.[4]

---

[4] . این تعبیر وتأویل پیروی شده صحیح میباشد، ولی این قول كه : لا یضر مع التوحید او الایمان ذنب....» یعنی با توحید و ایمان گناه بر شخص ضرری نمی رساند ، قول باطل و غیر صحیحی میباشد، واز ساخته های اهل ارجاء و از مصطلاحات شان میباشد.
و همچنان از اقوال اسلاف مرجئه عصر این است : لا یضر مع التصدیق القب كفر ظاهر ....» یعنی زمانی كه قلب امر را تصدیق كرد، ولو در ظاهر كفر بورزی ، - توحید و ایمانت را – ضرر نمی رساند، و این قول به نظر مرجئة قدیم از جمله زشت ترین اقوال بود كه مروج آنزمان شده بود.

همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:« **قال الله تعالى: يا ابن آدم ! مهما عبدتنى ورجوتنى ولم تُشرك بى شيئاً غفرتُ لك على ما كان منك ــ أى من عمل ــ وإن استقبلتنى بملء السماء والأرض خطايا وذنوباً استقبلتك بملئهنَّ من المغفرة، وأغفر لك ولا أبالي**»[5] .

ترجمه: الله متعال می گوید: ای پسر آدم - هر گاه مرا عبادت کنی، و به سوی من رجوع کنی و به من چیزی را شريك نسازی، همه آنچه که بر تو – از گناه – است میبخشم، اگر چه گناهان و خطا هایت به اندازه وسعت آسمان ها و زمین باشد، باز هم آنها را می بخشم و به استقبال تو می آیم، و تو را میبخشم، و از کسی هم باك ندارم.

اما مهم اینست که انسان از اهل عبادت و توحید بوده، و هیچ چیزی را به الله متعال شريك نسازد.

همانطوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**ثِنتان موجبتان " قال رجل: يا رسول الله ما الموجبتان ؟ قال:" من مات لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة، ومن مات يشرك بالله شيئاً دخل النار**»[6].

ترجمه: دو چیز واجب است؛ مردی گفت: یا رسول الله چه است آن دو واجبی ؟ گفت: هر کسی بمیرد و به الله چیزی را شريك نگرداند، داخل جنت می گردد، و هر کسی بمیرد و به الله چیزی را شريك سازد، داخل آتش می شود.

و از عایشة رضی الله عنها روایت است که گفت: برای رسول الله گفتم:« **ابن جدعان كان فى الجاهلية يصل الرحم، ويطعم المسكين، فهل ذلك نافعه ؟ قال:" لا ينفعه، إنه لم يقل يوماً: ربِّ اغفر لى خطيئتى يوم الدين**»[7].

ترجمه: ابن جدعان در جاهلیت کسی بود که صله رحم را بجا می آورد، و مساکین را طعام می داد، آیا این همه برایش- در آخرت- منفعت می رساند، گفت: خیر! برایش هیچ نفعی نمیرساند،

[5] . أخرجه الطبرانى، صحيح الجامع الصغير:4341.
[6] . اخرجه مسلم فى الصحيح.
[7] . اخرجه مسلم فى الصحيح .

چرا او یکباری هم نگفته است، رب اغفرلی خطئیتی یوم الـدین- یـا رب از گناهان من در روز آخرت در گذر.

نووی در شرح صحیح مسلم می گوید:کسی که بر توحیـد بمـیرد، ولو هر قدر گناه هم انجام داده باشد، در آتش جاویـدان نمی مانـد، همینطور کسی که بر کفر بمیرد، ولو هر قدر اعمال نیك هم داشته باشد، داخل جنت نمیشود، و این خلاصه کلام مذهب اهل حق درین مسئله میباشد[8].

مقدمه دوم :.

همانگونه ای که اجتمـاع ایمـان و کفـر در ظـاهر و مواجـه شـدن شان در یك مسیر نا ممکن است، همانطور اجتماع آنها در بـاطن و در قلب امکان ندارد؛ هر گـاه کفـر در قلب داخـل گـردد، ایمـان بـه صورت کلی از آن خارج می شود، و همین طور امکان ندارد ایمـان در قلبی داخل گردد، که از کفر و شـرك بـه صـورت مطلـق منتفی نگردیده باشد، طوریکه نبی صلی الله علیه وسـلم می فرمایـد:«**لا یجتمعُ الإیمان والکفر فی قلب امرئ** »[9]. ترجمـه: ایمـان و کفر در قلب یك شخص جمع شده نمی تواند.

که با استفاده از این حدیث، میتوانیم دورغ کسانی را که ادعـای ایمان در قلب خـویش را می کننـد، و خـود را مـؤمن می نامنـد، در حالیکه تمامی اعمال و رفتار شان پوشیده با شـرك و کفـر بـواح و ظاهر است، درك کرده و بخوبی تفکیك کنیم....!

چرا که ظـاهر آئینـه بـاطن و دلالت کننـده بـرآن اسـت، و هریـك بالای دیگر سلباً و ایجابـاً تـاثیر گـذار می باشـد، طوریکـه در حـدیث صحیح از نبی صلی الله علیه وسلم روایت اسـت کـه میگویـد:« **ألا وإنَّ فی الجسد مضغة إذا صلحت صـلح الجسـد کلـه، وإذا فسدت فسد الجسد کله، ألا وهی القلب**».[10].

ترجمه: آگاه باشید! کـه در جسـم پارچـه گوشـتی اسـت، هرگـاه صالح گردید، تمام جسم صالح می گردد، و هرگاه فاسد شـد، تمـام جسم را باخود فاسد می سازد، بدانید! که آن قلب است.

---

8 . شرح صحیح مسلم ، 1/217

9 . السلسلة الصحیحة: 1050.

10 . اخرجه البخاری، أحمد فی مسند و ابن ماجه فی سنن.

بناً به اطمینان گفته می توانیم، که حتماً کسی که در ظاهرش کافر می باشد، در باطن نیز کافر است، و کسی که در باطن کافر است همانطور در ظاهر نیز کافر میباشد[11].

. **مقدمه سوم:**

باید دانست! هیچ فردی داخل جنت نمی گردد، مگر مؤمنین و مؤحدین...و گاهی در وصف بعضی از گناهنکاران گفته شده است؛ که داخل جنت می شوند، باید گفت: بلی!گناهان شان آنها را هرگز از مؤمن و مؤحد بودن بیرون نمی کند، تا زمانیکه به توحید وفا کنند و شروط آنرا لازم گیرد، ...و شخص تا زمانی مؤحد نمی گردد، تا آنکه به صورت مطلق شرك اکبر از او منتفی نگردد، و الله متعال را در عبادات خویش یگانه و تنها خالص نگرداند.

طوری که در حدیث متفق علیه می آید:« **لا یدخل الجنة إلا نفس مسلمة** ». ترجمه: جز شخص مسلمان داخل جنت نمیگردد.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:« **یا ابن الخطاب ! اذهب فناد فی الناس: إنه لا یدخل الجنة إلا المؤمنون " مسلم . وفی روایة عند أبی داود:" یا ابن عوف ! ارکب فرسك، ثم نادِ: إن الجنة لا تحل إلا لمؤمن "؛ أی إلا لمؤحد**».[12]

ترجمه: ای پسر خطاب! برو و بر مردم ابلاغ کن: هیچ فردی بجز مؤمنین داخل جنت نمی گردد.

---

[11] . حتی این امر شامل منافق نیز می گردد، که کفرش در اعمالش ظاهر می گردد، و اینکه این کفرش را از مردم می پوشاند ، مستلزم عدم کفرش در ظاهر نمی باشد، چرا نادانی و جهل از عملی دلیل عدم آن عمل نیست، ... بدلیل اینکه هر گاه منافق با خود و یا دوستانش و نزدیکانش خلوت گردند، کفر خویش را ظاهراً و باطناً اظهار می کند، و کافر اصلی کفر خود را و آنچه که در قلبش از بدون کدام تردید در ملاء عام اظهار می کند.
- اما باید بخاطر داشت، و الله اعلم .. شاید از نزد شیخ نصره الله فراموش شده باشد... این حکم و قاعده به دلیل نصوص قرآن و احادیث صحیح از حالت اکراه مستثناء می باشد، هر گاه بالای کسی اکراه و فشاری باشد، واو مجبور گردد، کفر و شرك ورزد ، و باطناً مؤمن باشد ، و در آن حالت بمیرد ، با ایمان از دنیا رفته است ،و الله اعلم.

[12] .مسلم.

و در روايت ديگر از ابو داود مى آيد: اى پسر عوف ! بالاى اسپ ات سوار شو، باز بصداى بلند اعلان كن: كـه - ورد بـه - جنت بغـير از مؤمن-يعنى مؤحد- بالاى -كسى ديگرى- حلال نيست.
و رسـول اللـه صـلى اللـه عليـه وسـلم مى فرمايـد:«**أُعطيت الشفاعة وهى نائلة من لا يشـرك باللـه شـيئاً**»[13]،- بـراى من در آخرت اجازه شفاعت داده شده است، بشرط آنكـه صـاحب شفاعت به الله چيزى را شريك نگردانيده باشد.

و همين طورى احاديث زيادى ديگرى نـيز دلالت بـه اين امـر دارد كه هر گاه در قلب شخص به اندازه (يك ذره) ايمان وجود داشــته باشد، داخل جنت مى گردد، ولـو هيچ عمـل خـيرى را انجـام نـداده باشد، طورى كه اين احاديث صـحيح نـزد بخـارى و غـيره ثـابت مى باشد، اما لازم است كه اين حكم را بالاى هـر آن كـه، درقلبش ذره از ايمان زايد بر حفظ اصل توحيد باشد حمل نمـود، زيـرا صـاحبش رابجز اين چـيزى نجـات داده نمى توانـد، و همين طـورى كسـانيكه قطعاً عمل خيرى را انجام نداده انـد امـا كلمـه توحيـد را بـا اخلاص گفته و به مقتضاى آن عمل كرده اند، از اهل نجات خواهد بود.
و در روايت ديگرى رسول الله صلى الله عليه وسلم مى گويد: « **يقول الله تعالى أخرجوا من كـان فى قلبـه مثقـال حبـةٍ من خردلٍ من إيمان....**». ترجمه: اللـه تعـالى مى فرمايـد، هـر كسى كه در قلبش به اندازه يك ذره (دانه از سپند) ايمـان باشـد، از آتش بروينش مى آورد ... ابن حجـر در الفتح مى گويـد: مـراد از دانه سپند اينجا تمام اعمالى شخص است كه مازاد بر اصـل توحيـد انجام داده است.
قسميكه در قول ديگر خويش رسول الله صلى الله عليـه وسـلم مى گويد: « **أخرجوا من قال لا إله إلا الله وعمل من الخير ما يزن ذرة** »، ترجمه: كسى كه لا إله إلا اللـه مى گويـد، و عمـل خيرى انجام داده باشد كه وزن آن به اندازه يك ذره باشد (از آتش جهنم) خارج كرده ميشود.[14].

مقدمه چهارم:.

---

13 . اخرجه ابن ابى عاصم فى السنة ، و الآلبانى فى صحيحه:803
14 الفتح ، 1/73

زمانیکه خواسته باشیم در مورد مسائل کلی چـون توحیـد، وعـد، وعید و یا مسائل متعلق به کفر و ایمان ...صحبت کنیم ، لازم است تا جمیع نصوص وارده مربوط به موضوع را مد نظـر گـیریم، و آنـرا در جاهای اصلی شان، پهلو در پهلو بـدون اهمـال و یـا فروگذاشـت چیزی از آنها بکار بریم، چرا که هیچ نصی موجود نیست تا آنـرا نص دیگری معین و مقید نساخته باشد، و هیچ نص مغلق و پیچیده وجود ندارد، مگر اینکه نص دیگری آنرا گره گشائی و شرح نموده اسـت، و هیچ معنی نص مخفی نمانده مگر اینکـه نص دیگـری آنـرا آشـکار ساخته و توضح داده است، و هیچ نص و امـری نیسـت کـه یـك نص آنرا حرام دانسته باشد، و نص دیگری آنـرا جـایز و حلال قـرار داده باشد...اما بـرای دانسـتن این همـه انصـاف، فقـه، و علم ضـرورت بوده، و جهد و کوشش هدفمند شخص را میخواهد.

ولی گرفتن نصی بدون بیان و اخذ سـایر نصـوص مرتبـط بهمـان مسأله.....خوفاً ویا رغبتاً، یا با پیروی از هواء و خواهشات شخص یا اینکه بمنظور انتصـار مـذهب باطـل و بـدعی خـویش کـه ناشـی از خصلت دزدانه [دزدی علم و فقه] ایشان بوده و نشاندهنده آنها از جمله ای اهل هواء و تقلب میباشد، و خطر کفر شخص را دارد.

پس این فقــاهت نیســت، و نــه هم امــانت داری علمی -کــه در مسأله ای چون این موضوع؛ تنها یك حدیثی از لا إله إلا الله ، مانند؛ قول رسول صـلی اللـه علیـه وسـلم: «**من قال لا إلـه إلا اللـه دخل الجنة**»، را حجت گرفتـه و بـالای آن مسـائل ایمـان و کفـر، وعد و وعید را بدون در نظر داشت ده ها حدیث و نصوص دیگر که در مورد لا إلـه إلا اللـه سـخن می گویـد، و بـدون در نظـر داشـت، شروط، لوازم و مطالبات آن، توضح بدهیم .... در حالیکـه معـنی و مفهوم اصلی آن کاملاً چیز دیگری میباشد!!

مقدمه پنجم:

از جمله قواعد متفق علیه بین جمیع اهل علم که نصـوص صـریح شرعی نیز به آن دلالت دارد، رد حکم متشابه بـه محکم می باشـد، که درینصورت محکمات عبارت از احکامی اسـت کـه متشـابه نـوع خود را رد میسازد، تـا از یـك جهت آنـرا بیـان و تفسـیر نمایـد، و از جهت دیگــر هــدف واقعی آن را واضــح گردانــد...کــه بــرعکس آن درست نیست!!

و لازم است که این قاعده در جمیع مسائل دین خصوصاً این مسأله مورد بحث ما بکار گرفته شود.

این موضوع که ما در صدد بحث و مناقشه آن هستیم، بسیاری از نصوص متشابه و مغلق در آن موجود میباشد،که از فهم بسیاری از افراد پوشیده بوده و مراد شارع از آن به آسانی درك نمی گردد، بناً لازم است برای فهم و درك بیشتر این موضوع و رهائی از ابهامات، به آیات و نصوص محکم در ذات مسأله جهت تفسیر و توضیح بیشتر و روشن سازی مراد شارع مراجعه کنیم.

اما برعکس نمودن این قاعده و بکار گیری نصوص متشابه برای توضیح و تبین محکمات، و اصل گردانیدن متشابه و حَکم قرار دادن آنها، و همچنان برتر دانستن متشابه از محکم و تفسیر آن ...جواز نداشته و از ساخته های اهل زیغ و گمراهی میباشد، آنانیکه میخواهند فتنه انگیزی نمایند، و میان مؤمنین درز ایجاد کنند.

طوریکه الله متعال می فرماید:{ **هُوَ الَّذِى أَنْزَلَ عَلَيكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِى قُلُوبِهِمْ زَيغٌ فَيتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ**}، آل عمران/7.

ترجمه: او است كه كتاب (قرآن) را بر تو نازل كرده است، بخشى از آن آيه هاى «مُحَكمَات» است (و معانى مشخص و اهداف روشنى دارند و) آنها اصل و اساس اين كتاب هستند، و بخشى از آن آيه هاى «مُتَشابهات» است، (و معانى دقيقى دارند و احتمالات مختلفى در آنها ميرود)، اما كسانى كه در دلهاى شان كژی است (و گريز از حق زواياى وجود شانرا فرا گرفته است) براى فتنه انگيزى و تأويل (نادرست) به دنبال متشابهات مى افتند.

پس به الله پناه میبریم که از اهل زیغ و ضلالت باشیم، و یا از طریقه و منهجشان پیروی کنیم.

این چند مقدمه ای مختصر و ضروری بود، که خواننده لازماً باید آنرا قبل از ورد به بحث اصلی، یعنی بیان شروط لا إله إلا الله ، و مسائل و احکامات مربوط به آن میفهمید.

اما قبل از ورد به بحث شروط لاإله إلا الله ... میخواهیم، ابتداً به بیان معنی لا إله إلا الله و معنی شرط و تعریف آن نزد اهل اصول بپردازم.

معنی لا إله إلا الله :

لا إله إلا الله یعنی: هیچ مألوه و معبود بر حق غیر از الله متعال موجود نیست، و بالای دو رکن اساسی استوار میباشد، رکن اول: متضمن جانب نفی نفی مطلق هر موجودی که بعنوان إله مورد عبادت قرار گیرد، و مراد از جزء اول شهادت « لا إله ..» همین می باشد.

و رکن دوم: متضمن جانب اثبات وحدانیت الله متعال بعنوان معبود بر حق بوده، و مراد از جزء دوم شهادت «...إلا الله ..» میباشد.

و زمانیکه بعد از «لا» نافیه إلا [مگر] بیآید، نشاندهنده نهایت اثبات حصر و قصر الله متعال بعنوان معبود برحق و لا شریك می باشد.

- با در نظر داشت این تعریف به ملاحظات و تعلیقات ذیل می پردازیم :

1- اینکه هر فردی به جانب نفی شهادت بدون جانب اثبات آن اقرار کند، مؤمن نمیگردد، و هر فردی بجانب اثبات آن بدون جانب نفی آن اقرار داشته باشد آنهم مؤمن نیست، و شخص تا زمانی مؤمن نمیشود، تا آنیکه به هر دو رکن شهادت – نفی و اثبات – اعتقاداً، قولاً، عملاً - ظاهراً و باطناً وارد نگردد.

طوریکه الله متعال در مورد اصحاب کهف می فرماید:{**وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ**} الکهف/16.

ترجمه: (برخی به برخی گفتند) چون از این قوم می برید و از چیزهائی که بجز الله می پرستید کناره گیری میکنید (و حساب خود را از قوم خویش و معبودهای دروغیشان جدا می سازید) پس به غار پناهنده شوید (و آئین خویشتن را نجات دهید.

پس ایشان بر هردو رکن پابند بودند، یعنی- کناره گیری از مشرکین، و عدم عبادت طواغیت، و إله های باطل و کاذب ایشان...و رجوع به سوی الله متعال و عدم کناره گیری از او، چون

بجز از اللـه واحـد و مسـتحق عبـادت احـدی وجـود نـدارد، تـا از او اطاعت گردد، و مورد عبادت قرار گیرد.

همین طور الله متعال از نـبی خـویش ابـراهیم علیـه السـلام یـاد آوری می کند: {**وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِى بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ، إِلَّا الَّذِى فَطَرَنِى فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ**} الزخرف/26-27.

ترجمه: (ای پیغمبر!) بـرای تکـذیب کننـده گـان معاصـر بیـان کن گوشه ای از داستان ابراهیم را. وقتی ابراهیم بـه پـدر و قـوم خـود گفت: من از معبود هائی که می پرستید بیزارم؛ بجز آن معبودی که مرا آفریده است (او را خواهم پرستید) چرا که او مرا (به راه حق) رهنمود خواهد کرد.

و می فرمایــد:{**قَــالَ أَفَــرَأَيتُمْ مَــا كُنْتُمْ تَعْبُــدُونَ، أَنْتُمْ وَآبَــاؤُكُمُ الْأَقْـدَمُونَ، فَـإِنَّهُمْ عَـدُوٌّ لِى إِلَّا رَبَّ الْعَـالَمِينَ**} الشعراء/ 75-77.

ترجمه: آیا (میدانید که چه کار میکنید و) می بینید کـه چـه چـیزی را می پرستید؟! هم شـما و هم پـدران پیشـین شـما؛ همـه ای آنهـا دشمن من هستند بجز پروردگار جهانیان.

که ابراهیم علیه السلام دشمنی، عـداوت و بـیزاری و دوری خـود را از جمیع خدایان آنها که مورد عبادت قرار میگـرفت بجـز از اللـه متعال اعلان نمود، زیرا بـرعکس آن شـخص را داخـل در عبـادت و موالات ایشان میسازد.

بناً ازین آیات و غـیره ...چـنین نتیجـه میگـیریم، کـه مشـرکین در زمان های گذشته، الله متعال را نیز عبادت می کردند، امـا خـدایان دیگر را درین عبادت با الله واحد شریك قرار می داننـد، و اگـر این بـرائت [ابـراهیم علیـه السـلام] از جمیـع خـدایان مـورد عبـادت مشرکین بدون استثناء صورت میگرفت، بدوشـك شـامل بـرائت از الله متعال.....برعلاوه سایر خدایان باطل آنها می گردید! زیرا گفته است:{**فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِى إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ**}؛ ترجمه: همه ای آنها دشمن من هستند بجز پروردگار جهانیان.

2- مراد از کلمه ای [برحق] که چندین بـار اسـتعمال کـردیم، فقـط ضابطه است جهت تفکیك الله متعال از خدایان باطل و دورغین که همه بغیر او متعال مورد عبـادت قـرار میگیرنـد، کـه بـا بکـار بـردن خالق و معبود برحق، این تمایز میـان معبـودان کـه مـورد عبـادت و پرسـتش قـرار می گـیرد، ولی شایسـتگی عبـادت را نـدارد، و اللـه

سبحانه که همه صفات، خصائص و شایستگی عبادت و بـه الـوهیت خوانـدن را دارد، پیـدا شـود، از همین لحـاظ اسـت کـه عبـادت این معبودان به تنهائی و یا همراه با الله متعال جواز ندارد.

و در ادامه اگر گفته شود: آیا خـدایان باطـل و طـواغیت را دیـده می توانیم که بجز از الله متعال عبادت گردند؟

برایشـان می گـویم:این چـنین خـدایانی یـافت می شـود، ولی خصـائص و صـفات الـوهیت را دارا نمی باشـند...پس اگـر عبـادت شوند، بغیر حق عبادت شده اند، و شهادت توحید به صورت مطلق وجـود تمـامی خـدایان را نفی نمی کنـد، بلکـه بـه صـورت مطلـق، صرف وجود آن خدایانی را نفی می کند، که دارای صـفات الـوهیت باشند، و بجز از الله متعال و یا همراه او تعالی مـورد عبـادت قـرار گیرد.

پس جـزء اول شـهادت توحیـد..لا إلـه در حقیقت- لا إلـه بحـق إلا الله- می باشد، که او إله بحق و صاحب خصائص و صفات الـوهیت بوده و کسی است که مستحق عبادت به تنهائی بدون هیچ شـریکی می باشـد، و ذاتی اسـت کـه بایـد جمیـع اعمـال داخـل در مفهـوم شرعی عبادت برای او انجام گردد.

3- با تعریف و تفسیر از شهادت توحید به فساد تعریـف – کسـانیکه اکثریت مردمان این عصر را تشکیل میدهند- پی میبریم، که توحیـد را صرفاً بتوحید ربوبیت تعریف و تفسیر می کننـد، کـه معـنی قـول ایشـان اینسـت: هیچ خـالقی، ضـرر رسـاننده و نفـع دهنـده، روزی بخشنده، زنده کننده و میراننده، و فرمانروائی نیسـت بجـز از اللـه تعالی ..!

شکی درین نیست که الله تعالی متصف به جمیع صفات متذکره است، ولی باید دانست که مجرد این صفات معنی و مراد شـهادت توحید لا إله إلا الله را برآوره نمی سازد...!

در حالیکه توحید به این معنی؛ چیزی اسـت کـه مشـرکین بـه آن اقرار داشـتند، و انبیـاء علیهم السـلام را درین قولشـان انکـار نمی کردند، بلکه با ایشان در چگونگی مستحق بودن خـدایان در عبـادت مخالفت داشتند، و اوقات خود را بـاوجود علم و اقـرار بـه الـوهیت الله به صفت خالق این هستی، فرمانروای جهان، و ضرر رسـاننده، و نفع دهنده واحد و لاشریك، صَرف عبادت خدایان دیگر و طواغیت و بت های خود بغیر از الله میکردند.

از همین سبب الله ایشانرا کفار و مشرکین خوانده، و مستحق جهاد و قتال انبیاء و مرسلین علیهم الصلاة و السلام و مؤمنین دانسته است.

طوریکه الله متعال می فرماید:{**وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ**}،لقمان/25.

ترجمه: هر گاه از آنان (که معتقد به انبازها و شرکاء هستند) بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتماً میگوید: الله! (چرا که بتها و سایر انباز ها خالق چیزی نبوده و بلکه خود مخلوق اند).

و میفرماید:{**قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**}، المؤمنون/84-85. ترجمه: بگو: زمین و کسانیکه در زمین هستند از آن کیست؟ اگر دانا و فرزانه اید! (بر اساس ندای فطرت، بداهت عقل) خواهند گفت: (همه ی کائنات، و از جمله زمین و ساکنان آن) از آن الله اند.

ولی با وجود این همه، مشرکین معبودانی به غیر از الله تعالی را عبادت میکردند.

بناً آنانکه فقط به این جانب و پهلوی شهادت توحید اقرار دارند، بدانند که شهادت شان کما آنکه مراد الله متعال و رسول او صلی الله علیه وسلم است نبوده و او را در روز آخرت هیچ نفعی نمی رساند، ...و هیچ شکی نیست که از جمله مشرکین می باشد.

4 – شهادت دادن به لا إله إلا الله متضمن سه نوع توحید است، 1: توحید الوهیت 2: توحید ربوبیت 3: و توحید الاسماء و صفات.[15].

---

[15]. فتنه انگیزان اهل ارجاء به این زعم و گمان هستند، که داعیان حق و توحید درین زمان قسم چهارم را نیز اختراع کرده اند، که قبل از ایشان هیچ کسی چنین کاری نکرده است، و اسم آنرا گذاشته اند، توحید حاکمیت...!!

میگویم: این افتراء و تهمت و ظلم است که بر ما بسته اند.....که در چندین صورت این گفتار شان را رد می کنیم.

از جمله _ این نوع توحید مسمی به توحید حاکمیت امر حقی میباشد که دین و ایمان شخص بدون آن صحیح نمی گردد، و معنی آن تنها شمردن الله متعال در حکم و تشریع – حاکمیت ، قضاوت، قانون سازی...- است، و برای الله متعال این صفت قَدَری و شرعی بوده و احدی از مخلوقاتش در این امر با وی شریك نمی باشد، طوری که خلقت و تدبیر آن همه مربوط الله متعال میباشد، همین طور حکومت و فرمان این همه متعلق به الله متعال می باشد، ..و این درست همان معنی است که بسیاری از نصوص شرعی به آن دلالت دارد، مثل فرموده الله متعال:{إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا

4- آنچه امروزه بیشتر جلب توجه نموده، اینست که اکثریت مردم – که بعضی از طواغیت نیز شامل آن میگردد- همان تعریف قدیم توحید را حفظ کرده اند، طوری که یکی از ایشان را از معنی کلمه توحید سؤال کردم، بسرعت و بدون کدام شك و تردید برایم جواب گفت: لا معبود بحق إلا الله..یعنی هیچ معبودی بحق بغیر از الله نیست...!!

این تعریف درست است اما بدون اینکه معنی و دلالت آنرا بدانند، و بدون آنکه لوازم و تبعات آنرا بشناسند...آنرا بیان میکنند!!

لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِياهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يعْلَمُونَ} یوسف:40.

-فرمانروائی از آن الله است و بس؛ (این اوست که بر کائنات حکومت میکند و از جمله عقاید و عبادات را وضع مینماید)، الله دستور داده است که جز او را نپرستید، این است دین راست و ثابتی (که ادله و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند) ولی بیشتر مردم نمی دانند.

-و همچنان میفرماید:{وَاللَّهُ يحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ}الرعد : 41 ؛ - الله فرمان میراند و فرمایش هیچ گونه رادع و مانعی ندارد، (اصلاً چه کسی یا چه چیزی یارای جلوگیری از اجرای فرمان او را دارد؟!). و میفرماید: {وَلَا يشْرِكُ فِی حُكْمِهِ أَحَدًا }الکهف:26، - و در فرماندهی و قضاوت خود کسی را شریك نمیسازد.

و میفرماید:{أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيةِ يبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يوقِنُونَ} المائده: 50، - آیا جویای حکم جاهلیت (ناشی از هواء و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از الله حکم میکند؟. و می فرماید {إِنَّ اللَّهَ يحْكُمُ مَا يرِيدُ}،المائده: 1، - الله آنچه بخواهد (و مصلحت داند) حکم میکند؛ و می فرماید:{وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ}: الشوری :10، - در هر چیزی که اختلاف داشته باشید، داوری آن به الله واگذار میگردد (و کتاب قرآن قانون محکمه یزدان است و در پرتو آن کشمکشها باید فیصله پیدا کند)، و می فرماید:{وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ} الانعام:121، - و اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرك خواهید بود، و می فرماید:{فَلَا وَرَبِّكَ لَا يؤْمِنُونَ حَتَّى يحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَينَهُمْ ثُمَّ لَا يجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيتَ وَيسَلِّمُوا تَسْلِيمًا}، النساء: 65، - اما نه! به پروردگارت سوگند که آنا مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت) تو باشند.

و همچنان در حدیث صحیحی از نبی صلی الله علیه و سلم روایت است، که میفرماید: (إن الله هو الحكَمُ، وإليه الحكم)، - همانا الله خود حَکم است و خود حُکم (قضاوت) به او بر میگردد، و غیره نصوص شرعی که دلالت به این نوع توحید دارد،...که هر کسی آنرا رد کند تمام ایمان را رد کرده است، و رد آن متضمن رد جمیع نصوص متقدم الذکر و غیره نصوص مشابه نیز میباشد.

آنچه را که قبلاً ما بیان کردیم به این معنی نیست که توحید حاکمیت مستلزم قسم چهارم توحید به اضافه از اقسام سه گانه معروف آن باشد، و نه کسی این را گفته است،...بلکه همگی-اهل علم- اکثریت احکام آنرا شامل توحید الوهیت می دانند، و بعضی آنرا شامل توحید ربوبیت و یك قسمت اخیر آنرا شامل توحید اسماء وصفات میشمارند.

این را تعریف میکنند ... اما در عین زمان طواغیت را نیز عبـادت می کنند و به سوی خدایان غیر الله متعال متمائل هستند.
این تعریف را بیان میکنند ... در حالیکه خـود را خـدای در پهلـوی الله متعال ساخته اند.
این تعریف را فقـط در قـالب الفـاظ بیـان می کننـد...تـا آنکـه از مؤاخذه دیگران در امان بمانند، و حتی آنها را به جهـل و عـدم علم توحید نیز وصف نمی کنند.

ولی اینکه اکثریت مردم بدلیل حکم بغیر ما انزل الله داخل شرك و کفر شـده انـد، و جهت قضاوت به سوی قوانین طاغوتی رجوع می کنند،...بنـاً لازم می نمایـد، تـا تمـام بنده گان الله را از اهمیت این نوع توحید با تخصیص آن آگاه ساخت.
و این بمانند قول کسی می ماند، که می گوید، بر شماست تا به توحید طلب و دعـاء، و توحید محبت و طاعت، و توحید فروتنی و خشـوع ...بـر اللـه متعـال ملتفت باشـید، چرا که ما می بینیم اکثریت مـردم بـه سـبب عـدم رعـایت همین توحیـد در –شـرك و تفریط در احکام آن- واقع شدند.
میگویم: این قول حق است، و اهـل علم و توحیـد در زمینـه کتابهـای زیـادی بـا چـنین مفاهیم و تعابیر برشته ای تحریـر در آورده انـد،..ولی هیچکسـی بـه این نـوع چهـارم توحید قائل نبوده اند، و توحید را بنـوع چهـارم ، پنجم و ششـم تقسـیم ننمـوده انـد، و گفته هایشان از اقسام سه گانه ای معروف توحید خارج نمی باشد، و هرگاه به تأکیـد و توضیح بیشتر این نوع از توحید و تخصیص آن در کتابات خویش می پردازنـد، بـدلیل اهمیت بیشتر این توحید و نیاز مردم به بفهمیدن آن می باشد، که این گونه توضـحات به اصل مسئله إن شاء الله ضرری نمی رساند.
بسیاری از مردم درین زمـان اگـر برایشـان گفتـه شـود، ... برشماسـت تـا بـه توحیـد الوهیت ملتفت باشید..نمی داننـد کـه منظـور و هـدف مـا چیسـت، و از شـما تفصـیل بیشـتر می خواهنـد، کـه برایشـان بگویـد: بـر شـما تـا بـه توحیـد دعـاء طلب و نیت و قصد ...ملتفت باشید، برشماست تا بمقتضای توحید محبت...عمل کنید ، کـه محبت و دوست داشتن در ذات خود برای الله متعال لازم است نه غیر او...بر شماسـت تـا بـه توحید طاعت عمل کنید، و همچنین توحید حاکمیت ، و قضاوت را خاص الله بگردانید، در حالیکه تعداد زیادی از مردم را میابی، که از حکم نمـودن بـه شـریعت اللـه متعـال بسوی قوانین کفر و طاغوت رو گردانیده اند...!
و هرگاه با تفهیم فوق فهمیدی! که این توحید از فتنه انگیزی های مرجئه عصر نـیز در امان نمانده است، و میخواهند که اهمیت این نـوع توحیـد و ایمـان را کـاهش داده، تـا آنکـه مـردم آنـرا نادیـده گیرنـد، و میخواهنـد بـرای مـردم این را بگوینـد: اعمـال این مجرمین بزرگ، طواغیت حکم بدلیل حکم بغیر ما انزل الله و تبـدیل جایگـاه شـریعت الله متعال بقوانین کفری و طاغوتی ...مناقض توحید نمیباشد، و این اعمال شـان هیچ ارتباطی با توحید ندارد، چرا که تحت هیچ یك از اقسام ثلاثه معروف توحیـد نمی آیـد، طوریکه بنام توحید حاکمیت چیزی را مشاهده نمی کنیم، ..بناً اجازه نیست کسی آنها را تکفیر نماید و یا حکم خارج شدن شان را از دین بدهد!!
آنها با این کار های خود نه در صدد کدام مناقشه علمی...هستند و نـه میخواهنـد ازین طریق به حق معرفت حاصل کنند، بلکـه میخواهنـد راه مجادلـه بـا طـواغیت را بسـته

و مثل اینان بـه ماننـد کسـانی می مانـد، کـه کلمـه توحیـد را می خوانند بدون اینکه معنی آنرا بداننـد ...و یـا کسـی کـه این کلمـه را بگوید بدون اینکه به لوازم و مطالبات آن التزام داشته باشد.
و اینان کسانی هستند کـه کلمـه توحیـد و حفـظ آن هیچ منفعـتی بریشان نمی رساند، و همچنان از مؤاخذه درین مسئاله در دنیا ونـه در آخرت در امان خواهند بود....!

. معنی شرط:

کنند، و جرم های ایشان را کاهش بدهند، و حال و اعمال باطل شانرا در انظار مـردم زینت بدهند، ...خاصتاً اکثر این اشخاص که بـا چـنین فتنـه انگـیزی هایشـان در مقابـل مردم خود را – دلسوز به شریعت نشان میدهنـد- در حالیکـه در خفـاء همین اشـخاص در جلو در این طواغت نشته و در طعم لقمه نـانی و یـا دانـه اسـتخوانی شـب را روز کرده و احکام دین را تبدیل میکنند و آنرا به بهای ناچیز به فروش میرسانند.
و لازم بــه یــاد آوری می دانیم، کــه من روزی بــا یکی ازین گونــه اشــخاص مقابــل شدم ...و برایش این همه را بازگو نمودم – و از شـرك قصـر هـا در دین او را برحـذر داشتم، ...ولی او با بسیار لجاجت و اعتراض از جا برخاست و گفت: این نوع شرك – یعنی شرك قصر ها- را از کجا آورده ای..؟و دلیل ات برآن چیست..؟مـا فقـط شـرك قبور را میشناسیم... و هرگز از مشایخ خویش نشنیده ایم که در مـورد شـرك قصـور صحبت کرده باشد...!؟
برایش گفتم: دلیل تو بر شرك قبور از کجا است....؟!
گفت: هرگــاه مــردم قبــور را از جهت دعــاء-توســل- و تــبرك و اســتغاثه – فریــاد رسی- ...بخوانند ..این شرك است..و تنبه مردم از شرك قبور لازم است.=
= بـرایش گفتم: حـرف ات درسـت اسـت...ولی آنچـه را بـر قبـور گفـتی بـر قصـور (قصرها) نیز بگو...!
گفت: از کجا این قصر ها مورد عبادت قرار گرفته اند تـا آنچـه را کـه در مـورد قبرهـا گفتم در آن نیز بگویم..؟
برایش گفتم: قصر ها بغیر از الله عبـادت می شـوند،از جهت اینکـه احکـام صـادره از طرف صاحبان و طواغیت موجود در این قصرها ، و قوانین وضعی دست سـاخته آنهـا بغیر دین الله متعال بـوده و در مخـالف بـا شـریعت او متعـال قـرار دارد، و از طـرف ساکنین این شهر ها پیروی می شود.
و همچنان این قصر ها از جهت اطاعت و پیروی ساکنین آن دیـار از طـواغیت موجـود در میان آنها، و از همه آنچه اوامر و تعالیم که صـادر میشـود...بـدون در نظـر داشـت موافقت و مخالفت این اوامر و تعالیم با شریعت الله مورد عبادت قرار میگیرد.
همینطور همـه این قصـرها از جهت مـوالات بـا آنهـا و مـوالات بـا اهـل این قصـرها و موالات با طواغیت حکم و پابندی به ایشان و پابندی با سیاسـت هـای ایشـان و نظـام های باطلی را که بوجود آورده اند تا انکه مرگ به سراغ شـان می ایـد، مـورد عبـادت قرار میگیرند...!
پس به این کلمات و عبارات تامل کن، که از ورای رسانه هـای تصـویری و صـوتی بـه گوش هـای مـا می رسـد، : ماننـد؛ نگهبانـان قصـر...سـربازان قصـر...خـدمت گـاران قصـر...ادای احـترام و ولاء بـرای قصـر...سیاسـت قصـر...این حکم از قصـر صـادر

اصولین در تعریف شرط میگویند: شرط امـری اسـت کـه وجـود شی بر وجودش متوقف باشد، و در نبـودش شـیء موجـود نگـردد، ولی با موجودیت اش وجود شیء لازمی نیست[16].

مثلاً؛ شهادت توحید از خود شروطی دارد، مانند؛ نطق و اقرار به آن، که لا إله إلا الله بدون آن صحیح نمی گردد، ولی وجـود نطـق و اقرار به تنهائی مستلزم بقیه شروط و ارکان وجود تحقق لا إلــه إلا الله نمیباشد، ولیکن عـدم وجـود این شـروط و غیـابت آن مسـتلزم غیابت و انتفاء لا إله إلا الله بصورت کلی میباشد.

و همینطور بقیه شروط لا إلـه إلا اللـه ...کـه إن شـاء اللـه بـذکر همه آنها خواهیم پرداخت، شرط برای صـحت توحیـد میباشـد، و بـا انتفاء یکی از آنها مستقماً لا إله إلا الله منتفی میگـردد، و انتفـاع از آن نـیز منتفی میگـردد، ولی وجـود هریـك از شـروط بـه تنهـائی و منفرداً مستلزم نفی تحقق و وجود لا إله إلا الله نمی باشد، و برای تحقق آن و تحقق انتفاع از آن لازم است تا تمامی شروط و ارکـان آن بدون نقض شیء از آن استیفاء گردد.

و حـالا می پـردازیم بـه بحث مفصـل در مـورد شـروط لا إلـه إلا الله ... و شما را دعوت برای فهم این مهم می کنیم.

شروط لا إله إلا الله .

لا إلـه إلا اللـه دارای شـروط متعـددی میباشـد، کـه ایمـان بـدون التفات به آن صحیح نمیگردد:

شرط اول : نطق و اقرار.

شـهادت توحیـد لفظـاً بـرای یـك شـخص هنگـام ورد بـه اسـلام ضروری است تا آنکه حکماً و وصفاً مسلمان دانسته شـود و صـیغه

شده ...امنیت و سلامت قصر...برنامه قصر ..وغیره این چـنین عبـارات کـه اگـر دقت شود در هر کلمه از کلمات آن شرك و کفر نهفته است بلکـه در هـر حـرف آن شـرك موجود است!

و همچنین این قصر ها از جهت خوف و ترس مورد عبادت قرار می گیرند، از خوف و ترس اشـخاص و طـواغیت موجـود درآن....پس بسـیاری از مردمـان از این قصـر هـا بیشتر میترسند نسبت به آنکه از قبر ها بترسند، و بیشترین دیگر شـان امیـد کـه ازین قصر ها دارند از قبر ها ندارند.!!

و همچنان از طرف بعضی قلب های مریض نیز مورد عبادت قرار میگرنـد، ...کـه آنهـا منتظر التفات و مهربانی،جوانمردی و طعمه دنیوی را از نزد این طواغیت دارند.!!!

[16] . مانند وضوء، که برای نماز لازمی است، و نماز بدون آن درست نیسـت، امـا اگـر وضوء موجود گردد، لازم نیست تا نماز خوانده شود.

آن اینسـت: «**أشـهد أن لا إلـه إلا اللـه وأشـهد أن محمـداً رسول الله**» .

و هر آنكه با وجود توانائى از گفتن آن انكار كند، هرگز مسلمانان و معصوم الـدم در اسـلام نخواهـد بـود، همانطوريكـه در حـديثى از طريق سعيد بن مسيب و آن از پدرش روايت مى كند آمـده اسـت: هنگاميكه وفات ابو طالب نزديك شده بود، رسـول اللـه صـلى اللـه عليه وسلم آنجا آمد، در حاليكه ابى جهل و عبدالله بن ابى اميـه بن مغيره نيز حضور داشتند؛ گفت: اى كاكا ! لا اله الا اللـه بگـو؛ كلمـه كـه بواسـطه آن بـرايت نـزد اللـه شـاهد باشـم، آنگـاه ابى جهـل و عبدالله بن ابى اميه گفتنـد: اى ابـا طـالب آيـا از ملت عبـدالمطلب روگردان ميشوى؟ و رسول الله صلى اللـه عليـه وسـلم بـدون هيچ التفاتى حرف هاى قبلى اش را مادام تكرار ميكرد و كلمه شــهادت را به او تلقين و پيش مى كرد، تا آنكه ابو طالب آخرين كلام فيصله كننده خويش را درين مورد بيـان كـرد: و آن اعلان ثبـاتش بـر ملت عبدالمطلب يا پدرش بود، بعـد از آن رسـول اللـه صـلى اللـه عليـه وسلم برايش گفت: به الله قسم كه تـا آنكـه منـع نشـده ام بـرايت اسـتغفار مى كنم، امـا در آن هنگـام اللـه متعـال اين آيـه را نـازل فرمودنــد:{**مَــا كَــانَ لِلنَّبِى وَالَّذِينَ آمَنُــوا أَنْ يسْــتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَـوْ كَـانُوا أُولِى قُـرْبَى مِنْ بَعْـدِ مَـا تَبَينَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ**}.التوبه/113.

ترجمـه: پيغمـبر و مؤمنـان را نسـزد كـه بـراى مشـركان طلب آمرزش كنند، هر چند كـه خويشـاوند باشـند، هنگاميكـه بـراى آنـان روشن شود كه (با كفر و شرك از دنيا رفتـه انـد و) مشـركان اهـل دوزخند.

همانطوريكه در مورد ابى طالب براى رسول الله صلى الله عليه وسلم اين آيه را نـازل فرمـود:{**إِنَّكَ لَا تَهْـدِى مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يهْدِى مَنْ يشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ**}.القصص/56.

ترجمه:(اى پيغمبر!) تو نمى توانائى كسى را كـه بخـواهى هـدايت ارمغان دارى (و او را به ايمان، يعنى سر منزل مقصـود و مطلـوب انسان برسانى) ولى اين تنها الله است كه هر كه را بخواهد هدايت عطاء مى نمايد، و او بهتر ميداند كه چه افرادى (بر طبـق حكمت و عنايت يزدان و برابر انديشه و تلاش انسان، سزاوار پذيرش ايمــان بوده و به سوى صفوف مؤمنان) راهيابند.

و همچنـان در حـديث كـه ابی هريـره آنـرا روايت نمـوده اسـت، ميگويد، رسول الله صلی الله عليه وسلم برای عم خويش گفت: لا اله اله الله بگو تا نزد الله در روز قيامت بران شاهد باشم، امـا ابـو طالب در جواب گفت:اگر قريش با گفتن اين كلمه مرا تـوهين نمی كردند و نه ميگفتند كه ابی طالب از ترس اين كلمه را گفتـه اسـت حتماً با گفتن آن چشم هايت را خنك ميكردم!! پس الله متعـال اين آيه را نازل كردند:{ **إِنَّكَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يهْدِی مَنْ يشَاءُ** }.[17].

ترجمه: (ای پغيمبر!) تو نمی توانائی هر آنكه دوست داشته باشی هدايت كنی، بلكه اين الله اسـت كـه هـر كسـی را بخواهـد هـدايت مينمايد.

و رسـول اللـه صـلی اللـه عليـه وسـلم ميفرمايد:« **أُمـرت أن أقاتل الناس حتى يشـهدوا أن لا إلـه إلا اللـه وأن محمـداً رسول الله، ويقيموا الصلاة، ويؤتـوا الزكـاة، فـإذا فعلـوا ذلـك عصـموا مـنى دمـاءَهم وأمـوالهم إلا بحـقِّ الإسـلام وحسابهم على الله**»[18]. ترجمه: امر شده ام تا به مقاتله عليه مردم بپردازم تا آنكه گواهی بدهند، هيچ معبودی بجز از الله نيسـت و محمد فرستاده الله ميباشد، و نمـاز را بپـا دارنـد و زكـات را اداء كنند، و هرگاه چنين كردند خون و اموال شـان مصـئون اسـت مگـر بحق كه به اسلام تعلق دارد و حسابشان به الله واگذار ميباشد.

---

[17]. أخرجه مسلم فی الصحيح؛ ميگويم: عدم ايمان ابی طالب عم نبی صلی الله عليـه وسلم ... برای كسی كه در آن تعقل و تدبر نمايد نشانه ای از نشانه های بـزرگ اللـه متعال است.... زيرا كه رسول الله عليه وسلم خـود مسـر بـه دعـوت ابی طـالب بـه اسلام بود ...رغم آنكه برای نبی صلی الله عليه وسـلم علم و حكمت و خلـق عظيمی اعطاء شده بود، و رغم اينكه علاقمندی شديدی به قبول هدايت از جـانب عم خـويش داشت...اما تقدير الهی برآن رفته بود كه ابـو طـالب ايمـان نيـاورد و بـه كفـر و ملت شرك بميرد..!!! از همين جهت است كه بايد بدانيم جميع امـور – هـدايت و گمـراهی- همه بدست الله متعال ميباشد، كه هيچ شريك در ذات و صفات خود ندارد و هر كه را خواهد هدايت می كند و هر كه خواست گمـراه می سـازد، و اين امـر جـز بـر ذات او تعالی بر كسی ديگری ميسر و مقدور نيست،حتی نبی ما صلی الله عليـه وسـلم – بـا وجود دادن فضل و علم از جانب الله متعال- توانائی هدايت هيچ فردی را نـدارد مگـر اينكه الله اراده بـه هـدايت او داشـته باشـد، طوريكـه ميفرمايـد:{لَيسَ لَـكَ مِنَ الْأَمْرِ شَیءٌ أَوْ يتُوبَ عَلَيهِمْ أَوْ يعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ}-آل عمران -128. پس نـبی مـا صـلی الله عليه وسلم جز برايشان بيان و ارشاد هدايت مأموريتی نبـود، امـا توفيـق هـدايت تنها از جانب الله باری تعالی ميباشد.

[18]. متفق عليه.

نووی در شـرح اش بـر مسـلم **1/212** میگویـد: این قـول رسـول صلی الله علیـه وسـلم دلالت بـه یکی از شـروط ایمـان دارد، و آن عبارت از اقرار شهادتین با وجود اعتقـاد بـر آن و اعتقـاد بـر جمیـع آنچه به رسول الله صلی الله علیه وسلم داده شده است.

ابن تیمیه در فتاوی خود **7/609** میگوید: شهادتین امری است کـه اگر شخصی با وجود قدرت و توانائی به گفتنش آنرا نگوید به اتفاق مسلمین کافر میباشد، و او ظاهراً و باطنـاً نـزد سـلف امت و آئمـه آنان و جمهور علماء ایشان کافر است.

اما قید«قدرت گفتن» بر صاحب عجـز ماننـد؛ گنـگ کـه قـادر بـه کلام نیسـت صـدق نمی کنـد بنـاً او ازین قیـد اسـتثناً خـارج می باشد...زیرا عجز کـه امکـان دفـع آن و رفـع تکلیـف از صـاحب اش میسر نباشد به اتفـاق جمیـع اهـل علم عـذر شـرعی محسـوب می گردد.

پس از لوازم این شرط تکفیر بالقول استنتاج می گردد... بـدلیل اینکه هرگاه ایمان به قول و غیر آن ثابت گردد پس باید کفر نـیز بـا قول و غیر آن ثابت میشود.

اما با این شرط کسی بجز از جهم بن صفوان گمراه و پـیروانش مخالفت نکرده است، زیرا آنـان ایمـان را مطلـق بـه تصـدیق قلب حصر می نمایند و نطق را برای صحت آن شرط لازمی نمی داننـد، و برعکس کفر را بمعنی کاملاً متفاوت دیگری یعـنی- کفـر محصـور به تکذیب قلبی میباشد- حمل می کنند، بناً از این امر امکـان اینکـه کفر قولی شدیدتر از کفر عملی میباشد استنتاج می گردد.

و این قول علی الرغم فساد و بطلانش و مخالفت آن با نصــوص متواتر و ظاهر شرعی و عقیده اهل سنت و جماعت بالای بسـیاری از طلاب علم معاصر تأثیر گذار بوده است خصوصـاً کسـانیکه خـود را به ناحق و بهتان بـه عقیـده سـلفی و منهج سـلفی منسـوب می دانند- در حالیکه سلفیت ازیشان بـیزار اسـت- و غـیره کسـانیکه از مکاتب ارجاء متاثر هستند- کـه عقیـده شـان بـه ارجـاء در ایمـان و وعد و عید بر میگردد- همانطوریکه بسـیاری از مـدارس و پوهنتـون های علمی معاصر و موجود در شهر های مسلمانان منعکس کننــده چنین وضعیتی است[19].

---

[19]. در مورد فساد و بطلان این قـول مفصـلاً بـا ادلـه شـرعی در کتـاب خـویش تحت عنوان « الانتصار لاهل التوحیـد...» و همچنـان « تهـذیب شـرح العقیـده الطحاویـه..» صحبت نموده ام که میتوانید به آن مراجعه کنید.

و اگـر در این مسـأله کمی بررسـی و تـدقیق صـورت گـیرد هـر شخص به خوبی حقیقت آنرا میآبد، که ایشـان در اصـل در مسـائل کفر و ایمـان جهمی نیسـتند، بلکـه هـر گـاه برایشـان مسـائل کفـر مطرح گردد...یعنی پرسیده شوند، چـه زمـانی شـخص کـافر و چـه زمانی کافر نیست؟ میبینیـد کـه ایشـان بـه عقیـده جهم در مسـأله ایمان و مفاد آن تمایل نشان می دهند، و آن اینکـه هـر شخصـی بـا تصدیق قلبی شـهادتین را تلفـظ کـرد او مـؤمن اسـت بـدون اینکـه عملی مانند اعمال مسلمانان انجام بدهد و یا اینکـه قـول کفـری از او صادر شود!!

و هنگامیکه برایشـان گفتـه شـود این شـخص بـه دلیـل صـراحت کفرش کافر است، و او الله و رسول او صـلی اللـه علیـه وسـلم و دین را دشـنام میدهـد...میگوینـد: آیـا میـدانی کـه قلبـاً بـه این کفـر رضایت دارد و آنرا حلال می داند؟ بناً مهم نزد ما سلامت اعتقــاد و تصدیق قلبی آنست، پس این کفر در ظاهر بوده ولی در باطن کفر نمی باشد[20].

و همچنان برای ما هیچ راهی دسترسی به دانستن باطن و اعتقاد او نیست..لذا جز اینکه به ایمان او حکم کنیم هیچ چاره ای نـداریم، پس او مؤمن بوده و تکفیرش جـواز نـدارد، بـاوجود آنکـه کلمـات و الفاظ مکفره را نیز بر زبان آورده باشد...و این اطلاقات و عبـارات را نبایـد صـریح دلالـه تعبـیر کـرد و کفـر و تکـذیب قلـبی او را ازآن استنتاج نمود!!

و چونکه با ایشـان در مسـائل ایمـان مناقشـه نمـائی، یعـنی چـه زمانی شخص مؤمن و چه زمانی مؤمن نیست..میبینیـد کـه ایشـان به سوی عقیده مرجئه کرامیه و مفاد گفتـار آنهـا تمایـل نشـان می دهند، و آن اینکه هر شخصـی کـه لفظـاً بـه شـهادتین اقـرار نمـود، مؤمن است ولو آنکه در باطن منافق و کافر باشد، و به آن تصـدیق و اعتقاد نداشته باشد![21]

---

[20] . طوریکه حسین بن منصور حلاج زندیق را این چنین برائت دادند، در حالیکه او دعوی خدائی داشت و میگفت من الله هستم و قابل عبادت میباشم،اما همین اهل ارجاء گفتند او در ظاهر کافر است اما در باطن او امکان دارد مؤمن باشد.

[21] . این امر را از کتابات شان که درین اواخیر به کثرت نشر می شـود یافتـه ایم – و همچنان از خلال مناقشاتشان ، و از نشست و برخاست که با بعضی از یشـان داشـته ایم یافته ام ،و بعضی این عقاید را از کتـاب اسـتاد محمـد قطب – حفظـه اللـه – کـه درین زمینه آورده شده است نیز برداشت نموده ام، طوریکه در کتاب « لا اله الا الله عقیدة و شریعة و منهاج الحیاة» ص 158میگوید: از گفته یکی ازیشان - باوجود آنکــه او از خوب ترین و بهترین شان اسـت و اللـه او را رحمت کنـد- تعجب می کنم کـه در

و هرگاهی برایشان گفته شود این شخص کمونست و ملحد بوده ، کفر و الحاد اساس اعتقـادش را تشـکیل می دهـد، و او حـتی بـر اساس اصول شـیخ اول شـما یعـنی جهم بن صـفوان گمـراه .. نـیز کافر میباشد، برایت میگویند: او به لا اله الا الله شـهادت میدهـد..و چگونه شخص را که لا اله اله الله میگوید تکفیر کنیم.

و چگونـه حکم کـفـر و ارتـداد را بـر علیـه او مـرتب گـردانیم، در حالیکه ظاهرش دلالت بر ایمان دارد..و برای ما امر شده است کـه بـر ظـاهر حکم کـنیم و تنهـا اللـه اسـت کـه متـولی اسـرار نهـان میباشد..و برای ما امر نشـده اسـت کـه قلب هـا را شـق نمـوده و بشگافیم تا آنکه حقیقت ایمان و کفر شخص را بیابیم!

و اگر در مورد طاغوتی از طواغیت عصر صحبت شود که کفرش بواح و ظاهر است..آنگاه بر اسـاس عقیـده جهم بالایتـان اعـتراض می کننـد...و هرگـاه در مـورد طـاغوت از طـواغیت حکـایت کـنی و تکـذیب و اسـتحلال قلـبی او را بـاز گـو نمـائی... بـر مبنـای عقیـده مرجئه کرامیه بر علیه تو اعتراض می کنند!

پس ایشان باطنیان و جهمیان هستند-- زمانیکه شخصـی بـا کفـر ظاهر و بواح نزد شان آورده شود.....!

و ظاهری و کـرامی هسـتند-- آنگـاه کـه شخصـی باطنـاً کـافر و ملحد مانند؛ يك كمونيست کـه شـهادتین را مـادام اقـرار دارد، نـزد شان آورده شود!

یکی از روز های فرماندهی و قیادت عمل اسلامی میگفت: هیچ فردی را که لا الـه الا الله را بر زبان بیاورد ولو که کمونست نیز باشـد تکفـیر نمی کـنیم، اللـه گوینـده آنـرا رحمت نموده و او را ببخشد!

پس دقت کنید! هر گاه چنین شخص در قیادت اعمال اسلامی نیز باشد و چنین اقوال نیز از وی صادر شود که درست بـه تبلیـغ و نشـر مـذهب مرجئـه کرامیـه اسـت..پس چگونه از مردمی گلایه کنیم که در پیروی و اتباع و تقلید بدون بصیرت و دلیل ازیشان گرفتار هستند..؟!!

و اگر کسی را درین مقام سرزنش کنیم، پس او شیخ عفی الله عنه است، چرا که او مکررا برای این شخص اظهار ترحم نموده و از مفـاد عملش و از خطـاء آشـکارش و جزم او برین عملش و دعوت بسوی آن ، باوجود آنکه شخص قیادی هم بوده اسـت و کمونست ملحد را کـه کفـرش صـریح میباشـد – بـا گفتن یکبـار شـهادتین در عمـر آن شخص کمونست را برأت می دهد– تکفیر نمی کند؟!!

و برای شیخ شایسته این بود که به حکـایت این مقولـه شـنیع آن شـخص، بـدون ذم و مدح و دعا و استغفار برای او یا کسی دیگر میپرداخت!!

ابن تیمیه در مورد مرجئه کرامیـه طوریکـه در فتـاوی 7/548 آمـده اسـت می گویـد: کرامیه ای اصحاب محمد بن کرام ،گمان داشتند که ایمان اقـرار و تصـدیق بـه لسـان بدون قلب میباشد..و آنرا در شمار فرق مرجئه آورده است.

و این بدترین و خبیث ترین حقیقتی است که کـه امت اسـلامی و دعوت اسلامی در عصر حاضر به آن مبتلا گریده است...و هرکسی نظـر بـه قـدرت تلـبیس و تضـلیل کـه دارد در راسـتای تحقـق آن میکوشد و عمل می نماید و به سوی آن دعـوت می کنـد،و اکـثریت ایشان احیاناً تحت اسم سلفی و اهل سنت و جماعت این کار هـای خـویش را تعقیب می کننـد، در حالیکـه سـلفیت و اهـل سـنت و الجماعت از اقوال و تهمت های شان به مانند، برأت گرگ از خـون یوسف علیه السلام بریء میباشد.

مسأله: آیا بدیلی برای شهادت توحید وجود دارد؟

راجح اینست که هیچ چـیزی نمی توانـد جـایگزین تلفـظ شـهادت توحید گردد مگر نماز، اگر شخصی دیده شود که نمـاز می خوانـد و این را ندانند که قبلاً شهادت توحید را اداء کرده اسـت یـا خـیر! بـه اسلام آنشخص حکم می شود، و بالای او حقوق و واجبات و احکـام وارده در نصوص شرعی مرتب می شود.

همانطوریکـه رسـول صـلی اللـه علیـه وسـلم می فرمایـد:«**من صـلی صـلاتنا،و اسـتقبل قبلتنـا،و اکـل ذبیحتنـا، فـذلك المسلم له ذمة الله و ذمة رسوله**».**البخاری**.

ترجمه:کسی که به مانند ما نماز خواند، و به سوی قبلـه مـا روی آورد، و ذبیحـه مـا را خـورد، پس او مسـلمان بـوده در پنـاه اللـه و رسولش قرار دارد.

قرطبی در کتاب الجامع **8/207** میگوید: ایمان بدون لا اله الا الله گفتن بجز از خواندن نماز به سایر اقوال و افعال تحقـق نمی یابـد، اسحاق بن راهویه می گوید: در نماز آن احکـامی مـرتب می گـردد که در سایر اعمال شرعی موجود نمی باشد، به همین دلیل اجمـاع و اتفاق است که میگویند: هر گاه شخص معروف به کفر(اصلی) را در حین نماز خواندن در اوقات معین آن دیدید و یا آنکـه نمـاز هـای زیادی میخواند بدون اینکه به اقرار باللسان او واقف باشید حکم بر ایمان او درست است، در حالیکه این امر در احکامی چـون روزه و زکات مرتب نمیگردد.

پس هرگاه گفته شود: که رسول صلی الله علیه وسـلم خالـد بن ولید را در ارتباط به قتل آن مردمانیکـه «صـبأنا[22]» میگفتنـد- یعـنی اراده خویش را مبنی بر اسلام آوردن بیان می کردند- ولی اشتباهاً

[22] . یعنی از دین خود برگشتیم.

بعوض «اسلمنا[23]» صبأنا گفتند، سرزنش کرد...! و آنهـا را معصـوم دم-یعنی مسلمانان- دانست،پس چگونه بین این حـالت و دو حـالت قبلی یعنی اینکه شخص بجز از شهادت توحید و ادای نماز به اسلام داخل نمی گردد، توافق بمیان آوریم؟

باید گفت: بین صیغه و امری که شخص به سبب آن داخل اسـلام می گردد فرق قائل شد،و همچنان بین صیغه و امری که باعث رفع شمشیر از بالای او در هنگـام قتـال و جهـاد و هنگـام ورود شـبهات میشود.

آن مواردی که به سـبب آن شـخص داخـل اسـلام می گـردد قبلاً تذکر داده شد، اما کسـیکه در هنگـام قتـال شمشـیر از بـالایش بـه سبب ورد شـبه برداشـته می شـود، همـان قـرائن اسـت کـه از آن اراده صاحبش مبنی بـر دخـول بـه اسـلام تعبـیر می گـردد،یـا آنکـه شخص مسلمان بوده ولی تمثیل درست از اظهـار اسـلامش کـرده نمی تواند، و شخص مقابل نمی توانـد تعبـیر درسـت از آن بنمایـد، بمانند اقوالی چون؛ السلام علیکم و رحمة الله ، بدلیل فرموده الله متعـال:{**يـا أَيهَـا الَّذِينَ آمَنُـوا إِذَا ضَـرَبْتُمْ فِي سَـبِيلِ اللَّهِ فَتَبَينُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيكُمُ السَّـلَامَ لَسْـتَ مُؤْمِنًـا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا**}.النساء/94.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده ایـد هنگامیکـه (بـرای جهـاد) در راه اللـه بـه مسـافرت رفتیـد، واضـح سـازید (کـه بـا چـه کسـانی میجنگید) و کسانیکه بـرای شـما سـلام کـرد، نگویـد کـه تـو مـؤمن نیستی و جویای مال دنیای (او) باشید.

یعنی: با کشتن او بخواهید آنچـه از او بـاقی می مانـد بـه غـنیمت بگیرید، بناً نباید این امر شما را وادار سازد، تا قبل ازینکـه (اسـلام و عدم اسلام) آن شخص را تبین نموده و ثـابت سـازید و یـا اینکـه رغبت و عدم رغبت او را به اسلام دانسته باشید به قتل آنها اقــدام نماید،{**فَعِنْـدَ اللَّهِ مَغَـانِمُ كَثِـيرَةٌ كَـذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْـلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيكُمْ فَتَبَينُوا**}.النساء/94.

ترجمه:که در نزد الله غنائم فـراوانی اسـت (و آن را بـرای شـما تهیه دیده است و بسی بهـتر از ثـروت و غـنیمت دنیـا فـانی اسـت) شـما پیش ازین، چـنین بـوده ایـد (و کفـر را گـردن نهـاده بودیـد و جنگهای شما تنها انگیزه ی غارتگری داشت) ولی الله بر شـما منت

---

[23] . یعنی اسلام آوردیم.

نهـاد (و نعمت اسـلام را نصـیبتان کـرد) پس (بـه شـکرانه ای این نعمت بزرگ) تحقیق کنید.

یعنی: ثابت بسازید ... و این کلمه «فتبینوا» برای بار دوم در یـك آیه تاکیداً تکرار میشود، که دلالت بر اهمیت و دقت موضوع دارد.

همانطوریکه این گونه اقوال هرگاه از طرف شخصـی معیـنی در دیار کفر بر مسلمانان عرضه گردد، دلالت بر حسن ظن بروی دارد و حکم کفر را از بالایش ساقط میگردانـد، چونکـه تکفـیر بـه ماننـد قتل است، همان قسمیکه در حدیث آمده است:«**إذا قال الرجـل لأخیه: یا کافر فهو کقتله**» یعنی: زمانیکه شخصی برای بـرادر خویش بگوید ای کافر، این بمانند قتل وی میباشد؛ **و قتل مـؤمن بزرگ تر از زوال دنیا است.**[24].

بناً عجله نمودن در اطلاق حکم کفر علیه شخصی قبـل از تثـبیت حالت و صدقش، به مانند عجلـه نمـودن در قتـل و ریختانـدن خـون وی قبل از تبین و تثبیت حالت اش است، از همین جهت تکفیر یـك امر خطیر بوده و دارای آثار خطیر میباشد کـه عـواقب آن خـارج از وصـف اسـت، و خطـر آن کمـتر از ریختانـدن خـون شـخص بنـاحق نمیباشد.

مسأله :آنکه کفرش از جهت غیر از امتناع بـه شـهادت توحیـد باشـد، آیـا نطـق بـه شـهادت توحیـد او را نفـع میرساند؟

جواب: هرگاه کفر شخص غیر از جهت امتناع از نطق به شهادت توحید باشد، ماننـد؛ انکـار از يك امـر معلـوم ضـروری دین ... درین حالت شهادت توحید و نطق به آن، بـرایش هیچ نفعی نمی رسـاند، مگر بعداز آنکه سبب و علت کفرش که باعث خروج وی از اسـلام گردیده است ازبین برود.

مثلاً؛ هرگاه گفته باشد که روزه ماه رمضان واجب نیست و یا يك امر غیر شرعی است ... درین حالت به دلیـل این سـخن وی کـافر اسـت، و نطـق بـه شـهادت توحیـد بـرایش هیچ نفـع نمیرسـاند، تـا زمانیکه از انکار یـا عـدم فرضـیت روزه رمضـان رجـوع نکنـد؛ پس دیده می شود که کفـرش از جهت امتنـاع از نطـق شـهادت توحیـد نبوده ،بلکه قبل از جحود و انکارش و بعد از آن بـه شـهادت توحیـد مُقِر بوده و آنرا اداء نموده است.

[24] . اخرجه النسائی و غیره، صحیح الجامع:4361.

به همین شکل طاغوت که شریعت الله متعال را تبدیل نموده است، و یا اینکه محارب با اولیاء الله و دینش میباشد ... به همین دلیل کافر است، ولو اینکه از روی عادت –هر ساعت-کلمه توحید را به زبان بیآورد، اما هیچ نفعی برایش نمی رساند، چون این اشخاص همواره مرتکب اعمال مناقض کلمه توحید میشوند، که هرکدام به تنهائی سبب خروج وی از اسلام میگردد، و توبه اینها و امثال این اشخاص زمانی قبول می گردد، که از نو داخل اسلام گردیده و شهادت توحید را نطق نمایند و همچنان از اعمال و اقوال گذشته خویش رجوع نمایند، و از آنها اعلان براءت و بیزاری کند، زیرا که به سبب همین اعمال و اقوال از دائره اسلام خارج گردیده بودند.

و این حالت قیاساً بر جمیع امور مماثل و متبائین دیگر که سبب خروج صاحبش از دائره اسلام می گردد نیز صدق می کند.

طوریکه ابوبکر و سایر اصحاب رضی الله عنهم مانعین و منکرین زکات را مرتد دانسته به جهاد و مقاتله آنها پرداختند، با وجود آنکه ایشان لا اله الا الله می گفتند و به رسالت محمد صلی الله علیه وسلم شهادت می دادند.

شیخ الکشمیری در کتابش إکفار المحلدین... می گوید: هر که کفرش از جهت انکار يك امر ضروری در دین مانند؛ استحلال خمر باشد، ضرور است برای بازگشت به اسلام از این قول خویش رجوع نماید، چون باوجود آنکه کلمه شهادتین را اقرار داشت، به عدم حرمت خمر قائل گردید، بناً باید برای دوباره مسلمان شدن همراه با نطق به شهادتین براءة خویش را از قول سابقش یعنی عدم حرمت خمر نیز اظهار کند، همان طوریکه اقوال شافعیه به این موضوع صراحت دارد، و در کتابات شان چون «رد المختار علی در المختار» و «جامع الفصولین» در موضوع ارتداد ظاهر است؛ باز اگر باوجود انکارش کلمه شهادت را از روی عادت تلفظ نماید هیچ نفعی برایش نمیرساند، تا آنکه از آنچه گفته است رجوع نکند، و حکم کفر نیز از وی تا آنزمان برداشته نمی شود.

شیخ محمد بن عبدالوهاب میگوید: اگر شخص شب و روز الله را عبادت نماید، بعداً به نزد قبر نبی صلی الله علیه وسلم و یا ولی ای برود و آنرا برای رفع حوائج و غیره ... بخواند، دقیقاً و حقیقتاً دو معبود و إله را به عبادت گرفته، و به لا إله الا الله شهادت نداده است، زیرا آن قبری را که میخواند، نیز إله قرار داده ...و همچنان

هرگاه شخصی را به رتبه نبی صلی الله علیه وسلم بالا ببرد، کافر بوده و خونش حلال میباشد، و شهادتین به او نفع رسانیده نمی تواند و نمازش نیز قبول نیست[25].

و منظورش ازین قول اینست، که شهادتین به صاحبش نفع نمی رساند، و کفر و ارتداد را از وی بسبب آنچه از دائره اسلام خارج گردیده است دور نمی کند.

شرط دوم: کفر بالطاغوت.

یکی دیگر از شروط صحت توحید کفر به طاغوت است، و ایمان شخص درست نمیباشد مگر بعد از آنکه ظاهراً و باطناً کافر به طاغوت گردد، و اکنون دلایکه برای این شرط اقامه شده است:

الله تعالی میفرماید: {**فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**}.البقرة/256.

ترجمه: هر آنکه به طاغوت کافر شده و به الله ایمان بیآورد، به محکم ترین دستاویز در آویخته است،(و او را از سقوط و هلاکت می رهاند و) اصلاً گسستن ندارد، و الله شنوا و دانا است.

و عروة الوثقی اینجا طوریکه اهل علم و تفسیر میگویند به معنی: شهادت دادن به لا اله الا الله میباشد، یعنی: در ابتداء کفر به طاغوت بعداً اعلان ایمان به الله متعال.

به این مفهوم که چنگ زدن به گره محکم همانا گفتن لا اله الا الله به صدق و اخلاص است.

اما هرگاه کفر به طاغوت اعلان نگردد، مجرد ایمان به الله متعال هرگز استمساك و یا چنگ زدن به عروة الوثقی [گره محکم] نبوده، و شرط و حق کلمه توحید تحقق نمیآبد.

ابن کثیر در تفسیرش میگوید: تنها با دور انداختن همه شرکاء و بت های که شیطان انسان را به عبادت آنها غیر از الله تعالی میخواند، و تنها گردانیدن الله متعال برای عبادت و شهادت دادن به اینکه هیچ إله بجز او نیست، مأمول {**فقد استمسك بالعروة الوثقى**} بدست می آید، و آن تنها وسیله ای استمساك به عروة الوثقی می باشد، یعنی: درین امر ثابت و با استقامت میشود، و به منهج و راه مستقیم قرار میگیرد...و دقیقاً با قوی ترین چیزی به

---

[25]. الرسائل الشخصية : ص 166، و مجموعة التوحيد: ص 82.

دین چنگ میزند، که خصوصیت بارز آن اینست که هرگز به سـادگی از هم نـه گسسـته و در نفس خـود قـوی و مسـتحکم می باشـد، و ارتباطی را که قائم میگردانـد، در اعلی تـرین و قـوی تـرین حـد آن می باشد.

مجاهد می گوید: عروة الوثقی یعنی ایمان.

سعید بن جبـیر و ضـحاك میگویـد: عـروة الـوثقی یعـنی لا الـه الا اللـه ... و میـان این اقـوال اللـه متعـال هیچ گونـه منافـاتی موجـود نیست، و لله الحمد.

قرطـبی در تفسـیرش می گویـد: فرمـوده اللـه متعـال:{**فمن یکفـــر بالطـــاغوت و یـــؤمن بالله**}، عبـــارت از جـــزم در شرط...میباشد، و فرموده او متعـال:{**فقد استمسـك بـالعروة الوثقی**}، جواب این شرط...است.

و الله متعال میفرماید:{**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِی كُـلِّ أُمَّةٍ رَسُـولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ**}.النحل/36.

ترجمه: ما به میان هر ملّتی پیغمـبری را فرسـتادیم (و محتـوای دعوت همه ای پیغمبران این بوده اسـت) کـه اللـه را بپرسـتید و از طاغوت دوری کنید.

و این مهم از جملـه اساسـی تـرین علـل بعثت انبیـاء و رسـل در طول زمان های گذشته بوده است، و همچنان هدف و مرام تمامی کسانی میباشد که به سوی همین منهج و راه به سـوی اللـه متعـال دعوت می کنند.

در حدیث صحیح که از نبی صـلی اللـه علیـه وسـلم روایت شـده است، میفرماید: «**من قال لا اله الا الله و کفر بما یعبد من دون الله حرم ماله و دمه و حسابه علی الله**».[26]. ترجمه: هر که لا اله الا الله بگوید، و به آنچـه کـه غـیر اللـه عبـادت میشـود کفر ورزد، خون و مالش بر همه مسلمانان حرام بـوده و حسـابش به الله واگذار میباشد.

مفهوم قول رسول الله صـلی اللـه علیـه وسـلم: «**و کفر بمـا یعبد من دون الله**» عبارت از کفر به طاغوت است...

پس هرگاه گفته شود که شـهادت لا الـه الا اللـه متضـمن شـرط اول است، یعنی خود (لا اله..) متضمن نفی طاغوت یا جانب کفـر

---

[26] . مسلم.

به طاغوت است، و آنچه که قبلاً در حدیث فـوق تـذکر دادیم تکـرار همین مسأله میباشد!؟

در جواب باید بگـویم: این تکـرار بـدلیل تاکیـد و بیـان اهمیت این امر میباشد، همانطوریکه شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه اللـه می گوید: «***کفر به آنچه که غیر الله عبادت می شود تاکیـد بـر نفی است، و شخص بدون آن معصوم الـدم و مـال بـوده نمی تواند، و ا گر شك و تردید بـرای خـویش در این امـر راه بدهد خون و مالش در امان نیست***»...و باید دانسـت کـه انسان مؤمن نمیشود مگر بعـد از آنکـه بـه طـاغوت کـافر شـود، و دلیل آن نیز قول الله متعـال اسـت کـه می فرمایـد: {**فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْـوُثْقَى**}. [27].

و شخص تا زمانیکه به طاغوت کافر نگردد، به صراحت همین آیه غیر معصوم المال و دم میباشد، ولو اینکه لا اله الا الله بگوید، و هر ساعت این کلمـه بـر زبـانش جـاری باشـد، و مثـال این شـخص بـه کسی میماند که یك حرف و ضد آنرا در آن واحد بگوید، مثلاً؛ لا الـه الا الله بگوید، و در عین زمان إله دیگری را بغیر از الله متعـال بـه عبادت بگیرد.

و همانطوریکه بیان کردیم ایمـان و کفـر، توحیـد و شـرك امکـان ندارد در یك قلب جمع شود، به دلیل حدیث رسول صلی اللـه علیـه وسـلم کـه میفرماینـد:« **لا یجتمع الایمـان و الکفـر فی قلب امری**». ترجمه: ایمان و کفر در قلب یك شخص جمع نمیگردد.

و اگر گفته شود کـه دلیـل تقـدم جـانب نفی بـر جـانب اثبـات در شهادت توحید و غیره نصوص که به منظور تفسـیر شـهادت توحیـد وارده گردیده اند چه می باشد، و حکم آن چه است؟

در جـواب میگـویم: دلیـل تقـدم جـانب نفی بـر جـانب اثبـات در شهادت توحیـد و غـیره نصـوص کـه تفسـیر شـهادت توحیـد از آنهـا استنباط میگردد، فوائد و احکام عدیده و مهمی را در خود دارد،کـه شرعاً از ذات آن مراد میباشد:

از جمله: اینکـه هـر شخصـی چـنین تقـدم را در نفس و دینش مراعات نکند، چنین است که شرك و توحید را یکجـا انجـام میدهـد، طوریکـه بـه عبـادت طـاغوت و اللـه متعـال در آن واحـد پراختـه باشد....که واضحاً دین اهل شرك چنین میباشد،که بین عبادت اللـه

---

[27] . مجموعة التوحید: 10-35.

متعال و عبادت طاغوت جمع می کنند، از همین لحاظ باجودیکه بــه الله ایمان دارند و او را خالق هستی و معبود برحق میشناسـند امـا مشرك هسـتند، همانطوریکـه اللـه متعـال میفرمایـد:{**وَمَا يـؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ**}.یوسف/106. ترجمـه: و اکـثر آنان که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرك می باشند.

و از جمله: عدم رعایت این تقدم از لوازم-ضـروری- حبـوط یـا نابودی عبادت و جمیع طاعات است که شخص قبلاً مخلصانه برای الله متعال انجام داده است، بناً شـخص بـه مجـرد داخـل شـدن در عبادت الله متعال، داخل عبادت و طاعت او متعال میگردد، اما باید قبلاً از تمامی شرکای الله و عبادت طواغیت بیزاری و بـراءت خـود را اعلان نموده باشد، وقسمیکه قبلاً گذشت شرك جمیع اعمال خیر انسـان را باطـل می گردانـد، و صـاحب آنـرا از انتفـاع آن اعمـال محروم می سازد، یعنی- سد مانع اسـت کـه بین عمـل و قبـول آن حائل شده و نمیگذارد اعمال به سوی آسمان بالا رود!

همچنان برای تمامی افرادی که داخل عباداتات چون نماز، روزه، زکات و حج و غـیره... میگردنـد، قبـل از آن لازم اسـت بـه تمـامی طواغیت کافر شده، و براءت خویش را از عبـادت و حـزبش اعلان نماید...و بدون آن هیچ عبادتی برای او نفع رسانیده نمی تواند، و از او قبول نمیگردد، و بـرعکس خسـران و زیـان این اعمـالش بـروی میرسد، و ندامت آنگاه هیچ سودی برای صاحبش ندارد.

شیخ محمد بن عبدالوهاب میگوید: هرگاه شخص شب و روز الله را عبادت کند، اما بعداً نزد قبر ولی و یا نبی صلی الله علیـه وسـلم رفته و او را به کمـك و یـاری بخوانـد، محققـاً دو إلـه را بـه عبـادت گرفته است، و هرگز به لا إله الا الله شهادت نداده است؛ زیـرا کـه إله همانا یاری دهنده و آنکـه از او یـاری خواسـته می شـود اسـت، همانطوریکه مشرکین این کار را نزد قبر زبـیر و عبـدالقادر و غـیره انجام می دانند...!

همچنان اگر شخصی هزار قربانی را برای الله ذبح کند، بعـداً یـك ذبح بنام نبی صلی الله علیه وسلم و غیره انجام بدهد، برای خویش دو إلـه قـرار داده است[28]، بـه دلیـل این آیـه:{**قُـلْ إِنَّ صَـلَاتِی وَنُسُكِی وَمَحْيَایَ وَمَمَـاتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعَـالَمِینَ؛لَا شَـرِيكَ لَـهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ**}.الانعام/162.

---

[28] . الرسائل الشخصية: 166.

ترجمه: بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من خاص از آن الله پرودگار جهانیان است، او را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده ام، و من اولین مسلمان (در میان امت خود، و مخلص ترین فرد در میان همه ی انسانها برای الله) هستم.

معنی طاغوت.:

بعداز آنکه دلایل صحت شرط کفر به طاغوت را بعنوان یکی از شروط صحت ایمان دانستیم، بناً لازم است تا معنی کلمه طاغوت را بدانیم ، تا آنکه دخول و عدم دخول خویش را در آن تفکیك نموده بتوانیم، و همچنان صفت کفر به طاغوت را بشناسیم، تا آنکه صفت کافر به طاغوت را بدانیم و غیره امور مرتبط به آن.

- در مورد معنی طاغوت باید گفت: طاغوت به هر آنچیزی گفته میشود،که به جهت از جهات بغیر از الله به عبادت گرفته شود، و او به این راضی باشد[29].

بناً هر چیز و یا شخصی غیر الله از جهت رکوع و سجده و قربانی عبادت شود، طاغوت است.....

و هر چیز و یا شخصی بغیر الله از جهت دعاء و طلب عبادت گردد....طاغوت است.

و هر آنچه بغیر الله از جهت خوف و رجاء - ترس و امید- عبادت گردد...طاغوت است.

و هر آنشخص و یا چیزی بغیر الله از جهت طاعت و تحاکم عبادت گردد...طاغوت است.

---

[29] . قید راضی بودن برای اینست که انبیاء ، ملائك و صالحین – که بغیر الله عبادت میشوند- از وصف و حکم طاغوت بیرون آیند، برای اینکه ایشان شدیداً ازین عمل کراهیت داشته و منع نموده اند، و عدم رضایت شان به اینکه بغیر الله کسی یا چیزی به عبادت گرفته شود از طرف الله متعال ثابت گردیده است.... که درین حالات کافی است، براءت و کفر خویش را بر عبادت کننده گان ایشان، و عبادت سایر طواغیت اظهار نموده تا حق ایشان را بدون افراط و تفریط اداء کرده، وموالات و احترام ایشان بخاطر الله بجا آورده باشیم -اما اشیای که نمیتوان رضایت و یا عدم رضایت آنرا دانست –مانند؛ سنگ و چوب، پول و دارائی.....همه در حکم طاغوت داخل هستند-.

و هـر آنچـه کـه بغـیر اللـه از جهت محبت و ولاء و بـراء عبـادت شود...طاغوت است.
به همین قیاس هر آنچه که خاص اللـه متعـال میباشـد- تخصـیص آن به غیر الله - و رضایت جانب مقابل، آنشـخص و یـا شـیء را در حکم و وصف طاغوت داخل میگرداند، که درین وصف، حکـام کـافر و ظالم عصر نیز داخل می شوند، و همچنـان بزرگـان و روحـانیون، شیوخ و رؤساء، احـزاب و جمیعت هـا و غـیره همچین چـیز هـا ...و اشخاص مطیع ازینها و از اهداف آنها، همـه عبـادت کننـده طـاغوت بوده اعم ازینکه به آن علم داشته باشند یا خیر!
و هر محبوبی [غیر از الله متعال] طاغوت میباشد..و محبوب به این مفهومش بـه آن معـنی اسـت،کـه بـرایش ولاء و بـراء متحقـق گردد؛ یعنی آنچه او دوست میداشته باشد دوست داشته باشی و از آنچه نفرت می کند نفرت کـنی- یعـنی محبت طـاغوت آنسـت: کـه خاص بخاطر الله نبوده و بدون در نظر داشت مخـالفت و مـوافقت آن با حق یا باطل از خواست محبوب پیروی شود!
بسیاری بـه این گمـان هسـتند کـه کـاملاً اختیـار نفس خـویش را داشته و آزادند- و خود را در دنیا آزادی مطلق قرار میدهند! امــا در حقیقت امــر ایشــان بنــده گــان طــواغیت و نفس هــای خــویش هستند..بنده ئی بنده های هستند که حتی قدر و منزلتشـان از خـود آنها نیز پائین تر و پست تر است!
ابن تیمیه رحمه اللـه در فتـاوی خـویش **28/200** میگویـد: معبـود های بغیر الله اگر از عبادت خویش توسط دیگران کراهیت نداشــته باشند، طاغوت هستند، از همین جهت نبی صـلی اللـه علیـه وسـلم تمامی بت ها را طاغوت نامیده اند، طوریکه در حدیث صحیح آمـده اسـت:«**و یتبـع من یعبـد الطـواغیت الطـواغیت**». ترجمـه: عبادت کننده گـان طـواغیت بـه دنبـال طـواغیت حشـر میشـوند؛ و اطاعت در معصیت الله، و اطاعت در اتباع غیر هدایت و دین حــق، که در مخالفت بـا احکـام کتـاب اللـه باشـد، و یـا اینکـه اطـاعت در جهت مخالفت به امری از اموری الله، اطاعت از طاغوت میباشــد، از همین جهت کسانیکه بغیر از الله نزدشان به تحاکم رفته میشــود طاغوت نامیده شده است، و الله متعال نیز فرعون و عاد را طغـاة نامیده است.
ابن قیم رحمه الله میگوید: طاغوت هر آنچیزی اسـت کـه از حـد عابد بودن، مطیع بودن و پیرو بودن خـود تجـاوز کنـد، پس طـاغوت

هر قوم همان کسی است که جهت تحاکم بغیر از الله و رسول اش به نزد او مراجعه میگردد، و یا اینکه بغیر الله او را عبادت[30] میکنند، و یا بغیر از بصیرت از او پیروی می کنند، و یا اینکه از او در مخالفت امر الله اطاعت میکنند؛ پس اینست طواغیت جهان! اگر تأملی به حال مردم این زمان گردد، اکثریت ایشان از عبادت الله متعال خارج شده و در عبادت طواغیت داخل گردیده اند، و از تحاکم به الله و رسول اش به سوی تحاکم به طواغیت رو آورده اند، و از اطاعت و پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به جهت اطاعت و متابعت طواغیت روگردانیده اند.

پس اگر حال مردم در زمان ابن قیم رحمه الله آنطور بوده است، حالت ما در زمان کنونی چگونه بوده میتواند، در حالیکه طواغیت به حد اکثر خویش افزایش یافته اند، و متنوع گردیده و نزد مردم شرف یافته اند...و حدیث نبی صلی الله علیه وسلم نیز به این دلالت دارد، که هیچ سال نوی نیست مگر اینکه از سال قبلی خویش بدتر میباشد، از الله متعال سلامت و حسن اختتام امر خویش را میخواهیم!!

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله میگوید: *طاغوت در مفهوم عام اش هر آنچیزی است که بغیر الله متعال عبادت میشود و یا در غیر اطاعت الله و رسولش، اطاعت و پیروی میگردد (و به آن رضایت دارد).*

و سید قطب رحمه الله در فی ظلال در تفسیر این قول الله متعال:{**و جعل منهم القردة و الخنازير و عبد الطاغوت**}. ترجمه: ازیشان شادی ها و خوك ها گردانیدیم، به سبب آنکه ایشان طاغوت را عبادت میکردند؛ میگوید: طاغوت هر سلطانی است که مبنی بر سلطنت الله حکم نمیکند، و هر حکمی است که بر اساس شریعت بناء نشده باشد، و هر سرکشی است که از حدود حق تجاوز می کند، و سرکشی از سلطه الله و الوهیت و حاکمیت او شنیع ترین و شدید ترین سرکشی و طغیان محسوب می گردد، و آنرا داخل مفهوم طاغوت لفظاً و معنیاً میگرداند.

---

30. برای دانستن مفهوم درست عبادت مراجعه گردد به « اصلاحات چهار گانه » تألیف ابو الأعلی مودودی رحمه الله.

اهل کتاب بزرگان و روحانیون خویش را عبادت نمی کردند، بلکه از قوانین ایشان پیروی کرده، و شریعت و قانونگذاری الله را تـرك میکردند، اما الله متعال ایشـان را بنـده گـان آنها خطـاب کـرده و مشرك خوانده است، چرا که ایشان طاغوت را عبادت کـرده و بـه سلطه و قـدرت متجـاوز از حـدود و حقش تسـلیم بودنـد، و ایشـان هرگز آن طواغیت را از جهت رکوع و سجده عبادت نمیکردند، بلکه بمعـنی اطـاعت و اتبـاع عبـادت میکردنـد، و این از جملـه عبـاداتی است که صاحب اش را از عبادت الله و دین او خارج میسازد.

پس ای بنده الله بر حذر باش از عبادت طـاغوت، و از انصـارش واز لشـکریانش [ازینکـه میـدانی یـا نمی دانی] این کـار تمـامی اعمال ات را باطل میسازد، و در گناهانت افزایش میآورد، و دنیـا و آخرتت را با خسران مواجه میگرداند!

صفت کفر به طاغوت:

بعـد از آنکـه طـاغوت را شـناختیم، و همچنـان حـالات و اوصـاف دخول در حکم و معـنی طـاغوت را دانسـتیم، لازم اسـت تـا صـفت کفر به طاغوت را بدانیم، و اینکـه چگونـه کفـر بـه طـاغوت اظهـار گردد...و همچنان این را نیز بدانیم کـه حقیقتـاً آنچـه انجـام داده ایم کفر به طاغوت است یا خیر؟! و یا اینکه صرفاً و گماناً به زبـان این کفر را اظهار کرده ایم.

باید بگویم که کفر به طاغوت صرفاً با تمنا و یـا زعم و یـا اظهـار به زبان بدون دلیل و عمل درست نبوده بلکه صفت کفر به طاغوت اینست که باید اعتقاداً، باطناً، قولاً و عملاً انجام شود.

1)**صفت اعتقادی بودن کفـر بـه طـاغوت**: اینکـه دشـمنی و بغض و کراهیت با آن در قلب نهـان باشـد، و بـه این اعتقـاد داشـته باشد که او کافر بوده و عبادت اش بغیر الله نیز کفر میباشد.

درینصورت هیچ حدی برای معذور بـودن شـخص نسـبت بـه کفـر ورزیدن به طاغوت موجود نمیگردد، زیرا این امر برای هـر فـرد در حالت عادی مقدور بوده و هر شخصی در ادنی ترین حـد توانـائی و قدرت، توانائی انجام آنرا دارد، و هیچ قـدرت بشـری توانـائی حائـل شدن بین او و این عقیده را ندارد، و به همین ترتیب کسی نمتوانـد او را در آنچه که در ضمیرش نهان کرده است تحت فشـار و اکـراه قرار دهد، و یا اعتقاد قلـبی و ضـمیرش را در رابطـه بـه کفـر و یـا

رضایتش از طاغوت بداند، زیرا اکراه تنها بر جوارح ظـاهری آثـار و نتائج دارد، نه بر امور و جوارح باطنی.
و این يك امر ضـروری در کفـر بـه طـاغوت بـوده و خلاف آن بـه مفهوم رضایت از طاغوت و عدم عقیده بر کفـرش را دارد و بـدون هیچ اختلافی ***رضایت به کفر،کفر است.***[31].

2)**صفت قولی بودن کفـر بـه طـاغوت**: این صـفت متضـمن اظهار کفـر و تکفـیر طـاغوت بـه زبـان میباشـد، و همچنـان اظهـار بــراءت از او و از دینش و از پــیروانش و از بنــده گــانش، و بیــان اعمال و اعتقادات باطل و کفری که در آن قرار دارند.
زیـرا اللـه متعـال میفرمایـد:{**قل یـا ایهـا الکـافرون**}،- پس همانطوریکه مأمور هستیم، لازم است در صـورت مواجـه شـدن بـا ایشان به همین صراحت و قاطعیت و دلالت و معنی روشـن، بـدون ترس و هراسی و یا ضعف و ناراحتی، حقیقت حال و آنچه که بـرآن قرار دارند گفته شود: ای کافرین ...ای مشرکین و ای مجرمین...!

و الله متعـال میفرمایـد:{ **قَدْ كَـانَتْ لَكُمْ أُسْـوَةٌ حَسَـنَةٌ فِى إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَـوْمِهِمْ إِنَّا بُـرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ**}.الممتحنة/4.
ترجمه: (رفتـار و کـردار) ابـراهیم و کسـانی بـدو گرویـده بودنـد، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتنـد: مـا از شما و از چیز هائی که بغیر از الله می پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شـما بی اعتنـائیم، و دشـمنی و کینـه توزی همیشگی میان ما و شما پدید آمده است، تا زمانیکه بـه اللـه یگانه ایمان می آورید و او را به یگانگی می پرستید.
پس ابراهیم علیه السلام و کسانیکه با او ایمان آورده بودند برای ما الگو های نیکی معـرفی شـده انـد، امـا در چـه امـری؟ در گفتـار شان در برابر مشرکین و طواغیت که بغیر از الله عبادت میشــدند، همانطوریکه میگویند:« ما از شما و از دین تان و از جمیع طـواغیت بغیر از الله عبادت میشوند بیزار بوده و اظهار براءت می کـنیم...و به شما و به آنچه که بغیر از الله عبادت می کنید کافر هستیم!

[31] . الرضی بالکفر کفر.

و این قولشان که: میان ما و شما دشمنی و کینه برپا بوده و تا ابد ادامه دارد ... یگانه تعبیری است که میتواند همان هدف و غایت مطلوب جهت اظهار و اعلان کفر و براءت از طواغیت را به وضاحت و آشکارا برساند، و آن همانا دشمنی و عداوت مستمر و دائمی-ظاهراً و باطناً- با ایشان بوده تا آنکه به الله واحد ایمان بیآورند- و تنها وسیله که میتواند این آتش دورنی آنها را خاموش گرداند، و کنیه آنها را از قلب هایشان دور سازد، اینست:که از عبادت و محبت جمیع طواغیت دست کشیده و کاملاً داخل اسلام گردند.

و الله متعال میفرماید:{**وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِى بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ، إِلَّا الَّذِى فَطَرَنِى فَإِنَّهُ سَيهْدِينِ**}.الزخرف/26-27.

ترجمه: (ای پیغمبر!) برای تکذیب کننده گان معاصر بیان کن گوشه ای از داستان ابراهیم را ، وقی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبود های که می پرستید بیزارم؛ بجز آن معبوی که مرا آفریده است و اوست که مرا رهنمود خواهد کرد.

همین است..... ملت ابراهیم علیه السلام! و بر آنکسی که به این ملت حنیف راضی بوده لازم است تا این چنین اعلان و اظهار براءت نماید...و کسی جز انسان نادان و بیخرد از این ملت رویگردان نیست، همان طوریکه الله متعال میفرماید:{**وَمَنْ يرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ**}.البقرة/130.

ترجمه: و چه کسی از آئین و ملت ابراهیم رویگردان خواهد شد مگر آن (نادانی) که خود را خوار و کوچك داشته و (انسانیت و عقل خویش را به بازیچه گیرد و ناچیز دارد؟).

و در حدیثی که از طریق معاویه بن حیده روایت است میگوید:**« قلت یا نبی الله، بما بعثك ربك إلینا ؟ قال:" بالإسلام " قال: قلت وما آیات الإسلام ؟ قال:" أن تقول: أسلمت وجهی إلى الله عز وجل وتخلّیت، وتُقیم الصلاة وتؤتی الزكاة، كل مسلم على مسلم محرم، أخوان نصیران، لا یقبل الله عز وجل من مشرك بعدما أسلم عملاً، أو یفارق المشركین إلى المسلمین** ». ترجمه: گفتم ای نبی الله! برای چه رب تو، ترا بسوی ما مبعوث گردانیده است؟ گفت: برای اسلام، گفتم: نشانه های اسلام چه است؟ گفت: اینگه

بگوئی- خاص برای الله اسلام آورده ام، و دل را غیر از او از همه- معبودان- خالی گردانی، و نماز را بگزاری، و زکات را بدهی، و خون و حق هر مسلمانی بر مسلمان دیگر حرام است، و برادران یاری دهنده یکدیگر خویش هستند، و الله متعال از هیچ مسلمانی بعد از شرك عملی را قبول نمی کند، تا آنکه از مشرکین بسوی مسلمین جدا نشود[32].

و مراد نبی صلی الله علیه وسلم از «**و تخلیت**»، اینست که خود و قلب خود را از شرك و طواغیت که بغیر از الله متعال [یا همراه او] عبادت میشوند خالی گردانی.

همچنان از امارات و علامات صدق اسلام شخص اینست که (بتمام وضوح و ثبات و بدون هیچ تردد و ناراحتی) برای تمام طواغیت زمین بگوید: من خویش را از قید و عبادت شما رهانیده ام و به همه ای شما کافر هستم!

ابن تیمیه رحمه الله میگوید: شخص هرگز مؤحد نمیگردد تا آنکه شرك را از خود نفی نکند، و براءت خویش را از طاغوت اعلان نموده و او را به آنچه انجام میدهد تکفیر نکند.

3)**صفت عملی بودن کفر به طاغوت**: این صفت با اعتزال و اجتناب و جهاد با طاغوت و لشکریان و پیروانش، و عدم گرفتن آنها به دوستی و معاونت استیفاء میگردد، و جهاد با آنها زمانی صورت میگیرد، که غیر آن به هیچ امری تن ندهند- همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ**}.الزمر/17.

ترجمه:کسانیکه از عبادت طاغوت دوری می گزینند، و (با توبه و استغفار) به سوی الله باز میگردند، ایشان را بشارت باد (به اجر و پاداش عظیم رحمانی) و مژده بده بنده گانم را.

و میفرماید:{ **فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ**}.التوبة/12.

ترجمه: (و) با سر دستگان کفر و ضلالت بجنگید (تا آنکه از کفر و عداوت با اسلام دست بکشند)، چرا که عهد و پیمانهای ایشان کمترین ارزشی ندارد.

و آئمه کفر همانا طواغیت هستند.

و میفرماید:{ **وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً**}.التوبة/123.

---

32 . صحیح سن النسائی: 2408.

ترجمه: تا آنکه (در جنگ) از شما شدت وحدت (و جرأت و شهامت) ببینند.

و میفرماید:{**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِياءَ**}.النساء/144.

ترجمه ای کسانیکه ایمان آورده اید!کافران را به جای مؤمنان به دوستی نگیرد.

و میفرماید: {**وَمَنْ يتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ**}.المائدة/51.

ترجمه: و هر کسی از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ای ایشان به شمار میرود.

و میفرماید:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ**}.الممتحنة/1.

ترجمه: ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید، شما نسبت بدیشان محبت میکنند و مودّت میورزید، در حالیکه آنان به حق و حقیقی ایمان ندارند، که برای شما آمده است.

و غیره نصوص زیادی که در توضح نشانه ها و صفات چگونگی کفر به طاغوت قولاً و عملاً بیان گردیده است.

این همه صفات کفر به طاغوت بود که بیان کردیم، هر فردی که کاملاً و بدون کوتاهی به آن وارد گردد، دقیقاً کفر به طاغوت ورزیده، و این شرط را در حال خویش متحقق گردانیده است، اما هر آنکه چنین صفات را تکمیل نکرده باشد، هرگز کافر به طاغوت نبوده ولو آنکه به زبان آنرا هزار مرتبه تکرار کند و بگوید: او به طاغوت کافر است!

و جائی تعجب اینست! که بسیاری گمان دارند، با زبان توانسته اند این شرط کفر به طاغوت را در حق خویش متحقق سازند، در حالیکه منهجاً همه ای شان بنده های طواغیت هستند...چون در عین زمانیکه به زبان قال به طواغیت کفر خویش را اعلان میکنند به زبان حال و عمل- و گاهی به زبان قال همچنان- به سوی طواغیت متمائل بوده، و با ایشان داد و گرفت داردند و بیشتر از همه با همین مردمان سروکار داردند و به نفع آنها سخن میگویند، و در خدمت و نصرت شان قرار دارند، و داخل لشکر شان میشوند، و آنها را به تحاکم میخوانند...و از برای آنها با مؤحدین در عداوت و دشمنی قرار میگیرند!

پس ایشان شرط کفر به طاغوت را باوجود قائل بـودن بـه آن، نتوانسته اند با عملکرد هـای خـویش بـه اثبـات رسـانیده و متحقـق گردانند، در حالیکه همین عملکـرد هـا و زبـان حـال شـان گـواه بـر تکذیب زبان قال شان بوده و این زعم و گمان و ادعـاء هایشـان را رد میکند.

مسـأله: آیـا اطلاق کلمـه طـاغوت بـر مسـلمان صـحیح است؟ یا اینکـه اطلاق این کلمـه بـه جـز بـالای کـافر کـه صفات متقدم الذکر را داشته باشد جواز ندارد؟!

باید گفت: طاغوت به صیغه فعلوت؛ عبارت از بغاوت و سرکشی و تجاوز از حد...میباشد، اما هـر آنکـه بغـاوت، سرکشـی و ظلمش غیر از حدود کفر باشد، تنها بالای او وصف طاغوت به اعتبار معـنی و دلالت لغوی آن که همانا بغاوت، سرکشی و تجاوز از حد متعارف غیر کفر میباشد مـرتب میگـردد، همانطوریکـه بعضـی سـلف بـالای حجاج بن یوسف و غیره.. آنرا اطلاق میکردند،و او وصف طاغوت و طغیانگر میدادند، و از اطلاق آن همان معنی لغوی را کـه قبلاً تـذکر دادیم اراده داشـتند، و مـراد شـان از اسـتعمال کلمـه طـاغوت بـه معنی آن کافری که بغیر از الله عبادت گردد نبوده است.

اما اگر این بغـاوت و ظلم و سرکشـی ... صـاحبش بـه حـد کفـر برسد، آنزمان صفت طاغوت را بمعنی اصطلاحی آن کسب نموده، و از جمله طواغیتی میگردد، که بغیر الله عبادت میشوند، و معنـای لغوی آن همانطوریکه تذکر دادیم، سرکشی و تجاوز محدود از حـد میباشد.

بناً جهت تمیز و تفکیك میان این دو اصطلاح [طاغوت بـه معـنی لغـوی] و [طـاغوت بمعـنی اصـطلاحی] آن لازم اسـت مفهـوم واقعي آنرا در کتب اهل علم و یـا بیانـات شـان، از سـیاق مجمـوع کلام آنها، و قرائن وارده در آن مورد کـه تعین کننـده نـوع طـاغوت بوده و مراد مؤلف و سخنران از آن میباشد درك نمائیم.

امـا از آنجائیکـه مـا در مـورد کلمـه طـاغوت در قـرآن و سـنت بررسی کرده ایم، به این نتیجـه رسـیده ایم کـه در تمـام مواردیکـه کلمه طاغوت در قرآن و سنت وارد شده است، همـه بمعـنی کـافر بوده که بغیر از الله مورد عبادت قرار میگیرد، و الله تعالی اعلم.

شرط سوم: علم.

علم به توحید شرط صحت آن میباشد، زیرا که جاهل به توحید بمانند فاقد آنست و فاقد توحید صاحب عقیده به توحید نبوده، و کسیکه به توحید معتقد نباشد، مؤمن و مسلمان نیست، و بدون هیچ اختلافی کافر میباشد.

و دلیل برای صحت این شرط قول الله متعال میباشد که میفرماید:{**فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**}.محمد/19. ترجمه: بدان که قطعاً هیچ معبودی بر حق جز الله وجود ندارد.

و در حدیث صحیح که از نبی صلی الله علیه وسلم روایت شده میفرماید:«**من مات و هو یعلم أنه لا إله إلا الله دخل الجنة**».**مسلم.**

ترجمه: هر کسی که بمیرد و این را بداند که هیچ إله جز الله نیست داخل جنت میگردد.

مفهوم این حدیث طوری است که هر کسی بمیرد و به توحید علم نداشته باشد، داخل جنت نمی گردد، و کسی که داخل جنت نگردد، مسلمان گفته نمی شود، زیرا مسلمانان داخل جنت می گردد، همانطوری که حدیث متفق علیه به این امر دلالت دارد:«**لا یدخل الجنة إلا نفس مسلمة**». ترجمه: هیچ فردی داخل جنت نمیگردد مگر مسلمان.

و همچنان اهمیت این شرط را از جهت عمل به توحید دریافته می توانیم، که علم به آن لازم میباشد، زیرا بدون علم به توحید عمل نمودن امکان ندارد...بناً علم به هر امری مقدم بر انجام آن است، که عکس آن درست نمیباشد.

یعنی برعکس آن- تقدم عمل بر علم باعث عبادت الله در جهالت و بشکل کور کورانه و غیر بصیرت است...و چنین امری (لازماً) شخص را به انحراف و بی راهه کشانیده، و العیاذ بالله نو آوری در دین خواهد بود.

بناً آنکه محروم از علم توحید باشد، تبعاً عمل به آن نیز بروی حرام میباشد، و لازماً باید چنین باشد، از همین لحاظ اصحاب رضی الله عنهم کوشش به تعلیم توحید داشتند، و آموزش توحید را نسبت به آموختن هر علم دیگری اهمیت و اولویت می دادنند.

طوریکه در حدیثی از جندب بن عبدالله روایت است که میگوید: «**کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم و نحن فتیان،**

فتعلمنا الایمان - ای التوحید- قبـل أن نتعلم القـرآن، ثم تعلمنا القرآن فازددنا به إيماناً»[33].
ترجمه: در حالیکه ما همه نوجوان بودیم همراه با نبی صلی اللــه علیه وسلم درس میخوانـدیم، پس مـا را ایمـان [علم توحیـد] تعلیم می دادند، قبل ازینکـه قـرآن را بیـآموزیم، بعـداً قـرآن را بـرای مـا تعلیم دادند، و آنگـاه بـا آمـوختن قـرآن در ایمـان هـای مـا زیـادی و فزونی میآمد.
و نبی صلی الله علیه وسلم هنگامیکه شخصی از اصحابش را بـه سوی شهری از شهر ها میفرستاد، برایش امر میفرمودند، که اهـل آنجـا را نسـبت بـه هـر چـیز دیگـر اولاً بسـوی توحیـد دعـوت کننـد، همانطوریکه حدیث متفق علیه در مورد فرستادن معاذ بن جبـل بـه سوی یمن بـه همین امـر دلالت دارد، طـوری کـه میفرمایـد:«**انـك تقدم علی قوم اهل کتـاب، فلیکن <u>اول مـا تـدعوهم الیـه عبادة الله – و فی روایة لا إله الا الله- فـاذا عرفـوا الله</u>، فاخبرهم ان الله فرض علیهم خمس صلوات فی یــومهم ولیلتهم...**»[34]. ترجمه: تو بسوی قومی روانه هستی که ایشــان اهل کتاب هسـتند، پس اولین چیزیکـه ایشـان را بسـوی آن دعـوت میکـنی، عبـادت اللــه اسـت- و در روایـتی لا إلـه الا اللــه اسـت- و هنگامی که الله را شناختند، برایشان خـبر بـده کـه اللـه بـالای آنهـا نماز های پنجگانه را در یك شبانه روز فرض گردانیده است.
و معنی [**<u>فاذا عرفوا الله</u>**] یعنی: زمانیکه الله را شـناختند بـه این معنی است که الله را با تمام اسـماء و صـفات و خصـائص اش بشناسند، و حق الله متعـال را در توحیـد و یگـانگی اش در عبـادت بدانند، و از او پیروی کنند...بعـداً ایشـان را آگـاهی بـده، اینکـه اللـه متعال بالای شان نماز های پنجگانـه را در در یـك شـبانه روز فـرض گردانیده است...تا آخر حدیث.
و این در حقیقت درست بر خلاف آنچیزی است که دعوت کننــده گان متاخر به آن پرداخته اند، یعنی اولین کار که در دعـوت خـویش انجام می دهند، دعوت مردم به سـوی نمـاز، روزه و زکـات اسـت، قبل ازینکه ایشان را به سوی توحید خالص دعوت نماینـد، و معنـای آنرا برایشان بشناسـانند ... بلکـه بـدون دعـوت بـه سـوی توحیـد و اهتمام به آن به کار دعوت خویش میپردازند!

---
[33] . صحیح ابن ماجه:52.
[34] . بخاری، سنن دارقطنی.

از همین سبب اکثریت این چنین دعـوت گـران را میبیـنیم کـه در شرك آشکار واقع شده و به آن دعوت میکنند، اعم ازینکه میداننـد، و یا اینکه نمی دانند...و شرك چیزی است کـه اکـثراً بـه آن التفـات صورت نمی گیرد، و اکثراً شخص نمی تواند، چگونگی تـاثیر اعمـال شــرکی را در خــود درك کنــد و خــود را از آن محــافظت کنــد، همانطوریکـه عمـل بـه توحیـد نظـر بـه فضـیلت و قیمت کـه دارد مستلزم اهتمال و تعلیم زیادی جهت رفع جهـل از شـخص میباشـد، همانطور بسا امور شرکی است که امت امروزه از آن عبور کــرده اند، و در نزد بسـیاری از افـراد شـناخته شـده و بـزرگ جامعـه این امور شرکی مور تأیید قرار گرفته و مبارك دانسته می شود، مانند؛ شرکیات که از دیموکراسی جدید ناشی میشود مثال إلـه گردانیـدن مخلوق[35]، و عبادت بنده توسط بنده،که بسیاری از ممالك مسلمین و غیره به آن پرداخته اند[36].

و شرکیات که از جهت طغیان طوغیت، حاکم (بـر کشـور هـا) و از جهت قصور (قصر های شان) و حکم شـان بـه قـوانین وضـعی پدید آمده است!

و شـرکیات کـه از جهت فرقـه هـای گمـراه محسـوب در اسـلام مانند؛ شیعه روافض و غیره فرقـه هـای غلات بـاطنی بوجـود آمـده است!

و چه تعداد از مشایخ که بـرای این شـیعه هـای روافض و انقلاب شیعه ای کف میزنند، و ایشان را در کنار و آغوش خود گرفته و هر گونه مدد و کمك لازم را برایشان انجام میدهند، در حالیکه همه این کار های مناقض توحید و ایمان میباشد.

همینطور نزد بعضی دیگر شرکیات و کفریات وجود دارد، که آنـرا تقصیر و کوتاهی در حال خویش میدانند...در حالیکـه همـه شـرك و کفر بوده و باعث آن نیز جهل شان از توحید می باشد!

و همینطــور شــرکیات کــه از جهت فرقــه هــای صــوفیه گمــراه [حامیان طواغیت]در شهر های مسلمانان منتشر گردیده است!!!

اما این اعمال شرکی از جمله آن اعمالی است کـه اکـثراً بـه آن از روی فضــلیت و برتــری بیــنی آنهــا بــرایش التفــات نمیگــردد، و

---

[35] . چون تشریع و تحلیل و تحریم در پارلمانات....وغیره.

[36] .اگر میخواهید، شرکیات که مصدر آن دیموکراسی جدید است بشناسید، و مشـایخ که آنرا گرامی میدارند، و دعوت آنرا یاری میکننـد و در کتابـات خـویش از آن حمـایت می نمایند، به کتاب ما « حکم الاسـلام فی الدیمراطیـة و التعددیـة الحزبـة» مراجعـه کنید.

کوشش به تغیر و انکار آن صورت نمیگرید، و بازهم همه این موارد باز میگردد به جهل ایشان از حقیقت توحید! و جهل شان به شروط و مطالبات شهادت توحید لا إله الا الله ...و فهم آن و تفسیر آن بغیر از مراد الله و رسولش صلی الله علیه وسلم ...و اشتغال شان به مسائل فروعات و مباحات، و یا مسائل دیگر که نسبت به علم توحید اهمیتی ندارند!

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله میگوید: دین نبی صلی الله علیه وسلم توحید میباشد، و آن عبارت از معرفت لا إله الا الله محمد رسول الله، و عمل به مقتضای آن است، و اگر گفته شود: تمام مردم آنرا میگویند: میگویم آنچه میگویند و معنی که از آن اراده دارند، اینست که هیچ خالقی جز الله نبوده و هیچ روزی دهنده ای جز الله نیست و امثال این چنین پندار ها، و بعضی دیگر مطلقاً نمی دانند که چه میگویند و معنی آن چیست! و بعضی دیگر میدانند اما به مقتضای آن عمل نمی کنند، و بعضی دیگر حقیقت آنرا درك نمی کنند، و ما ازینگونه شناخت آنان از توحید تعجب میکنیم، و تعجب بیشتر از عادات و صاحبان چنین عقاید میباشد! و عجیب تر از آن اینکه چنین عقایدی را دوست داشته و خود را به اهل چنین عقاید نسبت میدهند، و میان دوستان و دشمنان چنین عقاید فرقی قائل نیستند...!

یا سبحان الله العظیم...! آیا دو طائفه ای مختلف در عقیده و دین و همه شان بر حق باشند امکان دارد؟ خیر! هرگز چنین امکان ندارد، و به الله قسم...که بعداز حق جز گمراهی نیست.

میگویم در عصر حاضر چه تعداد افرادی هستند که ادعای اصل توحید را میکنند، و بیشترین حرف های شانرا از عقیده صحیح میزنند...اما در عین حال به سوی دشمنان توحید تمایل نشان می دهند، و با ایشان در داد و گرفت قرار دارند، و برایشان ساحه تأویل و عذر را وسعت میدهند...در حالیکه در مقابل با اهل توحید دشمنی اختیار کرده اند، و بر ایشان گمان و ظن بد میکنند، و ایشان را به زشت ترین القاب و عبارات مسمی میسازند، و ساحه عذر و تأویل را بالایشان ضیق میگردانند!

ازینجاست که ما اهمیت بیان و مراد از داشتن علم به توحید را بعنوان شرط صحت آن میدانیم...و این را نیز میدانیم که آیا علم به توحید تنها علم معرفت نظری بدون بر انگیختن حرارت قلب ها

است، و یا اینکه علمی است که باعث التزام و عمل بـه مقتضـیات آن توسط صاحب اش میگردد؟

بدون شك مراد از علم بـه توحیـد همـان علمی اسـت کـه بـاعث زیـادت ایمـان و یقین صـاحبش گـردد، و او را بجهت عمـل بـه آن واداشته و بسوی اعلاء کلمة الله متحرك میگرداند!

علمی که صاحب آنرا وا میدارد، تا بخاطر الله دوسـتی و بخـاطر الله دشمنی نماید، و بخاطر الله دوست داشته باشد و بخـاطر اللـه نفرت کند و خشم بگیرد!

علمی که باعث گردد، صاحب آن با دشمنان اهل توحیـد دشـمنی نماید، و با توحید و اهل آن و لشکریانش موالات و دوستی نماید!

آن علمی کـه صـاحبش را بسـوی فهم حقیقی و دلالات توحیـد و مقتضیات آن بکشاند!

علمی که در بردارنده عمل و التزام و پابندی به آن باشد!

علمی که گرفته شده از کتاب و سـنت بـوده و از اسـلوب هـای اهل کلام و مسائل شان و عقاید کلامی شان بدور باشد!

امـا معـرفت نظـری مجـرد و سـرد، بـاعث بـر انگیختن و لمس حرارت و گرمی قلب و یقین نمیگـردد...و صـاحب آنـرا بـه عمـل و التزام به آن وادار نمی گرداند، بناً این گونه علم و معرفت بر علاوه اینکه برایش فائده نمیرساند سبب افزایش خطاء و گناهان صـاحب آن نیز میگردد!

و این معرفتی است که ابلیس علیـه لعنـة اللـه و احبـار و رهبـان های اهل کتاب در حالیکه هیچ نفعی به آنها نمی رسـاند متصـف بـه آن میباشـند، همانطوریکـه اللـه متعـال در موردشـان میفرمایـد: {**الَّذِينَ آتَيۡنَاهُمُ الْكِتَابَ يعْرِفُونَهُ كَمَا يعْرِفُونَ أَبْنَـاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يعْلَمُونَ**}.البقرة/146.

ترجمـه: آنانیکـه بـه ایشـان کتـاب (آسـمانی) داده ایم، او را (کـه محمد نام و پیغمبر خاتم است، خوب) می شناسد، بـدان گونـه کـه پسـران خـود را می شناسـند، و بـرخی از آنـان بیگمـان حـق را (از جمله پیغمبری محمد و قبلگی کعبه را) پنهان می دارنـد، در حالیکـه میدانند.

و میفرماید:{**وَالَّذِينَ آتَيۡنَاهُمُ الْكِتَابَ يعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ**}.الانعام/114.

ترجمه:کسانیکه کتاب (های آسمانی را پیشتر) برای آنان فرستادیم می دانند، که این (قرآن) حقیقتاً از سوی الله آمده است و مشتمل بر حق است.

بناً هرگاه علم با متابعت و انقیاد از تعالیم و هدایت شریعت اسلامی موازی نباشد، این معرفت هرگز برای صاحبانش منفعت نمیرساند.

ابن کثیر در تفسیرش میگوید: الله متعال به این خبر میدهد، که اهل کتاب صحت آنچه به رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل گردیده بود میدانستند، همانطوریکه یکی ازیشان طفل خویش از میان سایر اطفال میشناخت، ولی با وجود آنکه ایشان در مورد تحقیق نموده، و از حقیقت رسالت و صفات نبی صلی الله علیه وسلم واقف بودند این امر را از کتاب های خویش کتمان میکردند (در حالیکه میدانستند).

و ابن تیمیه در کتاب اش«درء تعارض العقل و نقل» **1/242** میگوید:کفر بمجرد تکذیب رسول الله صلی الله علیه وسلم همانطوریکه خبر داده شده است متحقق میگردد، و در صورت که صحت علم اش در مورد سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم به اثبات برسد، امتناع از پیروی آن نیز کفر است، مانند؛ کفر فرعون و یهود و امثالشان.

بناً معرفت مجرد از توحید چیز دیگر، و علم به توحید که باعث التزام عمل صاحبش و فهم صحیح از آن میگردد چیزی دیگری است، و این آخر همان مطلوبی است که در حدیث آمده و شرط تحقق علم به لا إله الا الله میباشد.

و هرگاه گفته شود- و گفته هم شده است- ای ابو بصیر امور همه بسته شده است، مردم را به ایمان عوام و عقیده پیر زنان دعوت کن....!

و در این زمینه اقوال مانند؛ الجوینی هم بالای آنها تاثیر کرده است، که میگوید: آنان (یعنی مردم) تصمیم گرفته اند و با خود عهد بسته اند که به ایمان و عقیده پیر زنان(عجائز) نیشاپور و عقیده عوام بمیرند!

پس چگونه میتوان بین این قوال و بین ضرورت تفقه در توحید همانطوریکه گذشت توافق بمیآن آوریم؟!

آنچه شایسته و لازم است به جواب این سوال میپردازیم:

اولاً: شـرط علم بـه لا إلـه الا اللـه و بـه مطالبـات و حقـوق آن...ثـابت بـه نصـوص کتـاب و سـنت بـوده و قبلاً همـه را متـذکر گردیدیم، و این قول بشر نیست که امکان رد و عدم التفـات بـه آن میسر باشد.

ثانیاً: این مقوله که از جوینی و امثال آن از اهل علم نقل شـده است، مراد ایشان از گفتن این قـول تـبین زشـتی اشـتغال بـه علم کلام و فلسفه است -که از هدایت کتاب و سـنت دور میباشـد – نـه عـدم آمـوختن علم توحیـد، در غـیر آن چـنین اقـوالی را ازیشـان نمیشنیدیم.

و استدلال به چنین اقوال نشـاندهنده ای شـك و حـیرت و خـاطر پریشان صاحب آن نسبت به دین میباشد، که آرزو میکنند، ای کاش به عقیده پیر زنـان (عجـائز) نیشـاپور یـا عقیـده عـوام مسـلمانان بمیرند- آنانکه ایمانشـان بـه شـبهات هـوای نفس اهـل کلام ملـوث نگردیده است- و آنانکه بـا این گونـه علم باطـل اشـتغال ندارنـد..و باید دانست که ایمان پیرزنان- عجائز- و ایمان عـوام هـدف و غایـه طلب ما از علم توحید نیست و نه بهتر از ایمان علمای توحید بـوده و نه از آنانیکه علم شانرا از کتاب و سنت اخـذ نمـوده انـد، و نـه از ایمـان کسـانیکه در کتـاب و سـنت بـه تفقـه علم توحیـد پرداختـه انـد...پس این مـراد ایشـان نبـوده اسـت، و حـالا چنـد نمونـه ای از اقوال ایشان را جهت درك بهـتر از فهم و اسـتدارك شـان از چـنین مقوله هـای صـادره ازیشـان بیـان میکـنیم، کـه اشـخاص ضـعیف و دارای قلوب مـریض از آن سـوء اسـتفاده میکننـد، و آنـرا در مکـان غلط اش میگذارند!

ابن ابی العز حنفی در شرح عقیده الطحاویة میگوید:کـار غـزالی –رحمه الله- با درگیری به مسائل کلامیه و وقوف بـه آن و شـگفتی از آن به انتها رسید،بعداً این مسیر را ترك گفته و از آن دور شـد، و دوباره به سوی احادیث رسول الله صـلی اللـه علیـه وسـلم رجـوع کرد، و درحالی وفات کرد که صحیح بخاری در سینه اش بود[37].

و همینطور ابو عبدالله محمد بن عمر فخرالدین الرازی، در کتاب خود که در اقسام لذات تصنیف شده است میگوید:

ارواحنا فی وحشة من جسومنا و
حاصل دنیانا أذی ووبال

---

[37] . یعنی صحیح الجامع بخاری را حفظ کرده بود.

و لم نستفید من بحثنا طول عمرنا
سوى أن جمعنا فیه قیل و قال

[روح ما در خوف و هراس بدن ما بوده وحاصل دنیا ما نیز جز رنج و عذاب چیزی دیگری نیست]
[در طول عمر ازتحقیق و بررسی ومباحثه هیچ فائده حاصل نکردیم جز جمع آوری واندوختن قیل وقال]

و هرگاه به امور فلاسفه و کلامیه متوجه شویم، میبینیم که هرگز از علت یابی هر امری قلب های شان شفاء نمیآبد، در حالیکه نزدیك ترین طریقه برای رسیدن حقایق و هدایت قرآن و سنت میباشد، پس میگویم: برای اثبات این را بخوان:{**الرحمن علی العرش استوی**}.طه/5.ـ ترجمه: الله رحمان (که قرآن را فرو فرستاده است) که بر تخت سلطنت (مجموعه جهان هستی) قرار گرفته است (و قدرتش سراسر کائنات را احاطه کرده است). {**الیه یصعد الکلم الطیب**}.فاطر/10. ترجمه: گفتار پاکیزه به سوی الله بلند میرود (و گوینده ای خود را پرواز میدهد). و برای نفی:{**لیس کمثله شیء**}.الشوری/11. ترجمه هیچ چیزی به مانند الله نیست (و نه در ذات و صفات به چیزی از چیز های آسمان و زمین می ماند، و نه چیزی از چیز های آسمان و زمین در ذات و صفات بدو میماند). و {**ولا یحیطون به علماً**}.طه/110. ترجمه: و آنان از (اعمال و افعال و حکمت) آفریده گار آگاهی ندارند.

بعداً مگویند: چه کسی به مانند تجربه ما با تجربه تر و چه داننده ای از من دانا تر است!

و همینطور شیخ ابو عبدالله محمد بن عبدالکریم شهرستانی میگوید: در نزد فلاسفه و متکلمین جز حیرت و پشیمانی چیزی دیگری نمی یابید، آنجا که یکی ازیشان میگوید: من قسم میخورم که در تمام این مراحل حضور داشته و در دریای این جهان همیشه شناور بوده ام، اما هیچ یك از ایشان را ندیده ام مگر اینکه از اعمال و عقاید خویش حیرت زده بوده اند و یا این که در سن پشیمانی بوده-یعنی در زمان مرگ- و یا همیشه در زد و خورد و جار و جنجال های کلامی خویش در گیر بوده اند!

ابو المعالی الجوینی میگوید: ای دوستان من به کلام هرگز اشتغال نورزید، چرا اگر شما بدانید که من از کلام چه حاصل کرده

ام هرگز به کلام رو نمی آورید، و هنگام مرگ اش گفت: دریا های بزرگ و عمیق را غوته ور شدم ، اهل اسلام و علوم آنرا ترک نمودم، و از آن مردم از رفتن بسوی آن مرا منع میکرد رفتم، و اگر حالا رحمت الله من را در نیابد، پس وای بر حال ابن جوینی! و الآن من به عقیده مادرم خواهم مُرد، یا اینکه گفت: من به عقیده پیر زن نیشاپور خواهم مرد!

همینطور شمس الدین خسروشاهی برای یکی از فضلاء زمان خود گفت: به چه چیزی معتقد هستی؟ گفت: آنچه که سایر مسلمانان به آن معتقد هستند، گفت: آیا به آنچه که میگوئی شرح صدر شده ای یعنی متقین و مطئمین میباشی؟ گفت: بلی، گفت: الله را بسبب این نعمت شکر گذار باش، اما من به الله سوگند که نمی دانم که به چه چیزی عقیده دارم ، و به الله سوگند که نمیدانم به چه معتقدم، سپس گریه کرد تا آنکه ریشش کاملاً تر شد!

ابن ابی العز در تعلیق آنچه قبلاً بیان کردیم میگوید: یکی ازین گروه مردمان (اهل کلام) را هنگام که مرگ اش فرا رسیده بود دریافتم، که به همان مذهب پیرزنان (عجائز) رجوع نموده بود، پس ایشان در نهایت – اگر از عذاب آخرت در امان بمانند- به منزله پیروان اهل علم در جایگاه اطفال و زنان و مردان بادیه نشین قرار خواهند داشت[38].

پس ای خواننده! شاید از خلال آنچه قبلاً متذکر گردیدیم ،دانسته باشی، این مقوله ای را که از بعض اهل علم نقل کرده اند، به شکل غیر صحیح و نادرست آن برای ما رسیده است، و از آن سوء تعبیر کرده اند، در حالیکه حقیقت اظهار این قول از طرف علماء متقدم بیان خطر طلب علم – خاصتاً مسائل عقاید و توحید- بطریق اهل کلام و فلاسفه میباشد و همچنان تشویق مردم به پایبندی و انحصار کسب علم توحید از طریق قرآن و سنت است!

و این را نیز باید دانسته باشید، که استناد به این مقوله و استدلال به مفهوم غیر واقعی آن از طرف بعضی دعوت گران جاهل بسوی توحید صحیح نبوده و امری است باطل....همانطوریکه هیچ دلیلی شرعی نزد شان برای عدم تفقه مردم در علوم توحید و مضامین شرعی وجود ندارد.

مسأله: حال و حکم جاهل توحید

[38]. تهذیب شرح عقیدة الطحاویة: 128.

باید بدانیم که این موضوع از مهم ترین مسائل است که بیشترین رقم مردم در آن خطاء میکنند، طوریکه تعدادی ازیشان مرتکب خطاء شده و بسوی افراط گرایش پیدا کرده اند، و تعدادی دیگر مرتکب خطاء شده و بسوی تفریط گرایش پیدا کرده اند!

درین مسأله حمل قول واحدی چون- معذور و غیر معذور ،کافر و غیر کافر- بدون تفصیل و عدم وضاحت جهات حق در آن درست نیست، و منهج میانه (وسطی) که نصوص شرعی به حق بودن آنها دلالت دارد و عقیده اهل سنت و جماعت، نیز بر آن دلالت دارد.

جاهل به توحید دو نوع است، 1-کافر اصلی. 2- مسلمان از اهل قبله.

کافر اصلی جاهل به توحید نیز به دو نوع است، 1- معذور به جهل. 2- غیر معذور به جهل.

.کافر معذور به جهل: آنست که به جهت از جهات بشارت رُسل برایش نرسیده باشد، ویا نظر به ظروف قاهره و مجبره ای که بین او و حصول علم و آگاهی اش از فرستادن انبیاء و شریعت و توحید واقع شده است نتواند به آن نائل آید.

بناً قول راجح در مورد چنین افراد اینست که ایشان نه مستحق جنت و نه عذاب هستند، و ایشان در حکم اهل إعذار یا صاحبان عذر شرعی بوده که الله متعال آنها را در روز قیامت معذور می داند، مانند؛ ناشنوای که چیزی را نمی شنود، و شخص احمق و نادانی که چیزی را نمی داند، و صاحب فترة که در فترة- فاصله میان بعثت دو نبی- مرده باشند، و بشارت رسل برایشان نرسیده باشد، همانطوریکه در حدیث مشهور که احمد وغیره از ابی هریره و دیگر اصحاب آنرا روایت نموده اند، آمده است.

اما عدم تحقق وعید و عذاب در آخرت باعث این نمیگردد که حکم کفر و اسم کافر و وصف آن در دنیا از بالای آنشخص برداشته شود[39].

.کافر غیر معذور به جهل: آنست که حکم و وصف کفر در دنیا و آخرت در حالش صدق نموده، عذاب و وعید نیز در

[39] . اما باید در نظر داشت که کافر به سبب عدم بلوغ نذاره رسل را نمیتوان قبل از دعوت و ابلاغ برایش به قتل رسانید، و یا با آنها به مقاتله و جهاد پرداخت، بر خلاف آن کفار که دعوت اسلام برایشان رسیده باشد و آنها با رد و اعراض از آن پرداخته باشند، که درین حالت قتال با ایشان بدون هیج گونه انذار جواز دارد.

صورتیکه به کفر و شرك بمیرد بالایش متحقق میگـردد، و صـفت آن اینست کـه دعـوت بـرایش رسـانیده شـده باشـد امـا او سـر تسلیم به آن فرود نیآورد، و سکون خویش را بخـاطر آن نشـکند، پس ایشان درینصورت به اختیار خویش همان حالت ثبـات ذهـنی قبلی یعنی جهل و عدم علم و تعلیم را ترجح داده اند!

و همینطور کافر که در جهل واقع شده و همچنان قادر به دفع آن نیز میباشد، ولی به سبب دنیا و مصروفیت به آن و یا سایر مسـائل اراده دفع جهـل را از خـود ننمـوده و درین راسـتا هیچ عملی انجـام نمیدهد!

بناً درصورتیکه شخص جاهـل بـه حقیقت توحیـد باشـد،در آخـرت هیچ چیزی مانع تحقق وعید در حالش نمیگردد، و حکم کفـر در دنیـا و آخرت بالایش حمل میگردد.

بناً هر جهل برای صاحب اش عذر نمیگردد- مگر اینکه جهل اش بسبب عدم ابلاغ بشارت باشد-.

اما مسلمان جاهـل بـه انـواع ذیـل تقسـیم بنـدی شـده است:

1) آنکه داخـل اسـلام گردیـده ولی نسـبت بـه بعضـی از اصـول توحید و یا معـانی عبـادت کـه دفـع آن بـرایش ممکن نیسـت جاهل میباشد، مانند؛ شخصی که جدیداً به اسلام داخل شـده باشد، و یا اینکه در منطقه دور دستی زندگی کنـد کـه امکـان رسیدن علم و اصول توحید برایش میسر نباشد، و یا رسیدن خودش به حصول علم ممکن نباشد...اما در هر صـورت بایـد در جهت مخالفت با کفر واقع باشد، در غیر آن حکم کفـر بـه عین در دنیا بـالایش مـرتب گردیـده، امـا احکـام و تبعـات آن بالایش جـاری نمیگـردد، و همین طـور حکم وعیـد عـذاب در آخرت نیز در حالش متحقق نیسـت، مگـر بعـد از آنکـه قیـام حجت رسل برایش صورت گیرد، و موانع که بین او و حصول علم توحید وجود دارد ازبین برود.

2) اینکه به بعض اصول توحید و شروط ضـروری آن- کـه ایمـان بدون آن صحیح نمیباشد- جاهل باشد، اما در هر صورت نباید معذور به عجز یا نـاتوانی باشـد، یـا اینکـه عجـزش از سـببی نباشد که امکان دفع آن بـرایش در صـورتیکه بخواهـد میسـر باشد، و یا به سبب بدست آوردن دنیا و لذات آن کسـب علم

ننماید....پس این و امثال این چنین افراد که کفر شان از جهت جهل ضروریات دین و توحید باشد، معذور به جهل نمیباشند، و حکم کفر به عین در دنیا و در صورت که به کفر بمیرد در آخرت نیز بر بالایش مرتب میگردد، و برای تکفیرش قیام حجت نیز شرط نمیباشد؛ چرا که قبلاً حجت بالای او قائم گردیده، و او برای دفع آن امروز و صبح میکند، اما هرگز اراده حصول و طلب آنرا ندارد!

3) اینکه به بعضی از مسائل فروع عقیده و توحید جاهل باشد، و در مخالفت با آنها قرار گیرد، مانند؛ کلام در بعضی مسائل اسماء صفات، مانند؛ اشاعره ...وغیره، که پس ایشان از جمله گناهکاران بوده و وصف و حکم ضلالت و بدعت در دین بدون وصف و حکم کفر بالایشان مرتب میباشد.
اما حکم شان در آخرت...مانند، گناه کاران و عصیان گران از اهل قبله بوده و بالای شان - بالعین- عذاب و جنت را شهادت داده نمی توانیم،و امر شان به الله متعال مفوض بوده، اگر خواست عذاب و اگر خواست مغفرت شان مینماید...اما بصورت عموم همان حکم قبلی در مورد شان رعایت میگردد یعنی ایشان از اصحاب مستحق وعید و عذاب در روز قیامت میباشد، و دلیل آن نیز نصوص عدیده ای بوده که در قرآن و سنت وارد گردیده است.

4) اما نوع آخر کسانی هستند که در مخالفت و تضاد با تأویل- تفسیر- و یا اجتهاد معتبر دین قرار میگیرند،و یا معذور به جهل میباشند، که وصف و حکم بدعت و ضلالت در دین را بخود نگرفته، ولو آنکه فعل اش در ذات خود از ضلالت و احداث در دین باشد...مگر آنکه بالای وی قیام حجت شرعی صورت گرفته، و ناتوانی اش برای فهم مراد شارع در نصوص که با آن در مخالفت قرار گرفته است دفع گردد.

این تقسیمات و تفصیلات خیلی ضروری بوده، که دانستن آن برای هر مسلمان به همین اندازه حتمی میباشد، اما کسانیکه میخواهند در چنین مسائل تحقیق نمایند، و یا اینکه جداً بخواهد این مسائل را درك نمایند، و با دلایل که در بالا ارایه نمودیم قناعت نداشته باشند، و برای فهم درست آن با ادله کافی از قرآن و سنت تفصیل بخواهند، میتواند به کتاب ما «**العذر بالجهل و قیام**

الحجه» و «**قواعد فی التکفیر**» مراجعه نماید، شاید آنجا چیزی را که میخواهد بیآبد.

ضوابط قیام حجت بالای جاهل :

برای قیام حجت بالای جاهل که در مخالفت دین قرار گرفته باشد ضوابطی است که قرار ذیل میباشد:

1) جاهل مخالف باید از جمله کسانی باشد که معذور به جهل شناخته میشوند، و صفت آن هم اینست که دفع مخالفت اش با شریعت بسبب عجزی که دارد برایش ممکن نباشد!
اما اگر جهل اش ناشی از اسبابی باشد که دفع آن در حدود توانش است، اما به اختیار خودش آنرا انجام ندهد...درینصورت معذور به جهل شناخته نشده، و برای تکفیرش - هنگامیکه در کفر ظاهر واقع شود- قیام حجت لازم نیست، زیرا از قبل حجت شرعی بالای او اقامه گردیده است، اما او خود نخواسته است که آنرا بپذیرد، و سکون خویش را بشکند!

2) حجت شرعی بالای آن جاهل مخالف با دین وضروریات دین و توحید اقامه میگردد، که مخالفت اش بسبب عدم معلومات صحیح شرعی باشد. مثلاً؛ اگر کفرش از جهت استحلال خمر باشد، در حالیکه ابلاغ خطاب شرعی برای او تنها در مسائل حرمت زنا، ربا وغیره...شده باشد،پس درین حالت حجت شرعی تا آنکه برایش از حرمت خمر در اسلام گفته نشود اقامه نگردیده است، و خطاب شرعی در مورد حرمت زنا و وغیره....محرمات دلیل برای دفع عجز و جهالت وی از استحلال خمر شده نمیتواند.

3) قیام حجت بالای جاهل باید طوری باشد که موضوع و مراد بیان کننده را بداند، اما شرط نیست که به آن قناعت کند، بلکه تفهیم درست شیء لازم است، که از قناعت طرف مقابل کاملاً امر متفاوت میباشد[40].

---

40 . مثلاً هر گاه با دلایل کافی از قرآن و سنت برای یك شخص حرمت خمر بیان گردد و یا اینکه برایش گفته شود موالات با کفار کفر است و یا ادای نماز فرض بوده و تارك آن مشرك و غیره.....چنین مسائل قیام حجت به شکل درست آن انجام شده است، و لازم نیست که طرف مقابل به این قناعت داده شود که شراب چرا حرام است؟ و یا موالات با کفار چرا کفر است....؟!!

4)همچنان در قیام حجت همانطوریکه متذکر گردیدیم مهم است تا جاهل مراد گوینده را بداند، بدون در نظرداشت اینکه توسط چه وسیله ای برایش این فهم شرعی نقل داده میشود، و بسبب آن جهلش دفع میگردد.

پس وسیله- حامل حجت شرعی- میتواند کتاب باشد، یا مجله ای و یا از طریق ایمیل و یا سایت های انترنتی ....و یا از طریق دعوت کننده گان و مبلغین.

مهم اینست که استفاده از هریك از وسائل انتقال حجت شرعی هنگامی صحیح دانسته میشود، که حامل معلومات صحیح شرعی بوده و به شکل درست آن برای افراد معروض به جهل رسانیده شود، و همچنان باید گفت: که بر خلاف مرجئه عصر- و پیروان هوای نفس و عقل آنها- برای این گونه قیام حجت ضرور نیست که قیام کننده حجت شرعی عالم، مجتهد یا اصولی باشد، بلکه هر شخص آگاه به یك مسئله صحیح و ثابت دین میتواند همان مسئله را به دیگران انتقال بدهد، و دلیل آن نیز حدیث نبی صلی الله علیه وسلم است که میفرماید:«**..بلغوا عنی ولو آیة...**»[41].

اما شرط است که انتقال دهنده به همان مسأله عالم بوده و این را بداند که بر خلاف آن هیچ دلیلی نیست، آنگاه میتواند بالای جاهل مخالف قیام حجت نماید...و این درست ترین قول درین مسأله است، چرا که جاهل شیء به مانند، فاقد آن است، و فاقد شیء ممکن نیست چیزی را که نزد خودش نیست برای دیگران بدهد.

5)برای قیام حجت شرعی بالای کافر اصلی -که قبلاً بشارت رسولی برایش داده نشده باشد- کفایت میکند، عبارت ذیل را بشنود: محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده الله برای همه عالمیان بوده، و به سوی شهادت لا إله الا الله...دعوت میکند.

پس هرگاه چنین عبارتی برایش گفته شود و مراد آنرا بداند حجت شرعی بالایش قائم گردیده است، و احکام و صفات مربوط به معذور به جهل بالایش مرتب نمیگردد، ولو آنکه این دعوت را رد نموده باشد، یا از آن اعراض و اهمال کند، بلکه در دنیا و آخرت کافر بوده، و وعید و عذاب در مورد اش

41 . أنظر صحیح الجامع، للآلبانی:2179.

در صورت کـه بـه همـان کفـر بمـیرد متحقـق میگـردد، و نـیز میتوان به کفر و عذاب اش در آخرت شهادت نیز داد.
و دلیل بر آن قول رسول الله صلی الله علیه وسلم است،کـه میفرماید:«**والذی نفس محمـد بیـده لا یسـمع بی أحـد من هذه الأمة، یهودی، و لا نصرانی، ثم یمــوت و لم یؤمن بالذی أرسلت إلا کان من أصحاب النار**».مســلم.
ترجمه: قسم بذات کـه نفس محمـد صـلی اللـه علیـه وسـلم بدست اوست، که فردی نیست کـه خـبر بعثت مـرا از یکی از افراد امت من شنیده باشد، یهود باشـد و یـا نصـرانی ...بعـداً بمیرد،و به آنچه که برای من نازل شده اسـت ایمـان نیـآورده باشد، جز از اصحاب جهنم نخواهد بود.

6)اما صیغه قیام حجت نظر با نوع مخالفتی کـه جاهـل در آن واقـع شده است و بر حسب ظروف و شرایط و شبهات محیـط آن مختلف میباشد، مثلا؛ قیام حجت امکـان دارد بعبـارت واحـدی چون بیان یك حدیث و یا آیتی انجام شود، و همچنـان مـواردی است که قیام حجت به تفصیل و شـرح بیشـتر نیـاز میداشـته باشد، و ایجاب مناظره و مناقشـه را نظـر بـه نـوع شـبهات و حجم آنها مینماید.
زیرا بعضی مخالفت های وجود دارد، که کفر در آن غیر صریح و غیر آشکار میباشد...که درین حالات قصد و نیت صاحب آنرا باید مراعات کرد، و دیده شود که آیـا شـخص واقعـاً از چـنین امری قصد و نیت کفر آمیزی دارد و یا خیر! خصوصاً در مورد کسانیکه اهل علم و اجتهاد بـوده و دارنـده ای سـابقه جهـاد و ابتلاء فی سبیل الله هستند...که در چـنین حـالات لازمـاً دائـره تأویـل و عـذر بـرای شـان توسـعه میآبـد...و قبـل از آنکـه بـه مخالفت ایشان پراخته شـود و در حـق شـان احکـام عجولانـه صادر گردد رعایت موارد فوق لازمی است!!
اما در رعایت چنین حالات قصد و نیت شخص لازم نیســت در کفر آشکار شخص توقف صورت گیرد[42].... پس آگاه باشید!

[42] .شاید مراد مؤلف از بیان این موضوع این باشد که کفر این اشخاص چون بر علاوه خودش بر دیگران نیز خطر کفر را دارد بناً باید به هر وسـیله ممکن و سـریعاً جلـو آن گرفته شود، مثلاً؛ شخص که اهل علم و اجتهاد باشد، و سابقه جهاد فی سبیل الله نیز داشته باشد، اما به یکبارگی دیموکراسی را تأئید کند، و خود را در ریاست جمهـوری و پارلمان کاندید کند و این امور را مخالف شریعت نداند و یا در صف لشکر کفار بــودن و قتال علیه مسلمانان را جواد دارد....مترجم!.

شرط چهارم: صدق و اخلاص:

یکی دیگر از شروط صحت توحید صدق و اخلاص است، بدلیل قول نبی صلی الله علیه وسلم:«**ما من أحد يشهد أن لا إله الا الله، و أن محمداً رسول الله صدقاً من قلبه إلا حرمه الله على النار**»[43].

ترجمه: هیچ فردی نیست که به لا إله الا الله و محمداً رسول الله به صدق از قلب خویش شهادت بدهد، مگر اینکه الله او را بر آتش جهنم حرام قرار میدهد.

و میفرماید:«**أبشروا و بشروا من وراءكم أنه من يشهد أن لا إله الا الله صادقاً بها دخل الجنة**»[44]. ترجمه: مژده بگیرد و برای کسانیکه بعداز شما هستند مژده بدهید، که هر کسی به لا إله الا الله شهادت بدهد و به آن صادق باشد داخل جنت میگردد.

اما برعکس آن یعنی- شهادت دادن به لا إله الا الله و غیر صادق بودن به آن به این معنی است که آنشخص از اهل جنت نبوده و داخل جهنم خواهد شد.

و الله تعالی میفرماید:{**فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**}.الكهف/110.

ترجمه: پس هر کسی که خواهان دیدار رب خویش است، باید کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شريك نسازد.

بناً شرط صحت عبادت اخلاص در آن میباشد، و آن عبارت از مراد الله متعال درین قولش است:{**وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**}، و اخلاص در عبادت یکی از مفاهیم خاص توحید عبادت شمرده میشود،زیرا هرآنکه غیر از اخلاص به عبادت الله داخل گردد، منافق بوده و از وی پذیرفته نمیشود.

و زمانیکه الله متعال میفرماید:{**ليبلوكم أيكم أحسن عملاً**}.الملك/2، ترجمه: تا شما بیآزماید کدامتان کارتان بهتر و نیکو تر خواهد بود.

اهل علم و تفسیر می گویند: این قول الله متعال به این معنی است که او از بنده گان عبادت خالصانه و صادقانه ایشان را میخواهد.

---

43. صحيح البخارى.
44. صحيح البخارى.

و میفرماید:{**وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الـدِّينَ حُنَفَاءَ**}.البينة/5.

ترجمه: در حالیکه جز این بدیشان دستور داده نشده است، کـه مخلصـانه و حقگرایانـه اللـه را بپرسـتند و تنهـا شـریعت او را آئین (خود) بدانند.

پس الله متعال همه بنده گانش را به عبادت خالصـانه و بی ریـاء خود امر نموده است، بناً هر آنکه او را عبادت کـرد، و درین عبـادت او را تنها شمرد....اما غـیر از روی اخلاص- از او قبـول نمیگـردد، و هرگز داخل توحید خالص نگردیده است!

همچنان از ادله که برای صحت این شرط اقامه شده است، و از لوازم نفی تحقق نفاق اکبر، و نجات صاحب آن از پائین ترین نقطه جهنم میباشد، این فرموده الله متعال است:{**إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِى الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا**}.النساء/145.

ترجمه: بیگمان منافقان در اعمـاق دوزخ و در پـائین تـرین مکـان آن هستند و هرگز یاوری برای آنان نخواهی یافت (تا بـه فریادشـان رسد و آنان را برهاند).

و میفرماید:{**وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِى حَسْـبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَـذَابٌ مُقِيمٌ**}.التوبة/68.

ترجمه: الله به مردان و زنان منافق، و به همه ای کافران وعــده ای آتش جهنم داده کــه جاویدانــه در آن میماننــد، و جهنم بــرای (عقاب و عـذاب) ایشـان کـافی اسـت، (علاوه از آن) اللـه آنـان را نفـرین و از رحمت خـود بـه دور داشـته و دارای غـذاب همیشـگی خواهند بود.

و همچنان به اساس همین شرط مذهب باطل مرجئه کرامیه نیز به بطلان مواجه میگردد، برای اینکه میگوید:« ***من أقر بلا إله الا الله لفظاً هـو مـؤمن و إن لم يـأت بالتصـدق أو الاعتقـاد القلبى....***».

ترجمه: هر که به لا إله الا الله لفظاً اقرار کند، مـؤمن بـوده اگـر چه اعتقاد قلبی به آن نداشته و در ادای آن صادق نباشد...

و قبلاً در مـورد خصوصـیات این فرقـه صـحبت نمـوده بـودیم، و کسـانیکه این اقـوال را میگوینـد، بنـام مرجئـه عصـر نـیز مشـهور هستند، که نمیخواهند خود را به مرجئه کرامیه منسوب کنند.

و این يك مذهب و عقیده باطل و کفری میباشد، کـه از درون آن يك شخص کاملاً منافق و زندیق بـیرون میآیـد کـه صـرف لفظـاً بـه شهادت توحید اکتفـاء کـرده...در حالیکـه در قلب خـویش تکـذیب و دشمنی آنـرا را پنهـان میکنـد- ولی بـاوجود این همـه او را از جملـه مؤمنین محسـوب کـرده و از اهـل جنت میداننـد- کـه این عقیـده و عمل شان تکذیب صریح نصوص شـرعی بـوده و واضـحاً دلالت بـه کفر و دخول آنها به پائین ترین نقطه جهنم دارد.

همچین از این شرط چنین بـر میآیـد، آنانیکـه لا إلـه الا اللـه را از جهت مزاج و بازی و یا تمثیل میگویند، و در ادای آن جـدی نیسـتند، ایشان هرگز مسلمانان و مؤمن شده نمی توانند، چـرا کـه در ادای آن اخلاص و صداقت ندارد.

همینطـور هـر گـاه این کلمـه توحیـد از زبـان طـواغیت، جهت سیاست و گمراه سازی ملت و مردم بکار بـرود، تـا حقیقت کفـر و طغیـان و عـدم ایمـان خـویش را پنهـان کـرده باشـند، و خـویش را مسـلمان جلـوه داده، اطـاعت و مـوالات مـردم را بـرای خـویش بخواهند... و درین راستا مشایخ اهل ارجاء را نیز تکیـه گـاه خـویش قرار دهند، تا آنکه به نیابت ازین حکام طاغوت برخیزنـد و مـردم را به اطاعت از آنها قناعت دهنـد، و این را بگوینـد: *تـا زمانیکـه حکـام مسلمانان شهادت توحید را اداء نمایند، اطاعت ازیشان واجب بوده و خروج علیه شان حرام میباشد*؛ و به همین سادگی احکام شریعت را که رسول الله صلی الله علیـه وسـلم و اصـحاب شـان بـا خـون خویش آبیاری کرده و از تطبیق آن حفاظت کردند، زیر پـا بگذارنـد، هرگـز مـؤمن بـوده نمیتواننـد! و شـهادت توحیـد را کـه (از روی سیاست و تکتیـك) نطـق میکننـد، ایشـان را هیچ نفعی (در دنیـا و اخرت) نمیرساند، زیرا هرگز آنرا از صدق و اخلاص نمیگویند[45].

همانند؛ اصحاب دعوت سیکولاریسم وغیره ... زنادقه عصر که به لا إله إلا الله ...نطق میکننـد،امـا در ادای آن صـادق نیسـتند، بـدلیل اینکه نفاق و کفر ایشان ظاهر بوده و توانائی پنهان کردن آنـرا نـیز ندارند.

شرط پنجم: انتفاء شك و حصول یقین:

[45] . بدلیل اینکه بمقتضای آن عمل نمیکند.

از شرایط صحت شهادت توحید: انتفاء شـك، و حصـول یقین بـه آن و بمطالبات آن و شروط آن میباشد.

همانطویکـه اللـه متعـال میفرمایـد:{**وَقَـالُوا إِنَّا كَفَرْنَـا بِمَـا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِی شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَیـهِ مُـرِیبٍ، قَـالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِی اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**}.ابـراهیم/ 9-10.

ترجمـه: و گفتنـد مـا ایمـان نـداریم بـه چـیزی کـه بـه همـراه آن فرستاده شدیه اید (و دلایل و معجزات شـما را قبـول نمی کـنیم، و رسالتتان را تصدیق نمی نمائیم) و در باره ای چیزی که ما را بــدان می خوانیـد سـخت در شـك و گمـانیم (و بـه یکتـا پرسـتی و قـانون آسمانی یقین و باور نداریم)؛ پیغمبران شان بدیشان گفتند: مگر در باره ای وجود خدا، آفریننده آسمان ها و زمین بـدون مُـدِل و نمونـه ای پیشین شك و تردیدی در میان است؟!.

پس ایشان بسبب شك در دعوت پیـامبران کـافر شـدند، آنانیکـه دعوت شان به امر الله و بسوی شهادت لا إله الا الله....بود،طوری که الله متعال میفرماید:{**وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُـولٍ إِلَّا نُوحِی إِلَیهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ**}.الانبیاء/25.

ترجمه: و ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرسـتاده ایم، مگــر این که به او وحی کرده ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقـط مـرا عبادت کنید.

و هیچ رسولی نبوده است مگر اینکه به قوم خود گفته است:{**یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَیرُهُ**}.الاعراف/59.

ترجمه: ای قوم من! برای شما جز الله هیچ معبودی نیست، پس تنها الله را بپرستید.

و الله تعالی در مورد رسـولان خـویش میفرمایـد:{**وَلَقَدْ بَعَثْنَـا فِی كُـلِّ أُمَّةٍ رَسُـولًا أَنِ اعْبُـدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُـوا الطَّاغُوتَ**}.النحل/36.

ترجمه: ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده ایم (و محتـوای دعوت همه ای پیغمبران این بوده است) که الله را عبـادت کننـد، و از عبادت طاغوت دوری کنند.

از همین لحاظ شك نمودن در توحید بمثابه شك نمودن بذات الله متعـال میباشـد، آنکـه ایشـان را خلـق کـرد و بـه بهـترین صـورت و خلقت در آورد، همانطوریکـه میفرمایـد:{**أَفِی اللَّهِ شَـكٌّ فَـاطِرِ**

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ}.ابراهيم/10. ترجمه: آيا بر وجـود اللـه شـك داريد؟آنكه آسمانها و زمين را آفريده است.

كه ديده ميشـود قـوم ابـراهيم عليـه السـلام در موجـوديت اللـه متعال شك نكرده، بلكه در توحيد و عبادت او شك نموده بودند، اما الله متعال آنرا شك در ذات خود خوانده است.

بناً شك نمودن در توحيد و يا امر معلومى از دين و يـا ضـروريات دين در حقيقت شك نمودن به ذات الله متعال ميباشد، و همينطـور شك نمودن بالاى انبياء و رسل كـه بـر اسـاس وحى از طـرف اللـه متعال براى تبليغ دين فرسـتاده شـده انـد، نـيز شـك بـه ذات اللـه متعال ميباشد!

در حديث صـحيح از رسـول اللـه صـلى اللـه عليـه وسـلم روايت اسـت كـه ميگويـد:« **اشـهد أن لا إلـه الا اللـه و أنى رسـول اللـه، لا يلقى اللـه بهمـا عبـد غـير شـاك فيهمـا إلا دخـل الجنة**».مسلم.

ترجمه: شهادت بدهيد اينكه بجز الله هيچ معبودى برحق نيست و من فرستاده او هستم، زيرا الله متعال با هيچ بنده كه اين كلمــه را گفته باشد و در آن شك نداشته باشد، ملاقات نميكند، مگر اينكه او را داخل جنت ميسازد.

ازين حديث ميتوانيم استنتاج كنيم، هر گاه كسى شـهادت توحيـد را اداء نمايد، و در آن شك داشته باشد، و يا در شىء از لوازمى آن و يا مقتضـيات آن شـك داشـته باشـد، داخـل جنت نمى گـردد، و از اهل آن نخواهد بود.

و نبى صلى الله عليه وسـلم ميفرمايـد:«**من يشـهد أن لا إلـه الا الله مستيقناً بها قلبـه فبشـره بالجنة**». مسـلم. ترجمـه: آنكه به لا إله الا الله شهادت بدهد، و قلباً به آن يقين داشـته باشـد، او را به جنت بشارت بدهيد.

بناً عكس آن يعنى: شـهادت دادن بـه توحيـد و غـير مـتيقن بـودن قلب به آن و بمقتضاء و مطالبات آن، بـاعث عـدم بشـارت صـاحب اش بــه جنت ميگــردد ... و آنكــه جنت بــرايش حــرام باشــد، هيچ مسكنى جز آتش جهنم نخواهد داشت، اعاذنا الله منها!

و يقين به توحيد: عبارت از علم جـازم بـه آن اسـت -كـه كوچـك ترين شك و ترديد را نفى نمايد- براى اينكه الله متعال تنهـا و يگانـه در خصائص، الوهيت و ربوبيت، اسماء و صفات خويش بوده، و هيچ

شریکی درین امر برایش نیست، و او یگانه ذات مستحق عبادت میباشد.

شرط ششم: عمل به آن:

یکی دیگر از شروط صحت شهادت به توحید عمل نمودن به مطالبات آن ظاهراً و باطناً میباشد، و آن عبارت از هدف و غایه اصلی است که برای انبیاء و رسل نازل شده است، طوریکه الله متعال میفرماید:{**وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ**}.البينة/5.

ترجمه: در حالیکه جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه الله را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را بخوانند، و زکات را بپردازند، و دین و آئین راستین و ارزشمند این است و بس.

و میفرماید:{**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**}.الذاریات/56. ترجمه: و جنیات و انسانان را جز عبادت خود نیافریده ایم. یعنی:جز واحد دانستن او در عبادت...

بناً با ازبین رفتن توحید از دین به عنوان شرط صحت دین، دین و روح آن نیز ازبین میرود، و حق الله از بالای بنده گان و هدف و غایه خلقت موجودات نیز ازبین میرود،کتاب های که نازل شده است و پیامبران که برانگیخته شده اند همه باطل شده و ازبین میروند، همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ**}.الانبیاء/25.

ترجمه: و ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم، مگر این که به او وحی کرده ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا عبادت کنید

و میفرماید:{**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ**}.النحل/36.

ترجمه: ما به میان هر ملّتی پیغمبری را فرستادیم (و محتوای دعوت همه ای پیغمبران این بوده است) که الله را بپرستید و از طاغوت دوری کنید.

از این آیات و غیره نصوص معلوم میگردد،که یگانه هدف بعثت انبیاء و رسولان جهت تبیلغ و تحقق توحید بوده است،که اساساً

بغـير از تحقـق این هـدف هیچ مـرام دیگـری در نظـر نیسـت، همانطوریکه ربعی بن عامر رضی اللـه عنـه بـرای طـاغوت فـارس هنگام جواب به این سوالش که شما کی هسـتید؟ چـرا بـر انگیختـه شده اید؟ و برای چه میجنگید؟ گفت:«***لقد ابتعثنـا اللـه لنخـرج العباد من عبادة العبـاد إلى عبـادة رب العبـاد، و من جـور الأديان إلى عـدل الإسـلام، و من سـجن الـدنيا إلى سـعة الدنيا و الآخرة!***». ترجمه: ما را الله بر انگیخته است تا بنده گان را از بنده گی، بنده گان بسوی بنده گی رب بنـده گـان و از جـور و ظلم ادیان بسوی عدل اسلام و از تنگی دنیا بسـوی فـراخی دنیـا و آخرت بیرون نمایم.

و در حدیث صحیح که بخاری وغیره آنرا از طریـق معـاذ بن جبـل روایت نموده اند، میگوید:«من در عقب رسول الله صلی الله علیـه وسلم بالای قاطری سوار بودم، بر من فرمود: ای معاذ آیـا میـدانی حق الله بر بنده گان و حق بنده گان بر بـالای اللـه چیسـت؟ گفتم: الله و رسولش بهتر میداند، گفت: حق الله بر بنده گان اینست کـه او را عبادت کرده و به او هیچ چیزی را شریك نیآورند، و حـق بنـده گان بر الله اینست کـه هیچ یـك از بنـده گـان را کـه بـه او شـریکی قائل نگردیده است، عذاب نکند، گفتم:ای رسول اللـه آیـا مـردم را بر این بشارت ندهم؟ گفت خـیر، ایشـان را خـبر نـده! زیـرا بـه آن اکتفاء میکنند» متفق علیه.

بناً حق الله بر بالای بنـده گـان اینسـت کـه او را ظـاهراً و باطنـاً عبـادت نمـوده و بـرای او ظـاهراً و باطنـاً شـریکی قائـل نشـوند، و همین امر نیز مراد و هدف شهادت به لا إله الا الله نیز میباشد.

کـه درین رابطـه از انس بن مالـك رضـی اللـه عنـه و معـاذ کـه همسوار شتر اش بود روایت است، که گفت:« **قـال يـا معـاذ:مـا من أحدٍ يشهد أن لا إلـه إلا اللـه وأن محمـداً رسـول اللـه صدقاً من قلبه إلا حرمه الله على النار، قـال: يـا رسـول الله، أفلا أخبر النـاس فيستبشـروا؟ قـال: " إذاً يتكلـوا»**.

ترجمه: ای معاذ: هیچ کسی نیست کـه بـه لا إلـه الا اللـه و محمـداً رسول الله از صدق قلب شهادت بدهد، مگر اینکـه اللـه آتش جهنم را بروی حرام میگرداند، گفتم: یا رسول اللـه : آیـا مـردم را بـه آن

خبر ندهم، که مژده ای خوبی است؟ گفت:(اگر این کار را کنی) حتماً به آن اکتفاء خواهند کرد.[46].

این حدیث، حدیث قبلی خویش را تفسیر کرده و هدف از شهادت دادن به توحید را بیان میکند، آنجا که رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید: هیچ احدی نیست که به لا إله الا الله و محمداً رسول الله از صدق قلب شهادت بدهد،مگر اینکه الله آتش جهنم را بروی حرام میگرداند، تفسیر قول دیگر رسول الله صلی الله علیه وسلم است، یعنی:حق الله بر بنده گان اینست که او را عبادت نموده و برای او هیچ چیزی را شریك نسازید.

و دلیل عدم اجازه نبی صلی الله علیه وسلم انس و معاذ از بشارت دادن مردم نیز واضح است، تا مبادا مردم ازین امر خبر شوند به توحید اکتفاء کرده و اعمال زاید توحید را ترك کنند.

همچنان این حدیث آخر به مفهوم دیگری نیز دلالت دارد، و آن اینکه هدف از شهادت به لا إله الا الله، مجرد تلفظ به شهادت بدون تحقق توحید حق الله بر بنده گان عملاً، ظاهراً و باطناً مراد نمیباشد ... بناً نتیجه میگیریم، که بعضی احادیث بعضی دیگر خویش را تفسیر میکنند، و انصاف نیز تقاضا میکند، تا احادیث کنار در کنار هم بدون اهمال و ترك شیء از آنها مورد استناد قرار گیرد.

و اگر این امر تنها با نطق به شهادت توحید بدون عمل به آن خلاصه میشد، پس چرا کفار قریش از پذیرفتن دعوت نبی صلی الله علیه وسلم امتناع ورزیدند؟ و هرگز لا إله الا الله را لفظاً باوجود باقی ماندن شان در شرك و عادات بت پرستانه شان بزبان نیآوردند، و نه خود راحت شدند، و نه گذاشتند دیگران راحت باشند، بلکه به تمام قوت و قدرت خویش کوشیدن تا در مقابل و دفع کلمه توحید ایستاده گی کنند، و هرگز آنرا نپذیرند!

اما باید بدانیم که از لوازم اقرار به شهادت توحید عمل به آن و به مضامین آن میباشد!

و شکستاندن بتها و اوثان و اعتزال از عبادت آنها و خالی گردانیدن همه ای وجود از هر گونه شرك و عبادات هر شریك به الله از آن مراد است.

و از لوازم دیگر آن تغییر عادات وثنی جاهلی که منافی روح و تعالیم لا إله الا الله است!

---

46 . متفق علیه.

همچنان از لوازم آن دوری از عبادت معبودان ساختگی که خود و ملك و پادشاهی خود را با عبادت الله متعال یکسان میدانند..!

و محو کردن هر گونه تمایز وفرق میان مردم.....که هیچ فرق میان شخص بلند رتبه و پائین رتبه نیست، و هیچ فرقی بین غلام و سید نمیباشد، مگر بر اساس و مبنای تقوی و التزام به اخلاق و تعالیم عالی این دین حنیف..!

همینطور از لوازم توحید دوری از جمیع هواء و هوس وشهوات...و هر گونه مکاسبه ایکه در عقب آن بنده گی بنده را برای بنده میخواهد...واعلان براءت از تمامی اینها صرف بخاطر ذات الله رب العلمین میباشد!

اما گاهی اقرار همراه با تمامی لوازم متقدم الذکر تحقق میابد- ولی الله عزوجل به کمترین اینها راضی نمیگردد- بدلیل اینکه او در یك جنگ، عناد و اعراضی قرار گرفته است که تاریخ مثل اش در خود ندیده است....!

از همین جهت نبی صلی الله علیه وسلم از همه ملك و دارای قیمت و ارزان، ریاست و پادشاهی،و هر آنچه که نفس ها به آرامش مییابد و خواست هر انسان عادی میباشد پیش کرده شد، تا آنها را از گفتن و گردن نهادن به توحید لا إله الا الله...معاف گرداند، اما نبی صلی الله علیه وسلم ازین امر إبا ورزیده، و اولین کاری که انجام داد دعوت همگی بدون استثناء به لا إله الا الله بود، یعنی بسوی توحید خالص و دوری از شریکان و بتان.... و بعداً همه کوشش های خویش را بخرچ داد، تا به هر وسیله ممکن ایشانرا بسوی یکتا پرستی ترغیب نماید.[[47]]!

---

47 . این موضوع همچنان تنبیه است برای آنانکه در اطراف طواغیت میچرخند، و در طعم لقمه نان و یا استخوانی که نه گوشت دارد و نه چربی شب را در نزدشان روز میکنند، و اسم آنرا میگذارند اصل دین!!! و یا آنرا مصلحت دعوت خوانده بلکه ازین پیشتر میروند و آنرا مصلحت تحقق توحید میخوانند!!

همچنان تنبیه ای است برای آنانیکه از لا اله الا الله برای فریب مردم و برنامه های حزبی و دعوتی خویش سوء استفاده میکنند، و آنرا برای مردم- از جهت رهبت و رغبت- پیش میکنند،تا ایشان را به مندوبات و مباحات، قیل و قال مشغول بسازند،...بعداً گمان کنند که چه کار شایسته ای انجام داده اند- یحسبون انهم یحسنون صنعاء- و یا اینکه کاملاً در شیوه و نهج نبی صلی الله علیه وسلم گام بر میدارند، و به همان شیوه دعوت میکنند.!!

و تنبیه است برای آنانیکه برای طواغیت هر چیز ممکن را میگویند، مگر هرگز کلمه توحید از زبانشان برای این طواغیت خارج نمیگردد، وایشانرا به توحید امر نمیکنند، و تذکری برایشان نمیدهند، بدلیل طلب مادی و دنیوی که از آنها دارند، مقهور حاکمیت و اطاعت از ایشان میباشند!!

و به تکرار ایشـان را بـه سـوی ایمـان و توحیـد یـا تمـام معـنی و مقتضای لا إله إلا الله: اعتقاداً، قـولا، عملاً، ظـاهراً و باطنـاً دعـوت نمودند!

.مسأله:

از اعمال که شامل شروط صحت توحیـد و ایمـان میگـردد، یکی هم نماز است، که ایمان شخص بدون آن درست نمیباشـد، هرآنکـه نمـاز را تـرك کـرد، توحیـد را نقض کـرده و از ملت خـارج گردیـده است، و در کفر و شرك واقع گردیده است، همانطوریکه در حدیث صحیح آمده است:« **بین الرجل و بین الشرك و الكفـر تـرك الصلاة...فإذا تركها فقد كفر**»[48]. ترجمه: بین شخص و کفـر و شرك فاصله که وجود دارد ترك نمـاز اسـت، هـر آنکـه آنـرا تـرك گفت محققاً کافر شده است.

و در روایت دیگر آمده است، هر که آنرا ترك کرد، شرك ورزیده است، و غیره نصوص که در مورد کفر تارك الصـلاة و خـروجش از ملت وارد گردیده است، و همچنان نصوصـی وجـود دارد کـه بـاعث نفی نصوص و قرائن شرعی دیگـر کـه حـاوی حکم کفـر ظـاهری – کفر اصغر- یا کفر دون کفر تارك الصلاة میباشد[49].

.مسأله دوم:

باید بدانیم که انسان در معرض کفر [از جهت تـرك اعمـال] در دو حالت قرار میگیرد:

.حالت اول: هـر گـاه جنس عمـل و اطـاعت تـرك گفتـه شـود، یعنی؛ نماز نخواند، روزه نگیرد، حج را اداء نکند، و یا زکـات مـال خویش را نپردازد، و یـا هیچ عمـل بـه مثـل اینهـا را کـه از جملـه طاعات میباشد انجام ندهد....این شـخص کـافر بـوده و خـارج از اسلام میباشد، با آنکه زعم به اسلام و ایمان خویش داشته باشد و آنرا به زبان همیشه تکرار نماید.

ابن تیمیه در فتاوی خود **7/209** میگوید: احمد بن حنبل از حمیدی روایت میکند که برای اش گفت:« **قال الناس:من أقر بالصلاة و الزكاة و الصوم و الحج و لم يفعل من ذلك شـيئاً حـتى**

48 .أنظر الصحیح ترغیب و ترهیب، للآلبانی.

49 . جهت تفصیل بیشتر درین مورد به کتاب ما« حکم تارك الصلاة» مراجعه شـود، و رد شبهات و ادله وارده از طرف مخالفین با دلایل کافی و دلیـل در مقابـل دلیـل و رد شبه در مقابل ورد شبه ملاحظه گردد.

يموت، ويصلي مستدبر القبلة حتى يموت، فهو مؤمن ما لم يكن جاحداً، اذا علم ان تركه ذلك فيه ايمانه اذا كان مقراً بالفرائض و استقبال القبلة، فقلت: هذا الكفر الصراح، و خلاف كتاب الله و سنة رسوله و علماء المسلمين، قال تعالى:{وما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين}». ترجمه: مردم میگویند: هر آنکسی که به نماز و زکات و حج اقرار داشته باشد، ولی آنها را تا هنگام مرگ انجام ندهد، یا پشت به قبله نماز بخوانند تا هنگامیکه بمیرند، او مؤمن میباشد، زیرا منکر این همه موارد نیست، و با وجود ترك آنها بقا ایمان خود را میبیند و به فرائض اقرار و استقبال به قبله را نیز میپذیرد، گفت: این کفر آشکار است، و خلاف کتاب الله و سنت رسولش و علماء مسلمین، الله متعال میفرماید:{**و امر کرده نشده اند جز اینکه الله را خالصانه در دین عبادت کنند**}.

و همچنان ابو عبدالله احمد بن حنبل میگوید: هر آنکسی چنین سخنی را بگوید، به الله و تمام آنچیز های که به رسول او صلی الله علیه وسلم نازل شده است کافر میباشد.[[50]].

امام آجری رحمه الله در کتاب أخلاق العلماء میگوید: *اعمال به جوارح تصدیق ایمان به قلب و لسان میباشد، پس هر کسیکه ایمان خویش را با عمل ثابت نسازد، مانند؛ طهارت، نماز، زکات، روزه و حج و جهاد و سایر مسائل مشابه این...و به علم و سخن مجرد بدون عمل به مفاد آنها راضی باشد- مؤمن نیست، و شناخت و معرفت که از دین و توحید دارد برایش منفعتی نمیرساند، و ترك عمل به آن نشاندهنده تکذیب ایمانش، و عمل به آنها نشادهنده دلیل بر تصدیق ایمان اش میباشد، پس باید این را دانست!!*

وهمین مذهب علماء مسلمین در قدیم و حال میباشد، پس هر فردی که غیر این و خلاف اش را بگوید، او مرجئی خبیث بوده که از دین و دلایلش نظر به این قول الله متعال باید بر حذر بود[51]، {**وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ**}،البينه/5.

---

[50]. اگر کسی که این سخنان را بگوید کفر بوده و رد بر الله و رسولش پنداشته شود، پس حکم کسانکه این همه را هیچ انجام نمی دهند، جنس و عمل و طاعت را همزمان از خویش منتفی میسازند، چگونه خواهد بود، یقینناً که ایشان اولی به کفر و خروج از دین میباشند.

[51]. از کتاب «ظاهرة الارجاء» تألیف شیخ سفر الحوالی:2/647.

ترجمه: در حالیکه جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه الله را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را بخوانند، و زکات را بپردازند، و دین و آئین راستین و ارزشمند این است و بس.

بناً ارکان دین عبارت از عقیده، عمل و اخلاص میباشد، و بر خلاف در صورت که یك رکن آن موجود نگردد دین و ایمان شخص درست نمیباشد[52].

ابن تیمیه در فتاوی خود **7/287** میگوید: هرگاه قومی این توانائی را پیدا کنند که به نبی صلی الله علیه وسلم بگویند: آنچه که بر تو نازل گردیده است ایمان میآوریم، بدون اینکه شك تردید در قلب های خویش نسبت به آن داشته باشیم و آنرا به لفظ شهادتین به نزدت اقرار میکنیم، اما به آنچیز های که امر میکنی و آن مواردیکه نهی میکنی، پابندی نشان نمیدهیم – یا کلاً آنها را انجام نمیدهیم- و نماز نمیگذاریم، روزه نمی گیریم، حج را اداء نمیکنیم، و زمانی که سخن گفتیم راست نمی گویم، و امانت را بصاحبش باز نمیگردانیم، و به وعده و پیمان خویش وفاء نمی کنیم، و صله رحم را بجا نمی آوریم، و هیچ کار خوبی را که به آن امر کرده ای انجام نمی دهیم، و خمر مینوشیم، و با محارم خویش نکاح میکنیم، و در مقابل دید همه زنا میکنیم، و هر قدر که بخواهیم دوستان و افراد امت ات را میکشیم، اموال شانرا غصب و بزور اخذ میکنیم، بلکه با دشمنانت یکجا ایشان را به قتل میرسانیم، و در مقابل تو و اصحابت میجنگیم.....!! آیا نبی صلی الله علیه وسلم برایشان میگوید: با وجود این همه شما مؤمنین بوده و ایمان تان کامل میباشد، و شما از اهل شفاعت من در روز قیامت خواهید بود، و برای شما نزد الله رفته و میخواهم که یکی از شما را هم داخل آتش جهنم نسازد...زیرا شما به توحید شهادت داده اید و به آن صادق هستید!!! بلکه هر مسلمان این را میداند و آناً پاسخ میدهد، که نبی صلی الله علیه وسلم خواهد گفت: شما کافر ترین مردمانی هستید که نزد من تا به حال آمده اند، و گردن های شانرا در صورت که توبه نکنند خواهد زد.

---

[52]. و فقها رکن را چنین تعریف میکنند: رکن عبارت از جزء از اجزای شی است که با موجودیت اش شیء موجود میگردد، و با عدم موجودیت اش شیء نیز موجود نمیگردد- مترجم.

پس ای مرجئه عصر از آتش که با آن بازی میکنید بر حذر باشید!!! و به آن باطل های که گرفتار شده اید، و ازین قول که میگوید: خروج از جنس عمل نزد ما بعنوان شرط صحت ایمان نمیباشد بازگشت نماید...!

الله ادریس شافعی را رحمت کند، که میگوید: هرگاه در علم سخن گویم، برایم گفته میشود خطاء ات نزدم محبوب تر از کلام ات در آن علمی میباشد که برایم بگوئی ای فلان این عمل ات کفر است!

و بترسید ازینکه این قول نبی صلی الله علیه وسلم در مورد آنها صدق کند، طوریکه میفرماید:«**صنفان من أمتی لا یردان علی الحوض: القدریة و المرجئة**».[53]. ترجمه: دو گروه از امت من از نزد حوض من رانده میشوند: قدریه و مرجئه؛ أعاذنا الله من الکفر و الخسران!!

حالت دوم: اینکه مطلقاً جنس عمل را ترك نگوید و گاهی اوقات بعضی از آنها را انجام بدهد، اما عمل به توحید را ترك نماید....که درین حالت نیز شخص کافر و خارج از اسلام میباشد، و هر گونه اعمال و طاعات را که قبلاً انجام داده باشد برایش نفعی نمیرساند.

شیخ محمد بن عبدالوهاب میگوید: درین هیچ اختلافی نیست که توحید با قلب، لسان، و عمل جاری میگردد، هر گاه شخص شیء از موارد متذکره را انجام ندهد و خلاف ورزی کند، مسلمان نیست، چون او توحید را می داند اما آنرا انجام نمی دهد، بناً او چون ابلیس و فرعون کافر معاند میباشد.

شرط هفتم: محبت منافی کراهیت و بغض:

شرط دیگر صحت شهادت توحید محبت به آن و اهل آن، و بغض با دشمنان آن و هر آنچه از شرك و انکار در تضاد با آن قرار دارد، میباشد.

و صفت این محبت اینست که الله و رسولش صلی الله علیه وسلم نزدش محبوب تر و دوست داشتنی تر از همه چیز غیر از

[53]. أخرجه الطبرانی فی التهذیب، و ابن ابی عاصم فی السنة و غیرهما، السلسة الصحیحة: 2748.

آنها باشد، و الله متعال در ذات و صفات يگنانه ذات محبوب برايش بوده، و ديگران برايش به همان اندازه محبوب باشد كه آن موجــود نزد الله محبوب است، پس بايـد اللـه را از بـراى ذات اش دوسـت داشته باشـد، نـه بخـاطر چـيزى ديگـرى...و كسـى را نبايـد دوسـت داشته باشد، كه نـزد اللـه زشـت و منفـور اسـت،و همينطـور نبايـد شـخص و يـا چـيزى را بـد ببينـد و از آن كـراهيت داشـته باشـد، در حاليكه او نزد الله محبوب ميباشد.

پس توحيد اولى تر از همه اين مسائل بوده و حق اللـه بـر بـالاى بنده گان اش اسـت،بنـاً مـوالات بـا توحيـد و اهـل آن و معـادات بـا دشمنان آن و طواغيت بر علاوه اينكه از لوازم توحيد بوده مكلفيت هر مسلمان و مؤمن نيز ميباشد.

زيرا هرگاه شخص در محبت شريكان الله و بتها واقع شــود، و از آنچه كه بر انبياء و رسل از توحيد و دين نازل شـده اسـت كـراهيت نشان دهد...دقيقاً در شرك و كفر گرفتار شده و از دائـره اسـلام و ايمان خارج گرديده است، و هرگونه اعمال و طاعات كه قبل از آن انجام داده باشد، برايش هيچ نفعى نميرساند.

و دليل بر اين قول فرموده الله متعال است:{**وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُـوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ**}.البقرة/165.

ترجمه: برخى از مردم هستند كه غير از الله را شريكان اللـه بـر ميگزينند و آنان را همچون اللـه دوسـت ميدارنـد،و كسـانيكه ايمـان آورده اند الله را سخت دوست ميدارند (و بالاتر از هـر چـيزى بـدو محبت مى ورزند).

پس اگر شخص ذات مخلوق را در جايگاهى قرار دهد،كه بخــاطر او دوست داشـته باشـد و بخـاطر او دشـمنى كنـد، و همينطـور هـر كسيكه آن مخلوق را دوست دارد دوست داشته باشد، و هركسـيكه با آن مخلوق دشمنى و بغض دارد، با او دشمنى كرده و بغض گيرد- بدون در نظر داشـت مـوافقت و مخـالفت آن بـا حـق - محققـاً اين مخلوق را با الله تعالى شريك گرفته و داخل عبادت او بغير از اللــه متعال گرديده است، زيرا تنها محبـوب در ذات خـويش اللـه تعـالى بوده و محبت و بغض با غير از الله نيز بخاطر الله بايد باشد!

ابن تيميـة رحمـه اللـه در فتـاوى خـويش **10/267** ميگويـد: جـايز نيست هيچ موجودى بجز الله سبحانه بخـاطر ذاتش دوسـت داشـته

شود، اما دوست داشتن هر چیز بغیر ذات اش جایز میباشد، و تنهــا برای رب العلمین شایسته و واجب است که برای نفس و ذات اش دوست داشـته شـود، زیـرا همین امـر یکی از معـانی الهیت اسـت، {**ولو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا**}. ترجمـه: اگـر بغـیر از الله ، معبود دیگری میبود، باعث فساد و تصادم...میگردید.

بناً محبت شیء برای ذات اش شرك بوده، و تنها این نوع محبت اختصاص به الله دارد، زیـرا همـانطوری کـه بیـان کـردیم، این نـوع محبت از خصـائص الهیت بـوده، و تخصـیص آن بغـیر از اللـه جـواز ندارد، و کسی دیگر مستحق آن نیست، پس هر محبتی کـه بخـاطر الله نباشد، محبت فاسد است.

و ابن قیم رحمـه اللـه در مـدارج السـالكين **1/99** میگویـد: اللـه متعال مخلوقات را برای عبادت جامع اش با کمال محبت همراه بـا خضوع و انقیاد به امرش خلق کرده است.

پس به این ملحوظ اصل عبادت: محبت با الله، بلکه تنها دانستن اش در محبت بـوده، و اینکـه همـه محبت بـرای اللـه باشـد، و هیچ چیزی را نباید بمثل الله دوست داشت، و هر چیزی را بـرای اللـه و بخاطر الله دوست داشت، و از هـر چـیز بخـاطر اللـه و بـرای اللـه نفرت کرد، مانند؛ محبت با انبیـاء و رسـولان اش و ملائـك و اولیـاء اش...پس محبت مؤمن به الله با تمام محبت بـوده، وماننـد محبت آنانی نیست، که برای خویش خدایانی به غیر الله گرفته انـد و آنهـا را چون الله دوست میدارند.

و الله متعال میفرماید:{**قَـالُوا وَهُمْ فِيهَـا يَخْتَصِـمُونَ، تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِى ضَـــلَالٍ مُبِينٍ،إِذْ نُسَـــوِّيكُمْ بِـــرَبِّ الْعَالَمِينَ**}.الشعراء/96-98.

ترجمه: آنان (که معبود های دروغین را پرستیده انـد) در آنجـا بـه کشـمکش (بـا معبـود هـای خـود) می پردازنـد و میگوینـد: بـه اللـه سـوگند مـا در گمـراهی آشـکاری بـوده ایم، آن زمانیکـه مـا شـما (معبـودان دروغین) را بـا پروردگـار جهانیـان (در عبـادت و طـاعت) برابر میدانستیم.

پس زمانیکه ایشان خدایان و طواغیتی را در برابری با الله قــرار دادند، و آنها را متصرف امور خویش دانسـتند، خلقت موجـودات را به آنها نسبت دادند، خیر و شر، ضرر و منفعت خویش را از طــرف

آنها دانستند، در حالیکه این موجودات متصف به کوچکترین این صفات نبودند، اما آنها با چنین عقیده شان به الله شریك قرار داده اند.

همینطور هرگاه از جهت اطاعت و محبت به الله مانندی قرار بدهند، و آنرا نسبت به الله بیشتر دوست بدارند، و امر و اطاعت او را بر امر و اطاعت الله عزوجل مقدم دارند، پس درینصورت به مساواتی قائل گردیده اند که کاملاً شرك میباشد.

ابن قیم رحمه الله میفرماید: از جمله امور معلوم در دین اینست که با الله سبحانه در خلقت و رزق، میراندن و زنده کردن، پادشاهی و قدرت، و محبت و تمائل، خضوع و ذلت، کسی را مساوی دانستن نهایت جهل و ظلم را نشان میدهد...!! چگونه میتوانیم خاك را با رب الارباب مساوی بدانیم؟! و چگونه بنده را با صاحب آزاده گان برابر شمرده میتوانیم؟!

و میگوید: این تساوی از جهت افعال و صفات نیست، که آنها اعتقاد به تساوی الله سبحانه و تعالی در افعال و صفات اش با آن مخلوقات و طواغیت داشته باشند، بلکه این تساوی از جهت محبت و عبودیت و تعظیم میباشد.

همچنان این تساوی ایشان از جهت خلقت آسمانها و زمین و یا خلقت خود و پدرانشان نبوده، بلکه آنها را با رب العلمین در محبت او مساوی میدانند، قسمیکه الله را دوست میدارند همانند الله آن إله های خویش را نیز دوست دارند، و <u>حقیقت عبادت همانا نهایت دوست داشتن محبوب و خواری در مقابل او است!</u>

و در حدیث صحیح که از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است، میفرماید:«**من أحب لله، و أبغض لله، أعطى لله، و منع لله فقد استكمل الإيمان**».[54]. ترجمه: هر که برای الله دوست داشته باشد، و برای الله کینه ورزد، و بخاطر الله امر کند، و خود انجام بدهد، و بخاطر الله منع کند و خود انجام ندهد، حقیقتاً ایمان اش مکمل گردیده است.

به مفهوم دیگر: هرگاه دین و امورات آن در جمیع احوال، تعاملات شخص با دیگران معیار باشد، آنگاه ایمان وتوحید اش مکمل میگردد...و مردم از یکدیگر شان در ایمان و توحید نظر به مراعات اصل-<u>حب فی الله و بغض فی الله</u>- متفاوت میباشند، و به همین قیاس در سایر امور توحید و طاعات...!

[54].أخرجه أبو داود وغيره، السلسة الصحيحة:380.

اما هرگاه این حُب و بغض برای الله مطلقاً از شخص منتفی گردد....به مانند اینست که توحید و عبودیت الله تعالی از او مطلقاً منتفی گردیده است.

زیرا نبی صلی الله علیه وسلم درین مورد میفرماید:« **أوثق عرى الإيمان: الموالاة فى الله، و المعاداة فى الله، و حب فى الله، و البغض فى الله تعالى**».[55]. یعنی: محکم ترین گره ایمان: موالات[56] برای الله، و معادات برای الله، دوستی برای الله و دشمنی برای الله تعالی است.

پس هرگاه محکم ترین گره ایمان و توحید، موالات و معادات،حب و بغض برای الله باشد... درینصورت بر عکس آن باید محکم ترین گره شرك و کفر باشد...یعنی موالات برای مخلوق و معادات برای مخلوق، حب برای مخلوق و بغض برای مخلوق ... و فرق نمی کند که این شیء مخلوق باشد و یا صفت مخلوق را داشته باشد.

و میفرماید:« **لا يؤمن عبد حتى أكون أحب إليه من أهله و ماله و الناس أجمعين» و في رواية «لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحب اليه من ولده ووالده و الناس أجمعين».** مسلم.

ترجمه: هیچ بنده الله ایمان ندارد تا آنکه من برایش دوست داشتی تر از اهل و خانواده اش و مال و دارائی اش و جمیع مردمان نباشم، و در روایت دیگر آمده است- هیچ یك از شما ایمان ندارید، تا آنکه نزد او دوست داشتنی تر از پدر و مادر و جمیع مردمان نباشم.

و ایمان بجز از حالات شرك و انجام عبادت به غیر الله منتفی نمیگردد، و حالات شرك درینجا امکان دارد، تقدیم محبت و طاعت دیگران در مقابل محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و اطاعت از او باشد.

---

[55]. أخرجه احمد وغيره، صحيح الجامع الصغير:2539.

[56].موالات و معادات، مفهوم وسیع دارد، و طوریکه بعضی ها این را در دوستی و دشمنی خلاصه کرده اند نیست، حتی درین مورد کتاب های مستقل نوشته شده است و که حالات و موالات و معادات را در آن گنجانیده اند، طوریکه استعمال تاریخ میلادی و اشتیاق استعمال صنایع ایشان را را نیز از جمله موالات به کفار می نامند.

در حالیکه الله متعال بـه اطـاعت از نـبی خـویش امـر نمـوده، و محبت خود را مشروط بـه اطـاعت او گردانیـده اسـت، و منبـع این اطاعت نیز خـود اللـه متعـال میباشـد؛ همانطوریکـه کـه میفرمایـد: {**قُـلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَـاتَّبِعُونِي يحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيغْفِـرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُـولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يحِبُّ الْكَافِرِينَ**}.آل عمران/31،32.

ترجمه: بگو: اگر الله را دوست میدارید، از من پیروی کنید تا الله شـما را دوسـت بـدارد، و گناهانتـان را ببخشـد، و اللـه آمرزنـده و مهربان است، بگو: از الله و پیغمبر اطاعت و فرمانبرداری کنیـد، و اگر سرپیچی کنند (ایشان به الله و پیغمبر ایمان ندارد و کـافر انـد) و الله کافران را دوست نمی دارد.

و میفرمایــد:{**وَمَــا ينْطِــقُ عَنِ الْهَــوَى، إِنْ هُــوَ إِلَّا وَحْى يوحَى**}.النجم/3،4.

ترجمـه: و از روی هـوا و هـوس سـخن نمیگویـد، آن جـز وحی و پیامی نیست که برایش (از سوی الله) وحی و پیام میگردد

و این امر بعد از نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم بـرای هیچ احـدی ثابت نیست.

و نبی صـلی اللـه علیـه وسـلم میفرمایـد:«**من أطاعنی فقـد أطاع الله، و من عصانی فقد عصى الله».**مسلم. ترجمه: هر که از من اطاعت کرد، از الله اطاعت کرده اسـت، و هـر کسـی از من نافرمانی و عصیان کند از الله نافرمانی کرده است.

و نبی صلی الله علیه وسلم هیچگاهی امری نکرده است کــه در آن اطاعت الله نباشد، و از هیچ امری نهی نکـرده اسـت کـه در آن معصیت الله تعالی باشد.

أبو سلیمان الخطابی در شرح حدیث:«**لا یـؤمن أحـدکم حـتی أکون أحب الیه من ولده ووالده و الناس أجمعین**» میگوید: معنایش اینست که هیچ مصـداقی بـرای محبت من وجـود نـدارد تـا آنکه وفات کنی و در اطاعت از من باشـی، و رضـایت من را بـالای هوای نفس خویش غـالب گـردانی،اگـر چـه درین راسـتا بـه هلاکت برسی.

و انتفـــاء محبت مســـتلزم بغض و کـــراهیت آن شـــیء در قلب میباشد، و بغض و کراهیت با توحید کفر اکبر و خارج کننـده صـاحب آن از ملت اسـت، همانطوریکـه اللـه متعـال میفرمایـد:{**وَالَّذِينَ**

كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ}.محمد/8،9.

ترجمه: کافران، مرگ بر آنان باد، و الله اعمال (نيك) ايشان را باطل و بی سود گرداند! بدان خاطر که چيز که الله فرو فرستاده ات دوست نمی دارند، و لذا الله کار های (نيك) ايشان را هم باطل و بيسود ميگرداند.

که علت کفر و نابودی اعمال اين افراد کراهيت شان از آنچه به انبياء و رسل نازل گرديده بود ميباشد- و عمل بجز شرك و کفر نابود نميگردد- و بزرگترين چيزی که الله تعالی بالای انبياء خويش نازل فرموده است شهادت توحيد: لا إله الا الله ميباشد.

همچنان الله متعال در مورد کفار که در جهنم فرياد ميطلبند، اما هيچ فرياد رسی برايشان نيست، ميگويد:{**وَنَادَوْا يا مَالِكُ لِيقْضِ عَلَينَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ،لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ**}.الزخرف/77،78.

ترجمه: آنان فرياد می زنند: ای مالك! پروردگارت ما را بميراند و نابودمان گرداند (تا بيش از اين رنج نبريم و از اين عذاب دردناك آسوده شوم ، او بديشان) ميگويد: شما (اينجا) می مانيد (و مرگ و مير و نيستی و نابودی در کار نيست)؛ (الله برايشان پيام ميدهد که) ما حق را برای شما آورده ايم (و توسط پيغمبران برايتان فرو فرستاديم) ولی اکثر شما حق را نپسنديديد و آن را دشمن داشتيد.

و علت مانده گاری ايشان در جهنم، کراهيت آنها از امور حقی بوده که از جانب الله متعال نازل شده بود، و همانطوريکه گفتيم بزرگترين حق که از جانب الله آمده است، همانا شهادت توحيد لا إله الا الله ميباشد...که ايشان به آن کراهيت داشتند، بناً بسبب همين کار شان مستحق عذاب و خلود به آتش جهنم گرديدند.

و ميفرمايد:{**إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَينَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ،ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِی بَعْضِ الْأَمْرِ**}.محمد/25،26.

ترجمه: کسانيکه بعد از روشن شدن (راه حقيقت و) هدايت، به کفر و ضلالت پيشين خود بر گردند، بدان خاطر است که شيطان کار هايشان را در نظرشان می آرايد و ايشان را با آرزو های طولانی فريفته می دارد، و اين بدان خاطر است که به کسانيکه

دشمن چیزی هستند که الله فرو فرستاده است، گفته بودند: در برخی از کارها از شما اطاعت و پیروی می کنیم!

بناً آنانکه ایمان را از خویش ظاهر ساختند، و داخل آن گردیدند، اما بعداً دوباره بسوی کفر بازگشتند و از اسلام و ایمان خارج گردیدند؛ بدلیل اینکه برای کسانیکه به ما انزل الله کراهیت داشتند، گفتند:ما در بعضی امور از شما اطاعت میکنیم، در حالیکه آن امورد در مخالفت و تکذیب شریعت الله متعال و توحید قرار داشت...!

پس حکم آنانی چگونه خواهد بود، که میگویند: ما از شما در تمام امور خویش اطاعت میکنیم؟! بمانند؛ طواغیت عصر که برای یهود و نصاری میگویند-.

و همین طور آنانکه در اطاعت طواغیت و موالات شان داخل گردیده اند- مانند؛ کاسه لیس های که دین نزد شان بی ارزش و سبك بوده- و میگویند: ما از شما در همه امور خویش اطاعت میکنیم، و در همه آنچه که از تعلیمات و اوامر و قوانین شما است، هر چند در مخالفت شریعت الله نیز قرار داشته باشد؟!

پس چگونه حکمی بر بالای آنان مرتب میگردد، درحالیکه در ذات آنچه که الله نازل کرده است از خود کراهیت نشان میدهند؟!

بدون شك ایشان أولی و مقدم بکفر و ارتداد بوده و نسبت به کسانیکه از کارهین ما انزل الله در بعضی امور اطاعت میکنند- نه در تمام امور -کفر و ارتداد شان غلیظ تر میباشد!

همچنان کسی که شهادت توحید را اداء میکند، اما در عین حال با توحید و اهل آن دشمنی و کراهیت دارد نیز کافر و زندیق میباشد، و همراه با منافقین در پائین ترین نقطه آتش جهنم عذاب میشوند...و هیچ عمل و طاعت که قبلاً انجام داده اند برایشان فائده نمیرساند.

علامات محبت صادقه

این آسان است که هر کسی بر بالای تختی نشسته و بر بالش های نرم تکیه زده باشد، و حب الله تعالی و رسولش صلی الله علیه وسلم و حب توحید و اهل و انصار آنرا ادعا کند...اما آیا برای اثبات صدق و کذب این شخص برهان و دلیلی وجود دارد یا خیر؟

بلی! برای هر ادعائی علامات و دلایلی تصدیق و تکذیب موجود است، و همینطور برای صداقت محبت الله تعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم علاماتی وجود دارد، که مهمترین آن عبارت از:

1) **حصول متابعت از نبی صلی الله علیه وسلم**: هر گاه محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و پیروی از سنت اش در وجود یك شخص مصداق پیدا کرد، طوریکه کاملاً تابع شده و محبت اش با الله متعال در قویترین مراحل آن برسد، و همه آن مواردی که باعث ضعف ایمان،محبت و عدم متابعت از نبی صلی الله علیه وسلم و شریعت نازل شده بر او میگردد، از وجودش دور شود آنگاه میتوان گفت: این شخص یکی از علامات حب الله و رسول او صلی الله علیه وسلم را تکمیل کرده است- زیرا به اندازه اتباع از نبی صلی الله علیه وسلم محبت نیز ارتفاع و کاهش مییآبد، و هر آنکه محبت نبی صلی الله علیه وسلم را بدون اتباع از او ادعاء کند، دروغ گوئی است که بدترین دروغ را بزبان خود مییآورد.

همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی يحْبِبْكُمُ اللَّهُ**}.آل عمران/31

ترجمه: بگو! اگر الله را دوست میدارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد.

ابن کثیر در تفسیر این آیت میگوید: این آیت حاکم بر بالای همه کسانی است که ادعای محبت الله را میکنند، ولی هرگز در راه و سنت محمدی قرار نداشته اند، پس ایشان در این دعوی خویش و در نفس امر دروغگو بوده، تا آنکه از شریعت محمدی و دین نبوی در جمیع اقوال و افعال خویش پیروی کنند.

ابن تیمیه در فتاوی خویش 8/360 میگوید: پس هر کسیکه ادعای دوست داشتن الله متعال را دارد، و از رسول او صلی الله علیه وسلم پیروی نمیکند، دروغ میگوید، و محبت اش

خاص برای الله نیست، و اگر الله را دوست هم داشته باشد این محبت اش آلوده به شرك است، چرا که در اصول از هوای نفس خویش پیروی میکند، همانطوریکه یهود و نصاری ادعای محبت الله را کرده بودند، پس هرگاه ایشان این محبت خود را خالص بگردانند، بدون شك که آنچه را الله دوست دارد دوست خواهد داشت که از آنجمله اتباع و پیروی از رسول صلی الله علیه وسلم میباشد، و هر گاه آنچه را الله بد میبیند دوست داشته باشد، و با وجود آن دعوی محبت الله را هم کند، محبت او از نوع محبت مشرکین خواهد بود.

و شاگردش ابن القیم در مدارج السالکین 1/99 میگوید: حقیقت عبودیت و سِر آن خالص گردانیدن محبت او تعالی در قلب مؤمن میباشد، که با اتباع امرش و اجتناب از نهی اش متحقق میگردد، زیرا که پیروی از اوامر و اجتناب از نواهی نشاندهنده حقیقت عبودیت و محبت است، و اتباع از رسول الله تنها با علم از سنت او صورت گرفته میتواند،در غیر آن ما شاهد محبت الله متعال در خود نخواهیم بود، همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی يحْبِبْكُمُ اللَّهُ**}، که در اینجا الله متعال محبت خویش را مشروط به اتباع از رسولش نموده است، و همانطوریکه میدانیم وجود مشروط تا زمانیکه شرط بجا نیآمده باشد ممتنع است، بناً با انتفاء اتباع ، محبت نیز منتفی میگردد، یعنی- انتفاء اتباع ملزوم برای انتفاء محبت الله تعالی میباشد، بناً اثبات محبت الله به ایشان، و محبت آنان با الله بدون متابعت از رسول الله صل الله علیه وسلم مستحیل است.

همچنان از معانی این آیه کریمه اینست، که هرگاه متابعت ظاهری نبی صلی الله علیه وسلم از شخص منتفی گردد، او مؤمن نبوده و با الله محبت ندارد...!که همچنان دلیل برای کفر کسانی است که جنس عمل شرعی از آنها ترك میگردد،

ولو آنکه به توحید اقرار داشته و آنرا با قلب تصدیق نیز نموده باشد!

2) **إیثار برای الله و رسول اش در حالت اختیار:** همچنان از علامات محبت صادقه با الله تعالی و رسول اش ایثار و فدا کاری برایشان در حالت اختیار بین اطاعت الله و رسول اش و عدم اطاعت از آنها یا اطاعت از مخلوقات وغیره فتنه های دنیا که او را بطرف خود میکشاند، است.
پس هر گاه جانب محبت الله و رسول اش بالای همه آنچه از حب دنیا و زینت و فتنه های آن غالب آید و تاثیر گذار باشد، درین حالت دعوی محبت شخص مصداق پیدا میکند، و اگر طرف دیگر آن یعنی- حب دنیا و شهوات و فتنه های آن با کل زینت هایش نسبت به محبت الله و رسولش و اطاعت از آنها مقدم گردد، پس این شخص در دعوی خود دروغگو بوده و محبت اش به مانند؛ محبت مشرکین با الله است.
زیرا الله تعالی میفرماید:{**قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ**}.التوبة/24.
ترجمه: بگو! اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی که فراچنگش آورده اید، و تجارت که از بی بازاری و بی رونقی آن میترسید، و منازلی که مورد علاقه ای شما است، اینها در نظر تان از الله و پیغمبرش و جهاد در راه او مجبوبتر باشد، در انتظار باشید که الله کار خود را میکند (و عذاب خویش را فرو میفرستد) الله کسان نافرمانبردار را (راه سعادت) هدایت نمی نماید.
پس این اشیاء از زینت حیات دنیا است، که هر گاه همه اینها در یك جانب و اطاعت از الله و رسول اش و حب آنها در جانب دیگر باشد، و مورد اول نسبت دوستی الله و رسول صلی الله علیه وسلم و اطاعت از آنها مقدم گردد، حالت فرد به مانند؛ مشرکین و فاسقین که دنیا و آخرت خویش را به خسران مواجه کرده اند میباشد.

3) **ابتلاء و صبر بر آن:** همچنان از علامات ایمان و صدق محبت، صبر در ابتلاءات و آزمایش ها از جانب الله میباشد، همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يتْرَكُوا أَنْ يقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يفْتَنُونَ**}.العنکبوت/2.
ترجمه: آیا مردم گمان برده اند همین که بگویند ایمان آورده ایم (و به یگانگی الله و رسالت پیغمبر اقرار کنند) به حال خود گذاشته میشوند، و ایشان به هیچ ابتلاء و آزمایش مواجه نمیگردند؟! ... تا آنکه مجاهد صابر و صادق معلوم گردد، که او از جمله مؤمنین و طایفه منصوره است، و هر آنکه متغیر گردید، و به عقب باز گشت، و در اولین امتحان متزلزل شد بناً در همانجا میماند!
همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ**}.محمد/31.
ترجمه: ما همه ای شما را (با وجود آگاهی از اعمالتان) قطعاً مورد آزمایش قرار میدهیم تا معلوم شود مجاهدان (واقعی) و صابران شما کیانند (و مجاهدنماها و ناشکیبایان سست عنصر کی ها اند) و اخبار شما را بیآزمائیم (که آیا در راه اسلام صادقانه سخن گفته اید یا خیر).
بناً صبر ایشان در ابتلاءات علامت صادقه بر صدق محبت و عبودیت ایشان بوده، و همینطور صدق ایشان در جهاد فی سبیل الله میباشد.
اما کسانیکه بالای خویش گمان ایمان و توحید دارند، ولی با مجرد اصابت کوچکترین ابتلاء و آزمایش ایشان دوباره به عقب بر میگردند، و از آنچه بودند، تنازل میکنند، الله تعالی در مورد شان میفرماید:{**وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِي فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ**}.العنکبوت/10.
ترجمه: در میان مردم کسانی هستند که می گویند آیمان آورده ایم (و از زمره ای مؤمنانیم)، اما هنگامیکه به خاطر الله مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، (به ناله و فریاد می آیند و چه بسا از دین بر گردند، انگار ایشان) شکنجه ای مردمان را (در دنیا) همسان عذاب الله (در آخرت) میشمارند.

و میفرماید:{**وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ**}.الحج/11.
ترجمه: و اگر بلا و مصیبتی بدیشان برسد، (به سوی کفر بر میگردند و) رو به عقب میکنند، بدین ترتیب هم (آزمایش ایمان به قضا و قدر و مدد و یاری الله را در) دنیا و هم (نعمت و سعادت) آخرت را از دست میدهند، و مسلماً این زیان روشن و آشکاری است.
اما هر شخص به اندازه دین، ایمان و توحید اش مورد ابتلاء و آزمایش قرار میگیرد، و در جریان تمام این ابتلاءات صدق محبت و ایمان خویش را در صورت که ایمان قوی داشته باشد، و در توحیدش صادق باشد ثابت میکند، هر چند این آزمایش ها بالایش شدید گردد، اما او صبر میکند، همانطور که در حدیث آمده است:«**يبتلى الرجل على حسب دينه فإن كان فى دينه صلباً اشتد بلاؤه، و إن كان فى دينه رقة ابتلى على قدر دينه، فما يبرح البلاء بالعبد حتى يتركه يمشى على الارض و ما عليه خطيئة»[57].** ترجمه: شخص به قدر دین اش مورد آزمایش قرار میگیرد، هرگاه در دین اش ثابت قدم و استوار بود، آزمایش ها بر وی شدیدتر میگردد، و هرگاه در دین اش رقت و سستی بود، به همان اندازه مورد آزمایش قرار میگیرد- که توانائی آنرا دارد- و این ابتلاء و آزمایش بر بنده هرگز ختم نمیگردد، تا آنکه بر روی زمین بوده و هیچ خطاء و گناهی بر دوشش باقی نمی ماند.
و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید« **إن الصالحين يشدد عليهم...»،** - این ابتلاءات بر صالحین شدیدتر میباشد.
و میفرماید:«**كما يضاعف لنا الأجر كذلك يضاعف علينا البلاء».[58].** ترجمه: الله متعال همانطوریکه پاداش اعمال را بر ما مضاعف گردانیده است، همانطور آزمایش ها را نیز مضاعف ساخته است.
از همین جهت انبیاء- بخاطر کمال ایمان و صدق عبادت شان برای الله تعالی- کسانی بودند که به شدید ترین بلاء ها و آزمایش های الهی مواجه شده، اما در برابر همه صبر اختیار

[57] أخرجه الآلبانی فی صحیح الترمذی.
[58]. صحیح جامع الصغیر، للآلبانی.

کـرده انـد، همانطوریکـه در حـدیث آمـده اسـت:«**أشـد بلاءً الأنبیاء ثم الأمثل فالأمثل». ترجمـه:** شـدیدترین ابتلاءات و آزمایش ها بالای انبیاء بوده است، بعداً هر کسـیکه ایمـانش به مثل ایمان انبیاء باشد

و او صلی اللـه علیـه وسـلم میفرمایـد:« **ما أوذی أحـد مـا أوذیت فی الله تعالی».[59].** ترجمه: هرگز کسی آنچنـان اذیت نشده است، آنطور اذیت که من در راه الله تعالی شده ام.

و از ابی سعید الخدری روایت است کـه میگویـد:«**روزی بـر رسول الله صلی اللـه علیـه وسـلم داخـل شـدم، در حالیکه او مریض بود و تب داشت، و نزدش قیطفـه.[60] ای بود، من دسـتش را گرفتـه بسـوی آن بـردم، اما حرارت دست نبی صلی الله علیه وسـلم را بلنـد تر از آن یافتم، آنگاه ابو سعید گفت: یا رسـول اللـه تب شـدید داریـد! گفت: مـا همینطـور هستیم....آزمایش بر بالای ما زیاتر و شدیدتر است، و اجـر مـا نـیز دوچنـدان؛ گفتم: یـا رسـول اللـه چـه مردمـانی شـدیدترین آزمـایش هـا را دارنـد؟ گفت: انبیاء بعداً صالحین**...».

همچنان در روایت دیگر آمده است که شخصی نزد نبی صـلی الله علیه وسلم آمـد و گفت:«**و الله یـا رسـول اللـه إنی أحبك، فقال رسول الله صلی اللـه علیـه وسـلم: إن البلایا أسرع إلی من یحبـنی من السـیل إلی منتهـاه**».[61].

ترجمه: یا رسول الله قسم به الله کـه من تـرا دوسـت دارم، رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ابتلاءات و آزمایش ها برای کسانیکه مرا دوست دارنـد، از سـرعت سـیل بـه سـوی منتهایش سـریع تـر میباشـد. یعـنی: اگـر در ایمـان و ادعـایت صادق باشی با ابتلاءات و آزمایش های سختی مواجه خـواهی شـد، پس علامـه محبت ات بـر من، اینسـت کـه بـه بلایـا و امتحانات زیادی روبرو میشوی، که باید بر همه آنها صبر کنی!

---

59 . السلسلة الصحیحة.

60 . نوع گیاهی است بنام تاج خروس، که در آب جوش داده میشود، که نوشـیدن آب آن برای مریضی های تب و سرما خوردگی مفید است.

61 . أخرجه ابن حبان، السلسلة الصحیحة:1586.

این بود! علامات و دلالات محبت صادقه به الله تعالی و رسول اش صلی الله علیه وسلم که شامل: اتباع..ابتلاء...ایثار.. میگردید و در عدم آن صدق محبت و صدق توحید و عبودیت بر الله تعالی ثابت نمیگردد.

اگر این علامات از مدعی محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ظاهر گردید، از جمله مؤمنین و مؤحدین که الله و رسول اش را دوست دارد خواهد بود، و عملش مصداق لسان اش میباشد، و حکم ایمان و اسلام بر او مرتب میگردد، اما در صورت خلاف و عکس آن، ولو شخص به آن اقرار داشته باشد، و بالای خویش گمان و تصور آنرا کند، به تمام وضوح و صراحت حال و حکم اش معلوم است: که او از کاذبین ... منافقین و کافرین میباشد!!![62].

شرط هشتم: رضایت و انقیاد و تسلیم به آن:

عمل به توحید تا زمانیکه شخص به آن رضایت نداشته باشد و – ظاهراً و باطناً- به آن منقاد و تسلیم نباشد، کفایت نمیکند.

---

62 . جمیع احادیث که درین شرط یعنی ابتلاء و آزمایش متذکر گردیده ایم، همه لله الحمد صحیح و ثابت از نبی صلی الله علیه وسلم میباشد، از این احادیث و غیر آنها چنین فائده بدست میآید که – شخص مورد ابتلاء و آزمایش و خاصتاً کسانیکه این آزمایش و امتحان بالایش شدیدتر است- واجب است تا ساحه عذر و تأویل در حال شان زمانیکه درین گونه ابتلاءات، و امور متشابه... واقع میشود، رعایت گردد، و نسبت به سوء ظن برایشان حسن ظن صورت گیرد، و این سنتی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم اساس آنرا گذاشته اند،یعنی- زمانیکه یکی از صحابه در این گونه تزلزل و شبه و تردید واقع میشدند...رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را اکثراً معذور دانسته و در حالشان تأویل میکرد، و حالاتی را برایشان پیش میکرد، که در آن حالات مورد شدیدترین ابتلاء قرار گرفته بودند، ولی صبر کردند، ....مانند؛ قصه حاطب بن ابی بلعته که برای کفار قریش جاسوسی کرده بود، و جاسوی در اسلام کفر بوده و جزایش قتل میباشد، اما هنگامیکه عمر خواست او را بکشد، رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش گفت: لا یا عمر انه من اهل بدر...، یعنی! ای عمر او از اهل بدر است...

در حالیکه اکثراً آزمایش های الهی و ابتلاءات را نمی شناسند، و تضیقی در ساحه تأویل و اعذار برای بسیاری از صالحین ایجاد میکنند، ...و این یکی از قاعده های بزرگ است که در مسائل بزرگی چون ایمان و کفر باید رعایت گردیده و در تکفیر شخص عجله نشود.

الله تعـالی میفرمایـد:{**فَلَا وَرَبِّكَ لَا يؤْمِنُونَ حَتَّى يحَكِّمُـوكَ فِيمَـا شَـجَرَ بَينَهُمْ ثُمَّ لَا يجِـدُوا فِی أَنْفُسِـهِمْ حَرَجًـا مِمَّا قَضَيتَ وَيسَلِّمُوا تَسْلِيمًا**}.النساء/65.

تجمه:اما نه! به پروردگارت سوگند کـه آنـان مـؤمن بشـمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس تنگی و ملالی در دل خـود از داوری تـو نداشـته و کـاملاً تسـلیم (قضاوت تو) باشند.

و همینطور استحکام در توحید و ملازمات آن و آنچه بر نبی صلی الله علیه وسلم از جانب رب العلمین آمده است کفایت نمیکنـد، تـا هنگامیکه از رعـایت آن تکلیفی بـالای خـود احسـاس نکنـد و کـاملاً راضـی شـود، کـه:{**ثم لا یجـدوا فی أنفسـهم حرجـاً ممـا قضیت**}، همین مفهوم را میدهـد، و همچنـان این رضـایت شـخص باید- ظاهراً و باطناً- بدون کوچکترین اعتراض و پشیمانی باشـد، در غیر آن منافی:{**و یسلموا تسلیما**}، است.

ابن کثـیر در تفسـیرش میگویـد: *اللـه متعـال بـه ذات کـریم و مقدس اش قسم یاد میکنـد، کـه هیچ احـدی ایمـان نـدارد، تـا آنکـه رسول اللـه صـلی اللـه علیـه وسـلم را در جمیـع امـور خـویش بـه حکمیت و قضاوت نخواند، و بعـداً بـه این قضـاوت کلاً و بـدون هیچ کدام ممانعت و یا مدافعت و یا بخلی به آن تسلیم شود.*

و **ابن تیمیه** در تفســیر این آیت در فتــاوی خــویش 28/471 میگوید: بناً هر شخصی کـه از سـنت رسـول اللـه صـلی اللـه علیـه وسلم و شریعت خارج گردد، الله بـذات مقـدس خـویش قسـم یـاد کرده است که او مؤمن نبـوده، تـا هنگامیکـه بـه حُکم رسـول اللـه صلی الله علیه وسـلم در جمیـع مشـاجرات خـویش از امـور دین و دنیـا راضـی نگـردد، و در قلب اش از این حکم ذره ئی تکلیـف و نارضایتی احساس نکند؛ که بـر آن از قـرآن و سـنت دلایلی زیـادی موجود است.

و **ابن قیم** در التبیان 270 میگوید: الله سبحانه به نفس مقـدس خویش قسم مؤکد به نفی ایمان مخلوق یاد کرده است تـا زمانیکـه رسول اش را در تمامی مشاجرات خویش- اصول و فروع و احکام شرع و معاد وغـیره...-حَکم قـرار ندهنـد، و بـرعلاوه ای حکم قـرار دادن همچنـان بایـد تمـامی حـرج و تکلیـف- کـه همانـا تنگی قلب- نسبت به آنرا از خود دور نکند، و قلب خویش را به تمام معنا جهت پذیرفتن حکم رسول صلی الله علیه وسلم نگشایند، و هـر آنچـه را

که مانع آن میشود، از بین نبرد، و کاملاً آنرا با تمام رضـایت و عـدم منازعه و رفع معارضه و اعتراض پذیرفته و بـه آن تسـلیم و راضـی نگردد، مؤمن نیست!

و **سید رحمه الله** در فی ظلال القران میگوید:{**فلا و ربك لا یؤمنون...**}،بار دیگر شـرطی را در مقابـل صـحت ایمـان و حـدی برای اسلام میآبیم، تا جایکه الله متعال به ذات خود قسم یاد کـرده است، و بعداز آن برای هیچ احـدی در این مـورد سـخنی بـاقی نمی ماند تا در مقابل ایمـان شـرطی بگـذارد و حـدی بـرای اسـلام تعین کند، و یا تأویل کننده ای بتواند این نص را مطابق خـواهش خـویش تأویل نماید، و بگوید:یا الله بجز تو هیچ مرجع ای قابل احترام بـرای داوری و قضاوت نزد ما نیست...! اما زمانیکه موقع تحـاکم برسـد، آنگـاه شـریعت اللـه و حکم رسـول اش را تـرك کـرده و بـه سـوی قوانین مردم و خواست آنها می شتابد....اما این عمل بـرای تحقـق ایمان و صحت آن خیلی ناکافی است زیرا هرگـز رضـایت و تسـلیم قلبی در آن وجود ندارد، زیرا اسلام همـواره اسـلام قلب و جـوارح بوده است.

و اللـه تعـالی میفرمایـد:{**وَيقُولُـونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُـولِ وَأَطَعْنَـا ثُمَّ يتَـوَلَّى فَرِيـقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْـدِ ذَلِـكَ وَمَـا أُولَئِكَ بِـالْمُؤْمِنِينَ،وَإِذَا دُعُـوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُـولِهِ لِيحْكُمَ بَينَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ**}.النور/47،48.

ترجمه: (از جملۀ کسانی که الله توفیق هـدایت قرینشـان نفـرده است، منافقانی هستند که پرتو ایمان به دلهایشان نه تابیده اســت، ولی دم از ایمان می زنند) و میگویند: به الله و پیغمبر ایمــان داریم و (از اوامرشان) اطاعت میکنیم، اما پس از این ادعـاء، گـروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهـاد، و از حکم قضـاوت شرعی) رویگردان میشوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند.

پس اگر از آنانکه فقط به زبـان رضـایت نشـان میدهنـد پرسـیده شود، میگویند: أمنا بالله وبالرسول و أطعنا....یعـنی: مـا بـه اللـه و رسـول ایمـان آورده ایم و ازیشـان اطـاعت میکـنیم، در حالیکـه در اصل و باطن در این عمل و این ادعـای خـویش دروغگـو هسـتند، و هنگامیکـه ایشـان را بسـوی طـاعت عملی و بسـوی تحـاکم اللـه و رسول دعوت نمائی، میبینید که اعراض نموده و پشت میگردانند، و دور میشود...و همین مردمان هستند که این نص در موردشان نازل

شده است:{**و ما أولئك بمؤمنين**}. ترجمه: و ایشان مؤمن نیستند!

طبری در تفسیرش 18/156 میگوید: آیت:{**ما أولئك بالمؤمنين**}،در مورد گوینده گان این مقوله:***آمنا بالله و بالرسول و أطعنا***، از جهت ترك تحاكم الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم و اعراض ایشان هنگامیکه بسوی آن دعوت شوند، نازل شده است.

و هرگاه حكم بغیر ما أنزل الله كفر أكبر نمی بود، و همینطور كفر اصغر نیز نمیبود، بدون در نظر داشت حالات و صفات حكم و قرائن اطراف آن...همانطوریكه تفسیر معروف نزد اهل علم این زمان نیز میباشد؛ حكم بغیر ما أنزل الله در توحید ناگزیر بجز یك حالت و یك حكم بیشتر داشته نمیتوانست، و آن كفر اكبر و خارج از ملت بود؛ و العیاذ بالله!

شیخ سلیمان آل الشیخ رحمهم الله تعالی میگوید: هر گاه معنی آیت حكم بغیر ما انزل الله در مسائل توحید و ترك شرك بالای شخص متحقق گردد، شرك است، و همینطور اگر در مسائل فروع باشد ولو زبان به آن اقرار نداشته باشد، اما در قلب موجود گردد، درین حالت نیز شخص حقیقتاً كافر میباشد.

و الله متعال میفرماید:{**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَينَ يدَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ،يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِى وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ**}.الحجرات/1،2.

ترجمه: ای كسانیكه ایمان آورده اید! بر الله و رسول اش پیشی مگیرید و پیش دستی مكنید و از الله بترسید و پروا داشته باشید، چرا كه الله شنوای (گفتارتان، و) آگاه (از كردارتا) می باشد؛ ای كسانیكه ایمان آورده اید! صدای خود را از صدای رسول الله بلندتر مكنید، و همچنان كه با یكدیگر سخن میگوئید، با او به آواز بلند سخن مگوئید، تا دانسته اعمالتان ضائع و نابود نشود.

كه واضحاً از این آیت چنین برداشت میشود، كه استسلام منافی كوچكترین مقدم دانستن فهم، رأی و یا قولی در مقابل حكم الله و رسول اش...میباشد، چون از طرف الله متعال رسالت، و از

رسول اش صلی الله علیه وسلم ابلاغ آن ثابت است، بناً برای ما قبول و رضایت، و استسلام بدون اعتراض، تقدیم، و عدم پشیمانی آن مرتب و لازم میباشد.

زیرا اگر با بلند نمودن صدا [مجرد صدا] بالای نبی صلی الله علیه وسلم ترس آن میرود که جمیع اعمال صاحب اش نابود گردد، و عمل بجز از شرك و کفر نابود نمیگردد ... پس چگونه ساختن قانون بر بالای احکام و قانون الله و رسول اش صلی الله علیه وسلم (همانطوریکه حالت بسیاری از قانونگذاران در مجالس پارلمانی و قانونگذاری همین گونه است) اولی برین نابودی عمل نباشد ...که بدون شك اولی به کفر و شرك، و نابودی عمل صاحب آن است!!

ابن قیم رحمه الله در الأعلام الموقعین 1/51 میگوید: هرگاه بلند کردن آواز بالای آواز او سبب نابودی اعمال میگردد، پس چگونه تقدیم یا پیش ساختن آراء و نظریات و ذوق ها و سیاست ها و شناخت های شان بر آنچه که بر نبی صلی الله علیه وسلم نازل گردیده،و جایگاه بلند قائل شدن به آنها، سبب نابودی اعمال آنها نخواهد بود، آیا این اولی ترین چیزی نیست که باعث نابودی اعمال شان گردد؟!

در حالیکه الله متعال میفرماید:{**وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ**}.الأحزاب/36.

ترجمه: هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری الله و رسول اش داوری و قضاوت کرده باشد (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ای ایشان باید تابع اراده ای الله و رسول باشد).

بناً از لوازم ایمان و شرط آن، انتفاء اختیار [پذیرفتن و نپذیرفتن] بنده نسبت به احکام الله تعالی و رسول اش...میباشد، هنگامیکه حکم الله متعال نازل شد، آنگاه برای شان هیچ اختیاری نیست که غیر آنرا بپذیرند- و بعداً با وجود آن بالای خویش گمان مسلمان بودن را نمایند- اما باید دانست!که درین حالت کفر شخص بالای ایمان اش غالب آمده، ولو به آن قائل نباشند، حکم و اسم کافر در

دنیا و آخرت بالایش مرتب میباشد، بدلیل اینکه بـه این مـوارد قلبـاً رضایت نشان داده است.

و میفرماید میفرماید:{**فَلْيحْذَرِ الَّذِينَ يخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**}.النور/63. ترجمه: آنـانی که با فرمان او (رسول الله) مخالفت می کنند باید ازین بترسند که فتنه ای (در برابر عصیانی که می ورزند) گریبان گیر شان گردد، یـا این که عذاب دردناکی دچار شان شود.

و مراد از فتنه درینجا شرك و کفر میباشد...

امام احمد میگوید: چون به مصـحف نگـاه کـردم در آن 33 مـورد اطاعت از رسول الله صلی الله علیـه وسـلم را یـافتم، بعـداً تلاوت کــردم:{**فليحــذر الــذين يخــالفون عن أمــره أن تصــيبهم فتنه**}، و آنرا تکـرار کـردم، و گفتم: فتنـه چیسـت؟ شـرك! بـدلیل اینکـه شـاید احکـام و اوامـر اللـه متعـال بـاعث رد و بطلان بعضـی اوامر و اقوال آنشـخص گـردد، و در قلب او بـه سـبب آن چـیزی از کجی پیدا شود، و این کجی باعث هلاکت قلب اش گردد.

و برایش گفته شد: قومی است که حـدیث را گذاشـته، و بـدنبال رأی و نظریات سفیان و غیره میروند!

گفت: تعجب میکنم از آن قومی که حدیث را میشـنوند، و اسـناد آنرا نیز میشناسند، و صحت آنـرا تأییـد میکننـد، و آنـرا میگذارنـد و بدنبال رأی سفیان و غیره میروند! در حالیکه الله متعال میفرمایـد:{**فَلْيحْـذَرِ الَّذِينَ يخَـالِفُونَ عَنْ أَمْـرِهِ أَنْ تُصِـيبَهُمْ فِتْنَـةٌ أَوْ يصِـيبَهُمْ عَـذَابٌ أَلِيمٌ**}، و آیـا میدانیـد کـه فتنـه چیسـت؟ کفـر، همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**و الفتنة أكبر من القتل**}، و ایشان حدیث رسول الله صلی الله علیـه وسـلم را تـرك میکننـد، و هوای نفس ایشان را وامیـدارد تـا بـدنبال رأی و نظریـات اشـخاص برونــد[63]!

میگویم: این حکم امام احمد در مورد ترك قـول نـبی صـلی اللـه علیه وسلم و رفتن بسـوی قـول سـفیان و غـیره از اهـل علم بـود، پس حکم کسانیکه قول و امر نبی صـلی اللـه علیـه وسـلم را تـرك میکنند، و بسوی قول و حکم احبار و رهبان و قانونگـذاران مجـالس پارلمانی تشریعی و غیره ...میروند چه خواهد بود؟! بدون شـك کـه

[63] . الصارم المسلوم لابن تيمية :56.

أولی به فتنه بودن و باعث بـر وقـوع زیـغ یـا کجی در قلب بـوده، و کفر و شرك آشکار میباشد!

شرط نهم: موافات بر آن:

بعد از رعایت تمام شروط فوق لازم است شـخص بـه آن وفـات نمایـد، در غـیر آن نمیتوانـد از مفـاد نطـق و رعـایت شـروط فـوق مستفید گردد، زیرا هرگاه شخص در ضـد آن یعـنی- شـرك و کفـر- بمیرد رعایت این شروط و سایر طاعات و عبادات قبلی اش بـرای او هیچ نفعی رسانیده نمی تواند؛ بناً تکمیل شروط توحید- و انتفـاع از آن برای شخص در آخرت- زمانی اعتبـار پیـدا میکنـد، کـه خاتمـه اش با آن باشد، یعنی با وجود تحقق همه شـروط بـا آن وفـات نـیز کند؛ پس هرگاه خاتمـه شـخص بـا توحیـد باشـد، او از اهـل جنت و نجات خواهد بود، اگر چـه قبـل از آن اعمـال زشـت و بـد زیـادی را مرتکب شده باشد، اما هر گاه خاتمه شخص با کفر و شرك بود، از اهل جهنم بوده ولو آنکه عمل صالح بسـیاری قبـل از آن نـیز انجـام داده باشد.

اللـه متعـال میفرمایـد:{**وَمَنْ يرْتَـدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِـهِ فَيمُتْ وَهُـوَ كَـافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَـالُهُمْ فِى الـدُّنْيا وَالْآخِـرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**}.البقرة/217.

ترجمه: و هر کسی از شما از دین خود بـر گـردد و در حـال کفـر بمیرد، چنین کسـانی اعمالشـان در دنیـا و آخـرت بـر بـاد مـیرود، و ایشان یاران آتش جهنم میباشند، و در آن جاویدان میمانند.

و میفرمایــد:{**إِنَّ الَّذِينَ كَفَـرُوا وَمَـاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَـةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ،خَالِـدِينَ فِيهَـا لَا يخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ ينْظَرُونَ**}.البقرة/161،162.

ترجمه: کسانیکه کفر ورزیدند و در حالی که کـافر بودنـد مردنـد، (و با استمرار کفر و بدون توبه و پشیمانی، از دنیا رفتنـد) نفـرین و لعنت الله و ملائك و همه ای مردمان بر آنها خواهد بود، و جاویدانـه در آن نفرین باقی می مانند (و همیشه در آتش جهنم بسر میبرند) و نه عذاب آنان سبك می شود و نه مهلتی بدیشان داده میشود.

در آیات فوق دیـده میشـود، اللـه تعـالی عـذاب در جهنم و خلـود ایشان را در آن معلق بـه مـردن شـان در کفـر کـه منـاقض توحیـد میباشد نموده است...

و در حدیث صحیح از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که میگوید:«**ما من عبدٌ قال لا إله إلا الله ثم مات على ذلك إلا دخل الجنة**».**مسلم**. ترجمه: هیچ بنده ای نیست که لا إله الا الله بگوید و بعداً بر آن بمیرد، مگر اینکه داخل جنت میشود.

که اینجا همچنان دخول به جنت معلق به مردن بر توحید گردیده است...!

و میفرماید:{**فوالذی نفسی بیده إن أحدکم لیعمل بعمل أهل الجنة حتی ما یکون بینه و بینها إلا ذراع، فیسبق علیه الکتاب، فیعمل بعمل أهل النار فیدخلها، وإن أحدکم لیعمل بعمل أهل النار حتی ما یکون بینه و بینها إلا ذراع، فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل أهل الجنة فیدخلها**}، **متفق علیه.**

ترجمه: قسم به آن ذات که جان من بدست اوست، یکی از شما عمل اهل جنت را انجام میدهد، تا آنکه بین او و بین جنت فاصله یك ذراع باقی نمی ماند، اما کتاب-قضا و قدر- بر او سبقت جسته، و او عمل اهل جهنم را انجام میدهد و داخل آن میگردد، و از شما یکی هست که عمل اهل جهنم را انجام میدهد تا آنکه بین او و بین جهنم فاصله یك ذراع باقی نمی ماند، و تقدیر بران پیشی گرفته و عمل اهل جنت را انجام میدهد و داخل آن میگردد.

و میفرماید:«**لا تعجبوا بعمل أحد حتی تنظروا بما یختم له، فإن العامل یعمل زماناً من دهره أو برهة من دهره بعمل صالح لو مات علیه دخل الجنة، ثم یتحول فیعمل عملاً سیئاً، إن العبد لیعمل زماناً من دهره بعمل سیء لو مات علیه دخل النار، ثم یتحول فیعمل عملاً صالحاً إذا إراد الله بعبدٍ خیراً استعمله قبل موته فوقفه لعمل صالح، ثم یقبض علیه**».[64].

ترجمه: به عمل هیچ یکی از خود تعجب نکنید، تا آنکه نبینید خاتمه او چگونه پایان میآبد، زیرا که عمل کننده شاید یك مدت زمان را و یا بخش از آنرا عمل صالح انجام میدهد که اگر به آن بمیرد، داخل جنت میشود، بعداً متحول گردیده و عمل بدی را انجام میدهد؛ و بنده گاهی تمام اوقات عمر خویش را عمل بد انجام میدهد که اگر به آن بمیرد داخل جهنم میگردد، ولی متحول گردیده عمل صالحی انجام میدهد، و هرگاه الله بالای بنده خویش اراده

[64]. اخرجه احمد و غیره، السلسة الصحیحة:1334.

خیر نماید، او را قبل از مرگ اش بهرمند بـه مـوافقت عمـل صـالح میسازد،و یا آنرا از او میگیرد.
نووی رحمه الله میگوید: *هیج احدی که در توحیـد مـرده باشـد در آتش جهنم جاویدان نمی مانـد، هـر چنـد گناهـان زیـادی را مـرتکب شده باشد، همانطوریکه که شخص در کفر مرده باشد، داخل جنت نمیگردد، هرچند اعمال صالح و شایسته را انجام داده باشد، که این موضوع مختصر مذهب اهل حق درین مسئله میباشد.*

از الله متعال ثبات، و ثبات قلب هـای خـویش را در دین و توحیـد استدعا داریم!
و میخواهیم که خاتمه ما را با نیك ترین و محبوب ترین عمـل بـه نزدش نیك بگرداند ...که بیشـك او شـنونده قـریب و اجـابت کننـده دعا است...!

این مختصر شروط صحت توحید بود ...که هرگـاه شـخص بـه آن بدون کمی و کاستی وفا کند، شهادت توحید در آخـرت بـرایش نفـع خواهد رسانید، و هرگاه جزء از آنرا انجام ندهد و یا کمی و کاسـتی در انجـام آن وجـود داشـته باشـد، شـهادت توحیـد بـرایش نفعی نمیرساند.
در خاتمـه بشـکل نتیجـه این موضـوع از اول تـا آخـر لازم اسـت بگویم: که هر آنکه لا إله الا الله را اقـرار داشـته باشـد، و بـه تمـام آنچه غیر الله عبـادت میشـود کـافر گـردد، و همینطـور بـه شـهادت توحید و ملازمات و مطالبات آن عالم،صـادق،مخلص،مـتیقن و غـیر متردد باشد، و آن و اهل آنـرا دوسـت داشـته باشـد، و بـه توحیـد و مقتضیات آن عمل کند، و برای او تسلیم و منقاد شود، و حکم آنـرا بر تمامی احکام و قوانین ترجح بدهد، بعـداً در همـان حـالت وفـات کند.....جز این نیست که الله او را داخل جنت میکند.

.تنبیهات مهم و ضروری:

برخی موضوعات درین مباحث وجود دارد که شاید خواننده را به مشکل مواجه گرداند، بناً لازم دانستیم تا بعضی تنبیهات ضروری را در اخیر این رساله بگنجانیم.

.تنبیه اول:

آنچه را قبلاً به عنوان شروط شهادت توحید لا إله الا الله... متذکر گردیدیم، عبارت از شروط اساسی بود، که باید تحقق بیآید و استیفاء گردد، تا آنکه صاحبش را در آخرت منفعت برساند، و تا آنکه از اهل جنت و نجات از عذاب در روز قیامت گردد، ولی در دنیا باعث میگردد، تا با وی به مانند مسلمان برخورد شده و احکام اسلام بالایش جاری گردد، که درین حالت اخیر کفایت میکند، تا شخص شهادت توحید را لفظاً اداء نموده ، و افعال متضاد آنرا از اقوال و اعمال ظاهراً شرکی و کفری انجام ندهد

یعنی با استیفاء همین دو شرط فوق با وی معامله چون مسلمانان میگردد، و همینطور احکام، حقوق و واجبات اسلام بالایش جاری میگردد.

که با این وجود لازم نیست که شخص حقیقتاً مؤمن پنداشته شود، زیرا احتمال نفاق بالایش میرود...!

بناً هر مسلمانان در حقیقت مؤمن نیست، اما هر مؤمن یك مسلمان حقیقی بوده میتواند، و این قاعده عام و معروف است که نصوص شرعی زیادی به آن دلالت دارد، و اهل علم و تفسیر شروحاتی بر آن نوشته اند.

.تنبیه دوم:

قبلاً در مورد وجوه افتراق میان داخل شدن شخص به اسلام و حالات و صفاتی که حکم اسلام بالایش جاری میگردد، صحبت کردیم.

که شخص با اقرار به شهادت توحید داخل اسلام میگردد، اما وصف که باعث جاری شدن احکام اسلام بالایش میگردد، همانا ظاهر ساختن اعمال، اقوال و ملازمات توحید از خویش میباشد،که بغیر از آن چنین پنداشته میشود که شخص از دائره اسلام خارج گردیده است، و هرگاه اعمال مناقض اسلام را انجام بدهد، وصف

و حکم اش بـه وصـف وحکم مرتـد از دین منتقـل گریـده و احکـام ارتداد بالایش جاری میشود.

اما اگر گفته شود هرگاه شخص بـا شـهادت توحیـد داخـل اسـلام شود، و قبل از اینکه فعل و عمل را که بیانگر شرط صـحت توحیـد باشد انجام بدهد، بمیرد...آیا این شهادت توحید او را در روز قیامت فائده میرساند یاخیر؟

در جواب باید بگویم: لله الحمد درین مورد سـنت واضـحاً دلالت دارد، که هرگاه شـخص در چـنین وصـفی واقـع شـود، این شـهادت برایش نفع میرساند، درحالیکه هیچ فرصـت بـرای انجـام عمـل کـه باعث انتفاء شروط صحت توحید گردد برایش میسر نباشد.

همانطوریکه این حدیث صـحیح مسـلم بـرآن دلالت دارد، چنانچـه شخصـی از انصـار نـزد نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم **آمـد و گفت**:«**اشهد أن لا إله إلا الله و أنك عبده و رسوله، بعـداً رو به سوی جنگ کرد و تا آنوقتی که کشته نشد دشمنان را میکشت، نبی صلی الله علیه وسلم در مـوردش گفت: عمل یسیراً و أجراً کثیراً، یعنی: عمـل آسـان امـا پـاداش خیلی زیاد**».

و در روایت دیگر نزد بخاری آمده است: شخصـی کـه کلاه آهـنی بر سر داشت نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمده،و گفت: یا رسول الله بکشم و یا اینکه اسلام بیآورم؟ رسول الله گفت: اسـلام بیـآور بعداً بکش، بناً اسلام آورد بعداً به مقاتله پرداخت، آنگاه رسول اللـه صلی الله علیه وسلم گفت: عملٌ قلیلاً و أجـراً کثـیرا. یعـنی- عمـل قلیل و کم در برابر اجر و پاداش خیلی زیاد.

و در روایت دیگـری از انس رضـی اللـه عنـه آمـده اسـت،«**أن غلامـاً یهودیـاً کـان یضـع للنـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم وضوءه، ویناوله نعلیـه، فمـرض، فأتـاه النـبی صـلی اللـه علیه وسلم فدخل علیه وأبوه قاعد عنـد رأسـه فقـال لـه النبی صلی الله علیه وسلم: " یا فلان قل لا إلـه إلا اللـه ". فنظر إلی أبیه، فسکت أبوه، فأعاد علیـه النـبی صـلی الله علیه وسلم، فنظـر إلی أبیـه، فقـال أبـوه: أطـع أبـا القاسـم. فقـال الغلام: أشـهد أن لا إلـه إلا اللـه وأنـك رسول اللـه، فخـرج النـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم وهـو**

يقول: " الحمد لله الذى أخرجه بى من النار».[65]. ترجمه: پسر بچه ای یهودی که برای رسول الله صلی الله علیه وسلم آب وضوء میریخت و کفش هایش را در میآورد، مریض شد، پس نبی صلی الله علیه وسلم نزدش آمد، و داخل اطاقش گردید، در حالیکه پدرش بالای سرش نشسته بود، نبی صلی الله علیه وسلم برایش گفت: ای فلان لا إله الا الله بگو: او بسوی پدرش دید،و پدرش سکوت کرد، نبی صلی الله علیه وسلم دوباره آن حرف قبلی را برایش تکرار کرد: باز بسوی پدر خود دید، این بار پدرش برایش گفت: از ابو القاسم اطاعت کن! آن پسر بچه گفت: أشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسول الله، آنوقت نبی صلی الله علیه وسلم از نزدش خارج شده و گفت: ستایش ذاتی را است که او را از آتش جهنم خارج ساخت.

و همینطور در حدیث تلقین شهادت توحید توسط نبی صلی الله علیه وسلم برای کاکایش در حالیکه در موقع مرگ قرار داشت، تا به وسیله آن در روز قیامت برایش شفاعت نماید، آمده است:«**کلمة أحاج لك بها عند الله تعالى...**». ترجمه: آن کلمه که نزد الله متعال (برای مؤمن بودنت) حجت گیرم.

که این امر درین مبحث ما همچنان قابل استدلال است.

ابن جریر طبری در الجامع 3/345 میگوید: در بین جمیع حجج شرعی هیچ اختلافی نیست، که هرگاه کافری قبل از آنکه روحش از بدن جدا شود –در فاصله یك پلك زدن- اسلام بیآورد، جمیع احکام مسلمین مانند، نماز بر وی و ارث مسلمان از او و غیره احکام شرعی بالایش جاری میگردد، بناً اگر توبه شخص درین حالت غیر قابل قبول میبود، هرگز حکم اش از حکم کفار به حکم اهل اسلام انتقال پیدا نمیکرد.

میگویم: این فاصله یك پلك زدن را که طبری رحمه الله ذکر کرده است، لازم است تا قبل از غرغره و معاینه[66] باشد، چرا که

---

[65] . أخرجه البخاری فی صحیحه.

[66] . غرغره یا معاینه، عبارت از حالت عدم قبولی توبه میباشد، و آن دو حالت دارد،1- خاص2- عام؛ حالت اول- عبارت از رسیدن شخص به حضر الموت-هنگام مرگ- است،که درین حالت توبه برای شخص نفع نمیرساند، و دلیل آن هم فرموده الله متعال است:{وَلَيسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يعْمَلُونَ السَّيئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا}، النساء-18.
اما حالت دوم: عبارت از طلوع آفتاب از مغرب میباشد، که در آن هنگام نیز همه مردم ایمان میآورند و ایمان برای آنها هیچ نفعی نمی رساند، و دلیل آن نیز فرموده نبی صلی الله علیه وسلم است:«لا تنقطع الهجرة حتى تنقطع التوبة، و لا تنقطع

در هنگام معاینه و یا غرغـره توبـه بـرای صـاحبش نفـع نمیرسـاند، بدلیل قول رسول الله صلى اللـه عليـه وسـلم :«**إن اللـه تعـالى يقبل توبة العبد ما لم يغرغر**».[67]. ترجمـه: اللـه متعـال توبـه شخص را قبول میکند تا هنگامیکه به غرغره یا معاینه مواجه نشود، و در روایت دیگـر آمـده اسـت:«**من تـاب إلى اللـه قبـل أن يغرغر، قبل الله منه**».[68]. ترجمـه: هـر کس قبـل غرغـره یـا معاینه بسوی الله توبه کند الله متعال توبه او را میپذیرد.

.تنبيه سوم:

حفظ یـا بخـاطر سـپردن شـروط توحيـد و حفـظ ادلـه وارده بـر آنها....شرط صحت توحید نیست، زیرا که چنین چـیزی در شـریعت ذکر نگردید است، اما خلاف آن ذکر شده است، همچنان هر فرد به اندازه قدرت و توان خود مکلف به اجرای هريك از شروط متـذکره میباشد.

مسـلم در صـحیح خـویش از معاويـه بن الحكم رضـى اللـه عنـه روایت نموده است، که میگوید:«**كانت لى جاريـة تـرعى غنمـاً لى قِبل أحدٍ والجوانيه، فاطلعت ذات يومٍ، فإذا الذئب قد ذهب بشـاة من غنمهـا، وأنـا رجـل آسـف كمـا يأسـفون، لكنى صككتها صكةً، فأتيت رسـول اللـه صـلى اللـه عليـه وسـلم فعظّم ذلـك على، فقلت: يـا رسـول اللـه أفلا أعتقها؟ قال: " ائتنى بها " فأتيته بها، فقـال لهـا: " أين الله؟ " قالت: فى السماء، قال: " من أنـا؟ ". قـالت أنت رسول الله. قال: أعتقها فإنها مؤمنة**». ترجمـه: من کنـیزی داشـتم کـه گوسـفندانم را در أحـد و الجوانيـة مچرانیـد، یـك روزی اطلاع حاصل نمودم که گرگی يك از گوسفندانش را ربوده است، و من مانند، سایرین که خشم گین میشوند خشـمگین شـدم و سـیلی را بروی وی زدم،پس نزد رسول الله صلى الله عليه وسـلم رفتم و او را از این حادثه آگاه ساختم، و گفتم: یا رسول الله آیا وی را آزاد نسازم؟ گفت: او را نزد من بیـاور، پس او را آوردم، بـرایش گفت:

التوبة حتى تخرج الشمس من مغربها»، أخرجه ابو داود و أحمد.
یعنی- هجرت هرگز قطع نمیگردد تا هنگامی که –قبولی توبه- قطع نگـردد، و –قبـولی توبه- هرگز قطع نمیگردد تا زمانیکه آفتات از مغرب طلوع نکند.-مترجم-
[67] . أخرجه أحمد و الترمذى، و ابن ماجه وغيرهم، صحيح الجامع:1903.
[68] . أخرجه الحاكم وغيره، صحيح الجامع:6132.

الله کجاست؟ گفت: در آسمان، من کیستم؟ گفت:تـو رسـول اللـه هستی، گفت: او را آزاد کن که مؤمن است.

اینجا دیده میشود کـه نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم جهت صـحت ایمـان بـه همین مقـدار سـؤالات بسـنده کـرد، بـدون اینکـه از وی مسائل اصول و فروعات و مطالبات و استدلال آنها را بخواهد!!

و در سـنن أبی داود از عبداللـه ابن أبی أوفی روایت اسـت کـه میگوید:« **جاء رجل إلی النبی صلی الله علیه وسلم فقال: إنی لا أسـتطیع أن آخـذ من القـرآن شـیئاً، فعلمـنی مـا یجزئنی منه، قال: " قل سبحان الله، والحمد لله، ولا إلـه إلا الله، والله أکبر، ولا حول ولا قوة إلا بالله ". قـال: یـا رسول الله هذا لله عز وجل فمـا لی؟ قـال: " قـل اللهم ارحمنی وارزقنی وعافنی واهدنی " فلما قام، قال هكذا بیده، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: " أمـا هـذا فقد ملأ یدَه من الخیر**».[[69]]. ترجمـه: شخصـی نـزد نـبی صـلی الله علیه وسلم آمـد، و گفت: من هیچ توانـائی أخـذ و یـاد گـیری از قرآن را ندارم، پس مرا چیزی تعلیم بده تا ثـواب خوانـدن قـرآن را بدست بیآورم، رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت:بگو! سـبحان الله و الحمد لله و لا إله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قـوة إلا بـا الله، گفت: یا رسول الله اینکه برای الله عزوجل اسـت، پس بـرای من چیست؟ فرمودند: بگو! اللهم أرحمـنی-بـالای من رحمت کن- و ارزقنی-مرا رزق بده- وعافنی-عاقبت مرا نیك بگـردان- و إهـدنی- مرا هدایت کن، چون از جـای خـود برخاسـت، دسـت هـای خـود را جمع کـرد، رسـول اللـه صـلی اللـه علیـه وسـلم گفت: این شـخص دستان خویش را از خیر پُر کرد.

این صحابی برایش ممکن نبود تـا از قـرآن چـیزی را حفـظ کنـد، حتی فاتحه که نماز بدون آن صحیح نمیباشد، و بایـد هـر مسـلمانان آنرا حفظ داشته باشد، ولی او حفظ نداشت، ولی باوجود این همـه نبی صلی الله علیه وسلم او را نسبت به این حالت معذور دانسـته، برعلاوه بدیلی آسـانی نـیز بـرایش پیشـنهاد میکنـد، و حـتی بـرایش نمیگوید که لازماً او سوره فاتحه را حفظ کند ... چه رسد بـه اینکـه او را مکلف به حفظ اصول و دلائل اضافی بر آن نماید!

بلکه در مواردی همچنان دیده میتوانیم، که نـبی صـلی اللـه علیـه وسلم خالد را از عجله در قتل کسـانیکه بخـوبی نتوانسـتند، بگوینـد

---
[69] . صحیح سنن أبی داود:742.

اسـلام آوردیم! بلکـه در عـوض گفتنـد: صـبأنا –یعـنی از دین خـود برگشتم- سرزنش کرد، همانطوریکه صحیح بخاری از سالم و آن از پدرش روایت میکنـد، کـه گفت: **نبی صـلی اللـه علیـه وسـلم خالد بن ولید را بسوی بنی حذیفه روان کرد، امـا ایشـان بـه نیکی نتوانسـتد اسـلام خـویش را اظهـار کننـد، بلکـه گفتند! صبأنا...صبأنا – ما از دین خـود برگشـتیم...از دین خود برگشتیم-اما خالد بعضی ایشـان را کشـت و بعضـی دیگر را اسیر ساخت، و بـرای هـر یـك از لشـكریانش یـك اسیر را سپرد، و آنها را امر به قتل اسـیران شـان کـرد، من گفتم: بـه اللـه قسـم کـه من اسـیر خـویش را نمی کشم، و نـه کسـانیکه همـراه من اسـت اسـیر خـویش را میکشد! این حادثه را به نبی صلی اللـه علیـه وسـلم یـاد آوری کردیم، ایشان فرمودند: اللهم إنی أبراء إلیـك ممـا صنع خالد بن ولید...اللهم إنی ابراء إلیك مما صـنع خالـد بن الولید...! یعنی- یا الله من از کاری که خالـد بن ولیـد انجام داده است بیزار هستم، و این گفته را دوبار تکـرار کرد!**

درین موارد تنبیه بزرگی برای درك خطای آن غلات مکفره است که حکم کفر را بالای دیگران بخاطر عـدم دوسـت داشـتن، اصـول، تقریرات و دلائل خویش حمل میکننـد، و بسـیاری از مردمـان را در نزد خویش به همین دلیل مؤمن و مسلمان نمی داننـد، و مسـتقیماً آنها را تکفیر میکنند!

بناً شخص زمانی نزد آنها مؤمن خواهد بود که اولاً بیشـتر از صـد هـا سـؤال ایشـان را پاسـخ بدهنـد، مثلاً؛ میپرسـند:در مـورد فلان موضــوع چــه نظــر داری....حکم ات بــالای فلان شــخص چــه است....این امر چه معنی میدهد....شروط این چیز چـه اسـت...تـا آنکه آن شخص را گیچ میسـازد، و سـؤالاتی را مطـرح میسـازد کـه نزد اهل علم و فقه نیز مورد تنازع میباشد!

ابن حجر در الفتح 13/439 با نقل از غزالی رحمه الله میگوید: با طائفه آشنا شده ام کـه عـوام مسـلمین را تکفـیر میکننـد، و گمـان شان اینست که آنها عقاید شرعی را با ادله آن نمی دانند، بناً کـافر هستند، اما ایشان کسانی بودند که رحمت وسیع الله را تنگ ساخته

و حصول جنت را مختص به بشارت ذمه شخص از طـرف متکلمین مینمودند!

و ابن حزم رحمه الله در المحلی 1/61 میگوید: رسول صلی الله علیه وسـلم از هنگـام بعثت اش تـا هنگـام مـرگش هرگـز در مـورد مردم که به اسلام اقرار میکردند، و بعداً به آن ثابت میمانند، دچــار لغـزش نشـده اسـت، و در اسـلام آوردن آنهـا از ایشـان خواسـتار استدلال و تکلف نشده است، و هرگز نپرسیده اسـت کـه آیـا بـرای اسـلام آوردنت دلیـل داری یـا خـیر، کـه بهمین تـرتیب این حکم تـا امروز جریان دارد.

.تنبیه چهارم:

اگر گفته شود در صورتیکه حفظ شروط توحید برای شخص لازم نباشد، پس چگونه بداند که شروط لا إله الا الله را اسـتیفاء نمـوده است، و همینطور وصف آنرا که ایمان بـدون آن صـحیح نمی باشـد بداند، و آنرا در خود احیاء نماید؟!

میگـویم: اولاً اینکـه بـرای انجـام دادن تمـامی این شـروط لازم نیست که همه ای آنها به نام شروط شـناخته شـوند، و بعـداً بـه آن الـتزام صـورت گـیرد،کـه اینجـا سـؤال پیـدا میشـود، آیـا شـخص درینصورت میتواند بوجه مطلوب آنها را در وجودش متحقـق سـازد یا خیر؟ باید گفت: این امـر میـان شـخص و اللـه عزوجـل میباشـد، احدی بغیر از اللـه متعـال حـق دخـل و تصـرف و حـق اسـتجواب و تحقیق آنرا از شخص ندارند.

اما اگـر از وی اقـول و أعمـال دال بـر نقض شـروط توحیـد و یـا بعضی از آنها ظاهر گردید....آنگاه خود باید این را بداند که او توحید را بشکل مطلوب و لازم آن رعایت نکرده اسـت،و یـا اینکـه بـه آن جاهل است.[[70]].

از همین لحاظ الله متعال مکلفیت امر بالمعروف و نهی از منکر را برای مؤمنین شناخته اسـت، تـا دسـت خلاف کـار و جاهـل را از

---

[70] . زیرا تمام موارد یکه باعث کفر شخص و شرك به الله پنداشته میشود، در نصوص موجود است، اگر این طور نباشد، بناً بالای ما از طـرف شـریعت در آن مـوارد اتمـام حجت نگردیده است، و در مورد که اتمام حجت نگردیده باشـد، در آن مـوارد شـخص بریء از مسئولیت است، همانطوریکه قاعده شرعی درین مورد دلالت دارد: لا عقاب و لا ثواب إلا بالنص.یعنی- بدون صراحت و دلالت نص شرعی نه ثـوابی وجـود دارد، و نه عذاب و مجازاتی.-مترجم-

امور خلاف شریعت بگیرد، و اگر توانائی آنرا نداشت با نصحیت بهتر است.

اما صفت التزام به این شروط چگونه خواهد بود؟

باید گفت: کفایت میکند که شخص در زندگی عادی خویش به آن التزام داشته باشد، ضد آنرا از شرك و كفر... انجام ندهد، و بخاطر الله با طواغیت بغض و کینه و دشمنی داشته باشد، و در صورت ضرورت با آنها به مقاتله و جهاد بپردازد، و لازم نیست که برای شخص گفته شود: از شروط صحت توحید کفر به طاغوت است، و صفت کفر به طاغوت هم باید، اعتقاداً ، قولاً و عملاً تحقق بیآبد، همانطوریکه متذکر گردیدیم!

و همینطور لازم نیست! محبت بخاطر الله و بغض و نفرت بخاطر الله... و به تنهائی الله را عبادت کردن...و انجام همه ای این امور را مسلسلاً بشکل شروط توحید قسمیکه قبلاً متذکر گردیدیم، نزد خود حفظ کرده و قدم به قدم رعایت کند!
و شاید بعضی از شروط توحید را به تفصیل برایش ذکر کنید...برایتان بگوید: من هم همینطور نزد خود فکر میکردم...ولیکن برایم بی مفهوم جلوه میکرد، و بخوبی که تو آنرا وصف کردی نتوانستم آنرا نزد خود تصور کنم.[71]!

تنبیه پنجم:.

و اگر گفته شود که هرگاه برخی اهل علم برای توحید این شروط هشت گانه را قائل گردیده اند، و برخی دیگر آنرا در هفت شرط منحصر ساخته اند...چه بدانیم که عالم دیگر آمده و برای آن نه شرط قائل گردد، و ما ندانیم؟!

71. يك شخص از عوام مسلمانان که نبی صلی الله علیه وسلم را زیاد دوست داشت، و زیاد صلوات بروی میگفت، و مصروف صنعت بوت دوزی بود، و در مسلك خویش مهارت زیاد نیز داشت، در حالیکه خیلی متأسف و متاثر بود، برایش گفتم: اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم را ببینی، برایش چه انجام میدهی..؟ با تمام سادگی يك شخص عامی برایم گفت: خوبترین بوت در جهان را برای نبی صلی الله علیه وسلم خواهم ساخت!!
و همین نیز اسلوب ...و بی آلایشی..شیوه و طرق تعبیر محبت به رسول الله صلی الله علیه سلم میباشد! و ضرور نیست که مطابق خطوط کتابها رسول الله صلی الله علیه وسلم را تشریفاتی دوست داشته باشیم.

باید بگویم: بین این اقوال الحمدللـه هیچ تنـاقض موجـود نیسـت، اینکه آنرا هفت یا هشت شرط بدانند...حتمـاً آنشـخص دو شـرط را در يك شـرط جمـع کـرده اسـت، طوریکـه یکی از علمـاء عمـل بـه توحید را شرط صحت آن ذکـر کـرده و کفـر بـه طـاغوت را بشـکل منفرد ذکر نکرده بلکه آنرا جزء و داخل در عمل بـه توحیـد دانسـته است...یعنی هر عمل کننده به توحیـد لازمـاً بـه طـاغوت نـیز کـافر باشد، و لازم نیست که هر عمل کننده به توحید به صورت جدا گانه به طاغوت کافر باشد.

و بعضـی از ایشـان –ماننـد شـیخ محمـد بن عبـدالوهاب و اولاده ایشــان رحمهم اللــه- کفــر بــه طــاغوت را نســبت دلالت نصــوص جداگانه و اهمیتی که دارد... بگونه ای شرط مستقل ذکر کرده اند، همانطوریکـه امـور خـاص نسـب بـه امـور عـام نظـر بـه اهمیت و ضرورت موجود در آن بصورت جداگانه ذکر میگردد.

همچنان شرط انتفاء شك و حصول یقین...را احیانـاً جـدا گانـه و دو شرط ذکر میکنند، طوریکه انتفاء شك را يـك شـرط...و حصـول یقین را شرط دیگر، و الحمد للـه هیچ تناقضـی میـان این دو حـالت نیست، زیرا که در هـر دو شـکل نفس معـنی و دلالات آنـرا شـامل میباشد، و اختلاف آن در تعداد شروط هیچ گونه تـأثیر بـالای ارزش، معانی و دلالات آن ندارد.

مگر بجز شرط موافات به توحید،کـه تـا هنـوز هیچ عـالمی بـا آن مخالفت نکرده انـد- و همـه علمـاء موافقـاً- آنـرا بـه عنـوان شـرط مستقل ذکر کرده اند، و بدون شك این یگانه شـرط صـحت توحیـد است کـه بـاعث نجـات صـاحب آن در روز قیـامت میشـوند، بـدلیل نصـوص متعـددی کـه در این مـورد وارد شـده اسـت، و قبلاً متـذکر گردیدیم.

از همین لحاظ ما این موارد را ضمن شروط توحید درینجـا تـذکر داده ایم!

آنچــه قبلاً تــذکر دادیم، بخش اول ســؤال را پاسـخ میگویـد! امـا بخش دوم سؤال که در مورد ازدیاد شروط صحت توحید بـود! بایـد بگویم که شرط صحت توحید نظر به دلایل شرعی و نصوص وارده در قــرآن و ســنت تعین میگــردد، در غــیر آن هیچ شــرطی بعنــوان شرط صحت توحید دانسته نمیشود، و اگر یکی از اهـل علم – و یـا

ما درین رساله خویش- از ذکر آن غافل شده باشیم، لازم است، بالای چنین افراد اتمام حجت شرعی صورت گیرد- یعنی ایشانرا باید ازین غفلت شان آگاه ساخت- که شاید از نزد شان فراموش گردیده باشد. و الله تعالی أعلم.

.تنبیه ششم:

باید میان شروط صحت آحاد اعمال شرعی و شروط صحت مجموع اعمال و دین فرق قائل گردید.

آنچه قبلاً از شروط لا إله الا الله...ذکر کردیم، در حقیقت از شروط مجموع دین و اعمال؛ تذکر بعمل آورده ایم، اما در مورد شروط صحت آحاد اعمال تعبدی باید دو شرط را در نظر داشته باشیم:

أ- متابعت و موافقت عمل با سنت نبی صلی الله علیه وسلم در تمام مسائل تعبدی.

چون اگر عبادت الله متعال از طرف شخص بشکل غیر مشروع و مسنون آن انجام شود، مورد قبول واقع نمیگردد، و برای صاحب اش باز گردانیده میشود،همانگونه که در حدیث آمده است:«**من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس فیه فهو رد**».[72]. ترجمه: هر کسیکه درین امور ما (دین ما) چیزی یا امری را احداث کند، مردود میباشد.

و همچنان میفرماید:«**کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار،**»،- هر امر نو پیدا [در شریعت] گمراهی است، و هر گمراهی در آتش جهنم، و میفرماید:«**صلوا کما رأیتمونی أصلی**».[73]. ترجمه: همانطوریکه مرا میبینید نماز میگذارم شما نیز همانطور نماز بگذارید، و میفرماید:«**خذوا مناسککم عنی**».[74]. ترجمه: همه مراسم دینی [عبادی] خویش را از من اخذ کنید، و غیره ادله که بیانگر وجوب اتباع و حرمت ابتداع و بطلان آن میباشد.

زیرا در عبادت اصل منع و بازداشتن بنده است از جمیع اعمال که در مورد- اباحت،جواز و جوب- آن نص وارد نگردیده باشد.

---

72 . أخرجه البخاری فی الصحیح.

73 . أخرجه ابن حبان فی مسنده.

74 . سنن الکبری البیهقی، جوامع الاخبار.

ب-اینکه بنده عمل را خالصاً برای الله متعال انجام داده و در آن شرك و شك و تردید را نیآمیزد، اما هرگاه عبادت موافق با سنت بوده، اما غیر خالصانه برای الله باشد، یا کسی دیگر را به آن شریك بسازد...و یا بخاطر خودنمائی و جلب خاطر و رضایت مردم..... باشد،عمل اش مردود بوده و قبول نمیگردد، طوریکه در حدیث از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است،که میگوید:«**قال الله تبارك و تعالى:أنا أغنى الشركاء عن الشرك، من عمل عملاً أشرك فيه معى غيرى تركته و شركه**».مسلم. ترجمه: الله تبارك و تعالی میفرماید: من غنی ترین ذاتی از شرك هستم، هر آنکه عملی را انجام بدهد و در آن عمل برای من شریك قائل گردد، او را با همان شرك اش ترك میکنم.

و در روایت دیگر آمده است، من از او بیزار هستم، و او را به همان شرك اش میسپارم.

و از دلایل که هر دو شرط را در خود دارد، این قول الله متعال است:{**فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**}.الکهف/110. ترجمه: پس هر کسی که خواهان دیدار رب خویش است، باید کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شریك نسازد.

اهل علم و تفسیر در مورد این آیه میگویند: عمل صالح آنست که موافق سنت باشد....و:{**ولا يشرك بعبادة ربه أحداً**}، عبارت از اخلاص در عبادت الله تعالی است.

.تنبیه هفتم:

بعضی ها به این گمان هستند، که شهادت به لا إله الا الله از بالای گوینده آن شمشیر را بر میدارد، و فرق نمی کند که گوینده آن از هر نوع بوده و در هر حالت و صفت قرار داشته باشد، و برای این استدلال خویش به قصه اسامه بن زید رضی الله عنه استناد میکنند، هنگامیکه او مردی را بعداز گفتن لا إله إلا الله به قتل رسانید، اما نبی صلی الله علیه وسلم شدیداً وی را سرزنش کرد.

همانطوریکه در صحیح مسلم از أسامه بن زید روایت است، که گفت:«**بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى**

الحرقة، فصبحنا القوم فهزمناهم، ولحقت أنا و رجل من الأنصار رجلا منهم ، فلما غشيناه قال: لا إله إلا الله ، فكف الانصارى عنه ، فطعنته برمحى حتى قتلته ، فلما قدمنا بلغ النبى صلى الله عليه وسلم فقال: يا أسامة أقتله بعد ما قال:لا إله إلا الله، قلت:كان متعوذاً ، فما زال يكررها حتى تمنيت أنى لم أكن أسلمت قبل ذلك اليوم». ترجمه: رسول الله صلى الله عليه وسلم مرا به سريه بسوى الحرقه، كه اقوام جهينه در آنجا سكونت داشتند، فرستاد، در آنجا صبح كرديم و بعداز آن بالاى آن قوم حمله كرده و آنها را شكست داديم، در آن هنگام من و مردى از انصار باهم شخصى را تعقيب كرديم، و چون او را دريافتيم آنشخص به: لا إله إلا الله اقرار كرد، انصارى او را نكشت، اما من او را با نيزه خويش زدم تا آنكه او را كشتم، زمانيكه برگشتيم، اين حادثه را بر نبى صلى الله عليه وسلم حكايت كرديم، او گفت: اى اسامه آيا او را بعداز آنكه لا إله إلا الله گفت، كشتى؟ گفتم: او-در حقيقت از مرگ- پناه ميخواست، اما نبى صلى الله عليه وسلم هميشه اين گفته اش را تكرار ميكرد، تا جائيكه تمنى كردم اى كاش كه قبل از آنروز اسلام نمى آوردم.

همچنان در روايت صحيح ديگرى از مقداد بن أسود آمده است، كه گفت:« **يا رسول الله أرأيت إن لقيت رجلاً من الكفار فقاتلنى فضرب إحدى يدى بالسيف فقطعها ثم لاذ منى بشجرة فقال: أسلمت لله، أفأقتله يا رسول الله بعد أن قالها؟ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لا تقتله، قال: فقلت يا رسول الله إنه قد قطع يدى ثم قال ذلك بعد أن قطعها أفأقتله؟ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لا تقتله فإن قتلته فإنه بمنزلتك قبل أن تقتله، وإنك بمنزلته قبل أن يقول كلمته التى قال»**.[[75]]. ترجمه: يا رسول الله اگر من با مردى از كفار مواجه شوم، و با من به مقاتله بپردازد، و يك دست من را قطع نمايد، بعداً من بكمك درختى دوباره سر پا ايستاده شوم، آنوقت او بگويد: بخاطر الله اسلام آورده ام، آيا او را بعداز اين قول اش بكشم؟ نبى صلى الله عليه وسلم گفت: او را نكش! گفتم: يا رسول الله او يكى از

---

[75] . أخرجه البخارى فى صحيحه:4019.

دستان مرا قطع کرده است، و پس از قطع آن این کلمه را میگوید،رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت:او را نکش! اگر او را بکشی او به منزله تو پیش از آنکه او را بکشی خواهد بود، و تو به منزله وی قبل از آنکه او آن کلمه را گفته باشد، خواهی بود.

قول رسول الله صلى الله عليه وسلم:«**فإن قتلته فإنه بمنزلتك قبل أن تقتله، بمنزلته قبل أن يقول كلمته التى قال**». به این معنی است، که آنشخص قبل از آنکه او را بکشی، با ادای کلمه شهادت به مانند تو معصوم الدم میگردد، و اگر باوجود آن تو او کشتی در آنصورت تو به مانند حالت قبل از ادای کلمه شهادت توسط آنشخص-جهت قصاص- مباح الدم میشوی، و این قول رسول الله صلى الله عليه وسلم:«**إنك بمنزلته**»، یعنی- تو به منزله او هستی... اکثراً درست تفهیم نمیگردد، طوریکه بعضی غلات درین مسئله او را به مفهوم: تو بمنزله او در کفر هستی...تعبیر میکنند،که صحت آن بعید به نظر میرسد.

اگر گفته شود، که نبی صلى الله عليه وسلم اسامه را در بدل کشتن آن مرد بعداز گفتن لا إله الا الله چرا قصاص نکرد؟!

در جواب میگویم: به دلیل اینکه اسامه درین کار خویش تأویل داشت و به حکم شریعت جاهل بود، و این را از جمله خطاء ها و لغزش هایش محسوب میکنیم، در حالیکه مقداد بعداز آنکه از نبی صلى الله عليه وسلم سؤال کرد، و جواب خود را نیز دریافت نمود، از معذورین به جهل و تأویل دانسته نمیشود،زیرا نبی صلى الله عليه وسلم برای او دوبار حکم را تکرار کرد، و بعداً به تاکید گفت: اگر تو این کار را انجام بدهی به منزله او قبل از گفتن شهادت توحید خواهی شد.

این و غیره نصوص دلالت به آن دارد، که هرگاه کافر محارب در هنگام جنگ و غیر آن ... لا إله الا الله بگوید، شمشر از سرش برداشته میشود، و خون و مالش مصئُون میگردد.

ابن تیمیه در الصارم میگوید: میان مسلمانان درین اختلاف نیست، که هرگاه حربی در هنگام قتال، و دیدن شمشر های برهنه، به گونه مطلق و یا مقید اسلام بیآورد، اسلام اش صحیح بوده و توبه اش از کفر قبول میگردد، اگر چه حالات و ظواهر نشاندهنده ای خلاف آن و تکذیب باطنی اش باشد.

لیکن آن مواردی را که قبلاً بیان کردیم، آیا فقط باعث برداشتن شمشر از بالای گوینده لا إله إلا الله میگردد و یا صرفاً کسی که در همان حالت و وصف قرار گیرد؟!

در جواب میگویم: بلی! تنها در همین مورد باعث برداشتن شمشیر از بالای صاحبش میگردد....از همین جهت به ذکر حالات میپردازیم که باعث برداشتن شمشیر از بالای شخص نمیگردد، اگر چه لا إله الا الله گفته باشد.

<u>حالت اول: مرتد که ارتداد اش شدید و غلیظ باشد</u>

و آن کسی است که در پهلوی ارتدادش حارب الله و رسول او و مؤمنین باشد، و یا اینکه بیشتر از دوبار مرتد شده باشد، درینصورت کفرش بالای کفر...خواهد بود یعنی در کفرش زیادت بعمل میآید، و بدلیل عدم تضمین هدایت او از جانب الله متعال توبه اش نیز پذیرفته نمیشود، و نه از او طلب توبه میگردد،اگر چه توبه کند، و با صدای بلند، لا إله الا الله بگوید، توبه اش قبول نگردیده و شمشیر و حد قتل از بالایش برداشته نمیشود.

الله متعال درین مورد میفرماید:{**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ**}.آل عمران/90.

ترجمه:کسانیکه بعد از ایمانشان کافر میشوند و آن گاه بر کفر خویش میفزایند (و در این راه اصرار میورزند) هیچ گاه توبه ای آنان (بعد از گذشت فرصت که از روی ناچاری یا در آستانه ای مرگ صورت میگیرد) قبول نمی شود، و ایشان به حقیقت گمراهند.

و میفرماید:{**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يكُنِ اللَّهُ لِيغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيهْدِيهُمْ سَبِيلًا**}.النساء/137.

ترجمه: بیگمان کسانیکه ایمان میآورند و سپس کافر میشوند، و باز هم ایمان می آورند و بار دیگر کافر میشوند و سپس به کفر خویش می افزایند (و با کفر چشم از جهان می پوشند، واقعاً کارشان جای شگفت است و) هرگز الله ایشان را نمی بخشد و راهی (به سوی بهشت) بدیشان نمی نماید.

ابن تیمیه در الصارم میگوید: *الله سبحانه خبر داده است، که هرگاه کسی بعداز ایمان کافر میشود و بسبب آن در کفر خود*

زيادت بوجود میآورد، توبه اش قبول نمیگـردد، زیـرا در قبـول توبـه میان کفر اضافی و کفر عادی فرق وجود دارد، و باید شخص بدانـد کـه اولی در قبـول توبـه بـه ماننـد دوم نیسـت و توبـه صـاحب آن پذیرفته نمیشود، و هر آنکه به این امر مخالفت نماید، در حقیقت با قرآن مخالفت نموده است.

و در صحیح بخاری از انس بن مالك رضی الله عنه روایت است، که میگویـد:«**أن رهطاً من عُكـل ثمانيـة قـدموا على النـبی صلى الله عليه وسلم، فاجتووا المدينة، فقالوا: يا رسول الله أبغنا رِسْلاً، قال: مـا أجـد لكم إلا أن تلحقـوا بالـذود، فـانطلقوا فشـربوا من أبوالهـا وألبانهـا حـتى صـحوا وسمنوا، وقتلـوا الـراعی واسـتاقوا الـذود، وكفـروا بعـد إسلامهم. فأتى الصـريخ النـبی صـلى اللـه عليـه وسـلم، فبعث الطلب، فمـا ترجـل النهـار حـتى أُتی بهم فقطـع أيديهم وأرجلهم ثم أمـر بمسـامير فـأحميت فكحلهم بهـا وطرحهم بالحرة يستسـقون فمـا يسـقون حـتى مـاتوا**».[76]. ترجمه: گروهی از قبیله عکل که هشت نفر بودنـد، نـزد نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم آمدنـد، لیکن اقـامت در مدینـه را دوسـت نمیداشتند، و گفتند: یا رسول الله برای ما شـیر آمـاده کن، رسـول الله گفت:برای شما نمی توانم شیر آماده کنم، مگـر آنکـه بـه گلـه گـاه شـتران برویـد، آنهـا بـدانجا رفتنـد و از شـیر و ادار شـتران نوشیدند، تا آنکه صحت مند گردیدنـد، آنگـاه شـترچران را کشـتند و شتران را ربودند، و بعد از اسلام آوردن کافر شـدند، سـپس کسـی فریاد کنان نزد رسول الله صلی الله علیـه وسـلم آمـد، نـبی صـلی الله علیه وسلم گروهی را به تعقیب ایشان فرسـتاد و آفتـاب هنـوز بلند نشده بود که آنها را آوردند، آن حضرت فرمود، که دست و پای ایشان را قطع کنند، و سپس دستور داد، که میـل کشـیده شـوند، و میل ها داغ کرده شد، و بر چشمان شان کشیده شـد، و آنهـا را بـه حره- سـنگزار مدینـه- انداختنـد، در حالیکـه ایشـان آب میطلبیدنـد، برایشان آب داده نشد تا آنکه مردند.

دیده میشود که آنها بعد از ارتداد خویش به قتل و چپـاول امـوال عامه مسلمانان نیز پراختنـد...و بـا این عمـل خـویش در کفـر خـود زیادت را بوجود آورده اند.

[76]. أخرجه البخاری فی صحیحه:3018.

همینطور در بخاری از أنس بن مالك رضی الله عنه روایت است که میگوید:« **أن رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل عام الفتح وعلى رأسه المغفر، فلما نزعه جاء رجل فقال: ابن خطل متعلق بأستار الكعبة، فقال: " اقتلوه "**». ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالیکه کلاه آهنی بسر داشت داخل مدینه گردید، هنوز آنرا از سر خود کاملاً بر نیآورده بود، که مردی نزدش آمده و گفت: ابن خَطل خود را به پرده های کعبه آویزان کرده است، نبی صلی الله علیه وسلم گفت: او را بکشید!

و معنی قول آنشخص:«**متعلق بأستار الكعبة**»، اینست که او توبه نموده و امان میخواهد...اما باوجود آن توبه اش پذیرفته نشده و این عمل اش برایش هیچ منفعتی هم نرسانید، و همچنان از امنیت و مصئونیت که نبی صلی الله علیه وسلم برای همه اهل مکه اعلان نموده بهرمند نگردید، و خاصتاً که او داخل مسجد الحرام نیز گردیده بود- که بصورت خاص قتال در آنجا حرام میباشد- و دلیل آن هم این بود که وی علی الرغم ارتداد و التحاق اش با مشرکین، مرتکب دشنام و قتال بر نبی صلی الله علیه وسلم نیز گردیده بود!

و همینطور با مقیس ابن ضبابه و ابن سرح و غیره کسانیکه بر علاوه ارتداد شان در حرب با الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم و مؤمنین قرار داشتند، عین معامله صورت گرفت.

ابن تیمیه در فتاوی خویش 20/103 میگوید: *باید میان مرتد یا ارتداد مجرد که از صاحب آن طلب توبه میشود، یا اینکه به حد کشته میشود، و مرتد یا ارتداد مغلظه که صاحب آن بدون طلب توبه کشته میشود فرق قائل گردیم.*

اما در مورد آنانکه قبل از دست یافتن مسلمانان بر او، توبه کرده و اسلام بیآورد،و خود را برای مسلمانان تسلیم کند، راجح اینست که توبه او پذیرفته میشود، بدلیل فرموده الله متعال:{**إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ، إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**}.المائدة/33،34.

ترجمه: جز این نیست جزای کسانیکه (بر حکومت اسلامی میشورند و بر احکام شریعت می تازند و بدین وسیله) با الله و رسول اش می جنگند، و در روی زمین (با تهدید امنیت مردم و سلب حقوق انسانها، مثلاً از راه راهزنی و غارت کاروانها) دست به فساد می زنند، این که (در برابر کشتن مردم) کشته شوند، یا (در برابر کشتن مردم و غصب اموال) به دار زده شوند، یا (در برابر راهزنی و غصب اموال، تنها) دست و پای آنان در جهت عکس یکدیگر بریده شود، و یا اینکه (در برابر قطع طریق و تهدید،تنها) از جائی به جائی تبعید گردند و یا زندانی شوند، این رسوائی آنان در دنیا است و برایشان در آخرت مجازات بزرگی است؛ مگر کسانی (از این محاربین با حکومت اسلامی و راهزنان و مفسدانی) که پیش از دست یافتن شما بر آنان از کرده ای خود پشیمان شوند و توبه کنند، چه بدانند که الله دارای مغفرت و رحمت فراوان است (بدیشان رحم کرده و ببخشد).

در آنجا الله متعال توبه شخص را قبل از دست یافتن مسلمانان به او ازین حکم مستثناء گردانیده است.

ابن تیمیه در الصارم میگوید: *الله متعال میان توبه شخص قبل از دست یافتن مسلمانان به او و بعداز آن فرق گذاشته است، زیرا هرگاه حدود اختیار شخص به دست سلطان بیآید، تطبیق آن بر او واجب بوده و هیچ عفو و درگذشت و یا شفاعتی بر حالش تأثیر گذار نیست، بر خلاف قبل از رسیدن این امر بدست سلطان، اما توبه شخص قبل از دست یافتن لشکریان اسلام به او توبه اختیار است، و توبه بعد از آن توبه اکراه و اضطرار، که این توبه به منزله توبه فرعون حین غرق شدنش میباشد، و یا توبه امت های گذشته هنگامیکه عذاب الله بالای آنها نازل شده بود، و توبه کسیکه در هنگام مرگ قرار داشته باشد، که میگوید: من الآن توبه کردم، بدون آنکه صحت گفتار خویش را بداند، و محض آنرا جهت رهائی از حد واجب التطبیق بالایش میگوید، و اگر چنین شود، یعنی- توبه بعد از دست یابی لشکریان اسلام به او نیز پذیرفته شود، باعث اسقاط جمیع حدود شرعی گردیده و دروازه های فساد باز میگردد.*

.اگر گفته شود: زمانیکه توبه شخص قبل از دست یابی مسلمانان به او حق الله و حق بنده هر دو را ساقط

بسازد،آیا این امر نیازمند تفریق و تفصیل میباشد یا خیر؟!

در جواب باید بگویم: از مجموع اقول موافق ادله شرعی راجح اینست که، هرگاه شخص مرتد داخل حرب گردد، اما قبل از دست یافتن مسلمانان به او توبه نماید، این توبه او باعث اسقاط حق الله و حقوق بنده گان هردو میگردد، و سنت ابو بکر رضی الله عنه و اصحاب همراه اش در جنگ علیه مردتدین نیز همین بود، یعنی آنعده از محاربین توبه خویش را اعلان کرده و به سوی حق و سمع و اطاعت تمایل نشان دادند، توبه ایشان را پذیرفت، اما باوجود این همه ابوبکر از یشان خواستار فدیه آن تعداد مسلمانانی شد که بدست آنها کشته شده بودند، درین هنگام عمر رضی الله عنه برایش گفت: آنها- یعنی کشته شده گان مسلمان- در راه الله جنگیدند، پس پاداش خویش را نیز از الله تعالی بدست میآورند، و تو نباید ازینها فدیه اخذ نمائی ....که سایر صحابه نیز به رأی عمر نظر دادند، و ابوبکر آنرا پذیرفت.

و هرگاه محارب مسلمان باشد-لیکن به عمل محاربت و قطاع الطریقی بپردازد- و قبل از دست یافتن مسلمانان به او توبه نماید، درین حالت فقط حق الله یعنی حد قطاع الطریقی از بالایش ساقط گردیده، اما حق العبد بجای خویش باقی میماند؛که درینصورت هرگاه مرتکب قتل شده باشد، به قصاص آن کشته میشود، و اگر مال کسی را ربوده باشد، باید آنرا به صاحبانش باز گرداند، مگر اینکه مورد عفو قرار گیرد.

حالت دوم: زندیق

زندیق: عبارت از منافق ایست که کفر خویش را اظهار میکند، طوریکه بالایش-با بینه قاطعه- اقامه حجت گردد، و از او طلب توبه شود، اما او از آن انکار کند.

قول راجح در مورد زندیق اینست که او بدون طلب توبه کشته شود- اگر چه تظاهر به اسلام کند و لا إله الا الله بگوید- زیرا طلب توبه از شخص در يك مورد خاصی صورت میگیرد، که شخص به سبب آن کافر شده است، اما زندیق به هیچ يك از احکام اسلام اعتراف ندارد، پس از چه امری از وی استتابت صورت گیرد؟!

الله متعالی درین مورد میفرماید:{**قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيينِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ**

مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ}.التوبة/ 52.

ترجمه: بگو! آیا در باره ای ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید: (یا پیروزی و غنیمت در دنیا، و یا شهادت و بهشت در آخرت) ولی ما در باره ای شما چشم به راه هستیم که یا الله (در این جهان یا آن جهان) به عذابی از سوی خود گرفتارتان سازد و یا (در این جهان) با دست ما (ذلت و خواری نصیبتان سازد) پس شما چشم به راه (فرمان و خواست) الله باشید و ما هم با شما در انتظاریم.

ابن تیمیه در الصارم میگوید: *اهل تفسیر در مورد:{**أَوْ بِأَيدِينَا**} میگویند: یعنی هرگاه شما آنچه از-کفر- در قلب هایتان است ظاهر بسازید، به دست ما کشته خواهید شد.*

و این به مانند آنست که بگوئی:عذاب آن نفاق و کفری که شما در قلب های خویش پنهان کرده بودید، همانا قتل شما بدست های ما است، اگر چه منافق توبه اش قبل از ظاهر گردیدن نفاق و زندیقیت اش قبول میگردد، اما بعداز ظاهر گردیدن نفاق از وی این امکان وجود ندارد، تا منتظر آن باشیم که از جانب الله تعالی بالای آنها عذابی نازل گردد، یا اینکه بدست ما کشته شود، زیرا در صورتیکه منافق کفرش را اظهار کند هر يك از ما میخواهد تا او را بهمان جزایکه الله متعال وعده نموده است برساند، هرچند توبه خویش را به ظاهر ترین وجه اش ظاهر سازند!

اما در عین حالیکه نفاق ایشان آشکار باشد و ضد آن نیز موجود گردد، هیچ راهی برای جهاد با منافقین وجود ندارد!! طوریکه هرگاه از يك منافق کفرش به اثبات برسد، اما در عین حال به اسلام اقرار داشته باشد، و آنرا از خود ظاهر گرداند، این اسلام در –ظاهر حکم شریعت- برایش منفعت رسانیده و جهاد را با ایشان نا ممکن میگرداند.

همانطویکه ابن قیم در زاد المعاد میگوید: اینجا قاعده ای وجود دارد که مردم را باید نسبت به آن آگاهی داد، و آن اینکه شارع توبه کافر اصلی را از کفرش به شرطی قبول میکند که ظاهر بوده و مناقض آن قوی تر از اسلامش نباشد، از همین لحاظ عمل نمودن به اسلام سبب عصمت خون و عدم عمل به اسلام سبب انتفاء عصمت خون میگردد، اما زندیق آنست که آنچه را سبب اباحت

خونش میگردد خود اظهار میکند، یعنی کفر خود را اعلان مینماید، و اظهار توبه و اسلام اش - بعداز دست یافتن مسلمانان به وی- نظر به دلایل قطعی سبب زوال کفر و اباحت خون از وی نمیگردد.

و تعجب از آن میکنیم! که امروز چگونه اظهار اسلام به زبان را دلیل عدم اباحت خون برای آنانی قرار میدهند، که تمام حالات و صفات زندیق در وجودش متحقق گردیده و بار ها و بارها ازیشان تکرار نیز شده است،و هر باریکه اسلام را از خود ظاهر میسازند، برای اسلام توهین میکنند، و اسلام را رسوا میسازند، و در کل با این کار خویش باعث وارد گردانیدن طعن بر پیکر دین میشوند، با وجود آنکه محرمات الله را در نظر نمیگیرد، و فرائض را بالای خویش فرض نمی داند، و غیره ادله دیگر...؟!
که با در نظر داشت این حالات برای هیچ عالم شایسته نیست که در حکم قتل چنین افراد توقف نمایند...و ادله قطعی و واضح که در بیان حکم چنین اشخاص وارد گردیده است، و بیانگر بطلان و عدم صحت اقوال مدافعین آنها میباشد، بیان نکنند.

و همچنان ادله شرعی دلالت بر آن دارد، که توبه زندیق بعد از آنکه در مقابل تطبیق حدود الله قرار گیرد، باعث عصمت خونش نمیگردد، زیرا قول الله که میفرماید:{**قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا**}، نزد سلف در قسمت: أو بأيدينا، به مفهوم کشتن شان است، و آن در صورتیکه آنچه در قلب های شان است ظاهر گردد، و این بمانند، آنست که بگوئی: عذاب که بدست مسلمانان الله آنرا وعده کرده است، بجز از کشتن آنها چیزی دیگر نمیباشد، زیرا قبول توبه ایشان بعداز قرار گرفتن در معرض تطبیق حدود الله باعث آن میگردد، که مسلمان دیگر در انتظار این نباشد، تا الله بدست ایشان بالای زنادقه مصیبتی را نازل کند، در حالیکه مطابق وعده الله همه ای ایشان منتظر اصابت عذاب از جانب الله و مسلمانان میباشند، واگر قبل از آشکار شدن کفر شان حقیقاً اسلام بیآورند، و آنرا ظاهر سازند، این وعده ساقط میگردد، زیرا وصف منافق و زندیق از بالایشان برداشته میشود.

.حالت سوم: دشنام دادن به رسول الله صلى الله عليه وسلم:

هرگاه ارتداد شخص از جهت دشنام دادن به نبى صلى الله عليه وسلم باشد، بدون آنكه از وى طلب توبه گردد، تنها به سبب همين نوع كفرش كشته ميشود، ولى اگر از كفرش توبه كند- و درين توبه خويش صادق نيز باشد- بالاى وى حد دشنام دادن باقى ميماند، و حد انبياء فقط كشتن شخص است، و هيچ احدى ديگر حق شفاعت امرى را در حدود انبياء ندارد و اين امر نيز خاص رسول الله صلى الله عليه وسلم ميباشد.

ابن تيميه در الصارم ميگويد: از مرتد به سبب ارتدادش طلب توبه ميشود،اما رسول الله صلى الله عليه وسلم و اصحابش دشنام دهنده را بدون طلب توبه ميكشتند، چون ميدانستند كه كفرش خيلى شديد است، و قتل را تنها وسيله تلافى آن و أولى بر هر نوع مجازات برايش ميشناختند.

و اگر قتل شخص بسبب دشنام دادن نبى صلى الله عليه وسلم باشد و يا بسبب كفرش ازين جهت هر يك به صورت جداگانه حدى از حدود شريعت است، و مجرد قتل يك كافر و محارب نيست، زيرا نظر به دلايل كه قبلاً از احاديث متذكر گرديديم، اين نوع كفر يك نوع جنايت زايد بر كفر مجرد و محاربت شخص ميباشد، و همچنان نبى صلى الله عليه وسلم و اصحابش امر به قتل آنها كرده است....و حد قتل درين نوع جنايت بدلالت سنت و اجماع ثابت شده است.

اين مختصر مفيد احكام درين مورد بود، و اگر جهت قناعت بيشتر خويش درين مورد به تفصيلات و ادله بيشتر ضرورت داريد به كتاب ما،«**تنبيه الغافلين إلى حكم شاتم الله و الدين**» مراجعه نمايد، و اگر درين هم قناعت نكرد، براى مزيد به مفصل ترين كتاب كه درين مورد نوشته شده يعنى،«**الصارم المسلول على شاتم الرسول**»، از شيخ الاسلام ابن تيميه مراجعه نمايد، زيرا شيخ رحمه الله به درستى حق بيان اين موضوع را به كامل ترين وجه آن اداء نموده است.

.حالت چهارم: آنكه بالايش حد كشتن واجب گردد:

آنکه بالایش حد قتل بعنوان قصاص شـخص دیگـر و غـیره امثـال این امور....واجب گردد، آنشخص به حد از حدود الله کشته میشود، مگر اینکه اولیاء مقتـول او را عفـو نماینـد، منظـور مـا از گفتن این موضوع اینست که اگر جانی قبل از کشـته شـدنش، لا إلـه الا اللـه بگوید، این امر باعث برداشـتن شمشـیر و یـا حکم قتـل از بـالایش نمیگردد.

همچنان بر علاوه این موارد سایر حالات دیگر نیز است که باعث برداشـتن شمشـیر از بـالای گوینـده شـهادت توحیـد لا إلـه الا اللـه نمیگردد، اینجا میخـواهم بـه صـورت مختصـر بـه این مـوارد اشـاره داشته باشم، تا برای خواننده این امر گنگ و پنهان باقی نمانـد، بنـاً پیشنهاد میکنم تا حدیث أسامه بن زید را کـه قبلاً متـذکر شـده ایم، خوانده شـود، زیـرا جمیـع حـالات و اشـخاص کـه این حکم بـالایش صدق میکند در آن موجود اسـت ... و داخـل این حکم میگردنـد.- و الله تعالى من وراء القصد و هو الهادى إلى سواء السبيل.

.مثال شهادت توحید در قرآن کریم:

قبل ازینکه با خواننده محترم الله حـافظی کـنیم...بـه یـك مبحث مختصر دیگر خویش راجع به لا إله الا اللـه...و فضـلیت آن...کـه در قرآنکریم آمده است میپردازیم.

الله متعـال میفرمایـد:{**أَلَمْ تَرَ كَيـفَ ضَـرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَـةً طَيِبَـةً كَشَـجَرَةٍ طَيِبَـةٍ أَصْـلُهَا ثَـابِتٌ وَفَرْعُهَـا فِي السَّـمَاءِ، تُـؤْتِى أُكُلَهَـا كُـلَّ حِينٍ بِـإِذْنِ رَبِّهَـا وَيضْـرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَـالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يتَذَكَّرُونَ**}.إبراهیم/24.

ترجمه: آیا ندیده ای که الله چگونه برای کلمه طیبه مثـل درخت طیبـه و پـاك را میزنـد کـه تنـه ای آن (در زمین) اسـتوار و شـاخه هایش در فضـا (پراکنـده) باشـد، بنـا بـه اراده و خواسـت اللـه هـر زمانی میوه ای خود را بدهد (و دائمـاً بـه بـار نشسـته و سرسـبز و خرم باشد)، و الله برای مردم مثلها می زند تا آنکه پند گیرند.

و این مثالی است که الله تعالی برای بنده گان خویش زده است تا آنرا بشنوند، در بـاره اش فکـر کننـد، دقت نماینـد، و ارشـادات و مرام آنرا درك نمایند...و از ارشادات که این مثال عظیم آنرا افـاده میکند:

1)پاکی عطاء و بخشش: طوریکه این درخت پاك بجز پاکی نمی بخشد، و ثمر آن جز پاك نیست...آنچه در سایه اش قرار دارد پاك است و برگ هایش از پاکی سخن میگوید...در زیبائی های خویش پاك است،و آن درخشش و جمال که بشکل طبیعی در اطراف آن قرار دارد به پاکی خود این کلمه، پاك است ... ثمر و بخشش کلمه توحید...بلکه همه ای کلمه توحید برای صاحبش بجز پاکی و خوبی-خوبی دنیا و آخرت- نمی بخشد.

این کلمه ایست که برای صاحبش زندگی را با مفهوم میگرداند، و ارزش آنرا برایش میفهماند..زیرا دنیا بدون لا إله الا الله هیچ قیمت و ارزش ندارد و هیچ هدف شریفی را دنبال نمیکند... زمین خشك و بی حاصلی خواهد بود که نفرین هر رونده ای بالای خویش را در خواهد یافت.

2) همینطور این درخت دارای ثبات ریشه در زمین میباشد، که در طول تاریخ هیچ باد و بارانی..و هیچ زمان و ایامی.. بالای آن تأثیر نگذاشته است، بلکه این زمان و ایام باعث ازدیاد ثبات و رسوخ و عمق و بلندی آن شده است، همینطور کلمه توحید ریشه های خویش را در قلب مؤمن مؤحد فرو میبرد..اما از حیث زمان و تاریخ این کلمه قبل از وجودش در قلب اش موجود میباشد... این کلمه ایست که در زمین انبیاء و رسل و مجاهدین آنرا با عرق و خون و جهاد ...و هر چیز قیمی و نفیس خویش آبیاری و تغذیه میکنند.

3)این کلمه به اندازه ثبات و عمق ریشه هایش بخشش میکند، و به همان اندازه به سوی آسمان بلند میرود..تا آنکه همه ریشه های این شجره طیبه در سراسر زمین امتداد یافته و شاخه های آن بزرگ میشود، و به هر اندازه ای که غذا و آب زیاد در خود جذب نماید.... بخشش اش نیز در هر زمان بیشترین،بهترین،زیباترین و بلند ترین ارزش های بوده که در مرتفع ترین نقطه آسمان قرار میداشته باشد... میوه و ثمر آن بنظر بیننده پاك بنظر میرسد، و شاخ و برگ آن بجز از غذاء و آب و خاك پاك تغذیه نمیشود!

این گونه است شـهادت توحیـد...کـه بـه انـداز ثبـات و عمـق ریشه های خود در قلب مؤمن، آثار و فروعات آن در جــوارح و اعمال و اقوال اش ظـاهر میگـردد، و بخشـش بنـده بـرای این شجره طیبه....به شکل نهایت انقیاد بدنی بسوی طـاعت و عبادت الله واحد، و تمثیـل تعـالیم شـریعت غـراء مشـاهده میشود.
تا آنکه شهادت توحید به تمام معنی در قلب مـؤمن آرامش و تمکین پیدا کرده و ریشه های آن در قلب به اندازه پهن شود که همه جوارح و اندام هایش را بـا خـود بپیچانـد...و تـا آنکـه همه بدن و جوارح وی توحید گردد- توحید حرف بزنـد، توحیـد عمل کند و بسوی توحید دعوت کند....و بجز توحید و خـدمت به آن هیچ کار دیگری نکند-.
اما هرگاه توحید در قلب ضعیف گردد، و حرکت بـرای ریشـه هـای آن در جمیــع اطــراف قلب- بســبب گنــاه و معصــیت- دشوار شـود، فرمـان دهی آن بـر سـایر جـوارح نـیز ضـعیف میگـردد...تا جائیکه اگر یکی ازین افراد را -که بضـعف توحیـد در قلب- گرفتار شده اند، ببینـد! بـه انـدازه وزن یـك ذره ای هم عمل خیر انجام نمیدهند، همانطوریکه در حدیث نیز آمده است.
پس اطاعت و انقیـاد جـوارح از قلب بـا زیـاد و کم و قـوی و ضـعیف شـدن توحیـد در قلب زیـاد و کم و قـوی و ضـعیف میگردد!
که بر اساس همین دلیل و غیره نصوص...اهـل علم بـه زیـاد شدن و کم شدن ایمـان و یـا ضـعیف و قـوی گردیـدن آن در قلب بر حسب انعکاس آن در اعمـال و اقـوال شـخص قائـل هستند، یعنی هرگاه با طاعات و عبادات تغذیـه و کمـك شـود ایمان نیز قوی و زیاد میگردد، امـا هرگـاه بـا نافرمـانی هـا و گناهـان تغذیــه شــود ایمــان بــه همــان انــدازه ضــعیف و کم میگردد، و ریشه هایش در قلب و جوارح می خشکت!

4) قسـمیکه میـوه هـا و فروعـات شـجره طیبـه تـأثیر ایجـابی و سلبی بعمق و ثبات ریشــه هــای آن در زمین دارد، همــانطور استحکام ریشه در زمین نیز تـأثیر مسـتقیم بـالای طـراوت و تازه گی شـاخ و بـرگ درخت دارد...و هرگـاه آفتـاب و هـوای

تازه از بالای برگ ها و ساقه هـای آن، و آب و غـذا از ریشـه هایش دور گردد، تأثیر مستقیم و دو جانبه بالای هـر دو بخش درخت خواهد داشت، یعنی با خشك شدن ریشه ها، سـاقه و برگ آن همچنان خشك میشـود، و بـرعکس بـا خشـك شـدن ساقه و برگ، ریشه نیز ضعیف و نابود میگردد.
پس فکر کنید! اگر این درخت با آبهای آلـوده و ملـوث تغذیـه شود، طعم میوه و ثمر آن چگونه متغیر و بـد میشـود...و بـر عکس اگر با آبهـای پـاك و مـواد مفیـد تغدیـه شـود...و آب و هوای تازه بر آن قطع نگردد...چگونـه خواهـد بـود؟! خواهیـد دید! که طعم و بوی آن خیلی خـوش و بهـتر شـده اسـت...و همین طور ریشه های آن نیز زیاد و قوی و مستحکم میگردد.
همین طور ایمان و توحید نیز در قلب متاثر میگـردد، و سـایر اعضاء را متأثر میسازد، یعنی- به اندازه قوت و ضعف ایمـان در قلب بالای سـایر اعضـاء و جـوارح تـأثیر گـذار میباشـد، و همچنــان قلب نــیز از اعمــال این جــوارح مســاویاً متــاثر میشود...هرگاه این اعمال همواره اطاعت و عبادت و اعمال حسنه باشد، سبب قوت ایمان و توحید در قلب میگـردد، امـا هرگاه این اعمال همه گنـاه و معصـیت باشـد، بـاعث ضـعف ایمان گردیده و آثار آن به اندازه همـان نافرمـانی و گنـاه بـه سایر جـوارح امتـداد میآبـد...بنـاً قلب متـأثر میشـود و متـأثر میسازد!
و این دقیقاً هدف همان قاعده شـرعی مسـنون کـه نصـوص زیادی به آن دلالت دارد میباشد، یعنی: ظاهر با باطن همواره در ارتباط بوده و هریکی از دیگرش متأثر میگردد-.
همانطوریکه از نبی صلی الله علیه وسلم روایت شده اسـت کـه میگویـد:«**ألا و إن فی الجسـد مضـغة إذا صـلحت صلح الجسد کله، و إذا فسدت فسد الجسـد کلـه، ألا و هی القلب**».[77]. ترجمه: آگاه باشید! که در جسم پارچه گوشتی است، که اگر صالح و نیکو گردید، وجود همه صالح و نیکو میگردد، و هرگاه فاسد شد وجـود همـه فاسـد میگـردد، آگاه باشید که آن قلب است.
و میفرماید:«**إن العبد إذا أخطاء خطیئـة- وفی روایـة- إذا أذنب ذنباً، نکتت فی قلبه نکتةٌ سودا، فإذا نزع و**

[77] . أخرجه البخاری فی الصحیحه:52، و مسلم برقم:1599.

استغفر و تاب سُقِل قلبه، و إن عاد زيد فيها حتى تعلو قلبه، و هو الران الذى ذكر الله:{كلاَّ بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون}».[78].

ترجمه: هرگاه بنده خطاء ای را انجام میدهد، و در روایت دیگر –هرگاه گناهی را مرتکب میشود- در قلب وی يك نقطه ای سیاه گذاشته میشود، اگر از آن کار دست بکشد و توبه و استغفار نماید، قلب اش از آن نکته پاك میگردد، و اگر دوباره به آن عمل-و سایر آن- بازگشت نماید، این نقطه ها افزایش یافته تا آنکه همه قلب را فرا میگیرد، و این دقیقاً همان رَان-تاریکی و زنگار- است که الله متعال آنرا ذکر نموده است:{**كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**}.المطففین/14.

ترجمه: هرگز هرگز! اصلاً کردار و تلاش (پست و زشت) ایشان دلهایشان را زنگ زده (و تاريك) کرده است، (و همچون زنگاری بر قلوبشان نشسته است و سوراخهای هدایت را بر روی ایشان بسته است).

و همچنان میفرماید:« **الفتنُ على القلوب كالحصير عوداً عوداً، فأى قلبٍ أشربها نُكتت فيه نكتةٌ سوداء، وأى قلبٍ أنكرها نُكتت فيه نكتة بيضاء.**».[79]. ترجمه: فتنه های و معاصی در قلب ها به مانند حصیر بافته بافته پیش میرود، که هر قلبی از آن تأثیر پذیر گردد، در آن نقطه ای سیاهی پدید میآید، اما هر قلب که آنرا نپذیرد، در آن نقطه ای سفید بمیان میآید...

پس باید دقت نمود که قلب چگونه بالای سایر جوارح تأثیر گذار میباشد، همانطوریکه در حدیث گذشت،و همچنان چگونه ارتکاب هر عمل سوء و یا گناهی بالای قلب تأثیر میگذارد، طوریکه در دو حدیث آخر آمده است.

و این موضوع همچنان بطلان و فساد عقیده اهل تجهم و ارجاء را آشکار میسازد، آنجا که عدم تأثیر پذیری اعمال جوارح را بالای قلب مطرح میسازند، و جسم و قلب را از هم جدا میدانند، به این معنی که هرگاه در ظاهر شخص کافر آشکار و صریح باشد...میپندارند که باطنش به ایمان

---

78 . صحیح سنن الترمذی:2654.

79 . أخرجه مسلم فی الصحیحه.

مطمئن است...یعنی- ظاهرش کافر و باطن اش مؤمن میباشد!

بناً کفر نزد ایشان فقط يك امر واحد میباشد، و آن عبارت از تکذیب و کفر قلبی است، و یا برای اثبات این کفر و تکذیب شخص دلالت صریح قولی... موجود میگردد!

و این يك قول خبیث و باطل و مردود به عقل و نقل میباشد...که اهل علم ایشان را به شدید ترین الفاظ گمراه و مذهب شان را باطل خوانده و انصار و یاری دهنده گان آنها را انصار طواغیت خوانده اند.

5) همچنین از خصائص این شجره طیبه مبارکه که برای توحید مثال زده شده است...ثمر دهی دائمی آن ساعت به ساعت و لحظه به لحظه...میباشد، و به مانند سایر اشجار موسمی نیست! که در فصل خویش ثمر دهد و در بقیه فصول ثمر دهی آن متوقف باشد....بلکه همواره و در تمام فصول، هر روز هر ساعت ثمر میدهد...{**تُؤْتِی أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا**}.ابراهیم/25، ترجمه: و آن درخت پاك و زیبا همواره به اذن الله میوه های خوش و پاك میدهد.

همچنان شهادت توحید لا إله إلا الله... دائماً برای صاحب اش در همه اوقات خیر و ثواب میبخشد..و مانند، سایر عبادات چون نماز و روزه و حج و زکات نیست که ثواب آن محدود به وقت و زمان معین باشد!

بلکه همواره در حضر و سفر، صلح و جنگ، ولاء و براء، در تنهائی و با دیگران ...در حال اجرای اعمال باشد و یا در خانه خویش نشسته و یا در مکان دیگری باشد...همیشه او را بسوی سخن و موقف درست رهنمائی و هدایت میکند،قسمیکه همه حرکات و سکنات اش مضبوط و جهت یافته با شهادت توحید...لا إله إلا الله میگردد...!

تا جائیکه نیك و زیبا میشمارد آنچه را که نزد لا إله إلا الله نیك و زیبا است، و زشت و پلید میداند آنچه را که لا إله إلا الله زشت و پلید میداند، وبخاطر آن دوستی میکند، و بخاطر آن دشمنی..و همین معنی درست و مراد الله متعال ازین وصف کلمه توحید نیز میباشد:{**تُؤْتِی أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا**}. ترجمه: و آن درخت پاك و زیبا همواره به اذن

الله میوه های خـوش و پـاك میدهـد؛ و معـنی خـوش طعمی میوه های آن غیر از خوش طعمی میوه ها است.[80]!
بناً لازم است تا جمیع معـانی این کلمـه را بـه خـاطر داشـته باشیم و در آنها تدبر و تفکر کنیم، همانطوریکـه آیت فـوق را تذکر دادیم...و ضمناً به این مثال بزرگ که به شهادت توحیــد زده شده اسـت، خویشـتن را واقـف گـردانیم، کـه مـراد این قــول اللــه متعــال نــیز همین امــر اســت:{**وَيضْــرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يتَذَكَّرُونَ**}.ابـراهیم/24.ـ ترجمه: و الله چنین مثالهای برای مردم میزند تا آنکه پند گیرند.

خاتمه:.

---

[80] . یعنی همان لذتی است که قلب مـؤمن آنـرا احسـاس میکنـد، طوریکـه از بعضـی سلف نقل شده است که میگویند:«إن فی الدنیا جنة هی فی الدنیا کالجنة فی الآخـرة فمن دخلها دخل تلك الجنة و من لم یدخله لم یدخل جنـة الآخـرة»،- در دنیـا بـهماننـد آخرت جنتی وجود دارد، که هر کسی توانسـت داخـل این جنت گـردد، داخـل جنت در آخرت نیز خواهد گردید، و هر کسی نتوانست داخل آن گردد در آخرت نیز داخل جنت نخواهد شد.

قبل ازینکه به این مبحث خویش خاتمه ببخشیم، لازم میدانیم که همراه خواننده با کلمات کسانی الله حافظی کنیم، که لا إله إلا الله را با خون و عرق خویش نوشته اند، و با اعمال و اقوال خویش به چوبه دار طواغیت حلق آویز گردیدند.

از همین لحاظ این خاتمه را با اقتباس از کتاب،«**فی الظلال القرآن**» تألیف شیخ شهید- نحسبه کذلك- سید قطب رحمه الله، وغیره کتب او انتخاب نموده ام، شاید سبب هدایت آنانی گردد که از مسیر هدایت الله به سوی گمراهی رفته اند و میپندارند که چه نیك عمل میکنند.

او رحمه الله میگوید:هر آنکه به شهادتین لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله نطق میکند، نباید گفته شود که او به اسلام و ایمان شهادت داده است، تا زمانیکه به مدلول این شهادت و مقتضای آن و مطالبات آن عمل نکند، در حالیکه او بغیر از الله إله دیگری را به الوهیت گرفته است، و قانونی غیر از شریعت الله را پیروی میکند..!

و هرگز اسلام إذن به نطق شهادتین بدون پیروی معنی و حقیقت شهادت لا إله إلا الله نمیدهد، و آن عبارت از توحید الوهیت و توحید عمل به شعائر لا إله الا الله میباشد، و بعداً توحید عبودیت و توحید گرایش به آن...!

و همین اسلامی است که الله آنرا از بنده خویش میخواهد و بغیر از آن هیچ اسلامی اعتبار ندارد، که ناشی از هواء و هوس انسانی باشد و یا اسلام که به تصور پیروزی دشمنانی در کمین نشسته خویش و باداران شانرا داشته باشد،{**وَمَنْ يبْتَغِ غَيرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ**}.

هر گونه تبدیل این منهج –در حالیکه برای عدول از آن آزاد گذاشته شده ای- انکار از امر معلوم و ضروری دین دانسته شده و صاحب آنرا ازین دین خارج میگرداند، ولو که به زبان خویش به هزار مرتبه بگوید:که او از جمله مسلمانان است!

اسلام نظام کامل زندگی در همه عرصه های آن میباشد، هر که آنرا پیروی کرد مؤمن و در دین الله، و هر آنکه غیر آنرا اگر چه در حکم واحد باشند پیروی کند، بدون شك ایمان را رد و از حدود ألوهیت الله تجاوز نموده و از دین اش خارج گشته است، هر چند احترام خویش را به عقیده اسلام اعلان کند، اما اتباع و پیروی وی

از شریعت غـیر از شـریعت اللـه این گمـان وی را تکـذیب کـرده و باعث خروج اش از اسلام میگردد!

زیرا اطاعت از بشر و از قـوانین خـود سـاخته آنهـا ولـو در جـزء کوچك آن باشد، شرك است.

و اگر شخص در اصل مسلمان باشـد، و بعـداً در چـنین وضـعیتی قرار گیرد، باز هم او را بسوی شـرك میکشـاند، اگـر چـه بعـداز آن أشهد أن لا إله إلا الله را بر زبان بیآورد، زیرا او با این کار خویش با غــیر اللـــه مواجـــه بــوده و از غــیر اللـــه اطــاعت میکنــد،{**وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ**}...!

مشـکل بـزرگی کـه امـروز منهج حقیقی اسـلام بـه آن مواجـه گردیـده، اینسـت کـه این گونـه اسـلام تنهـا در وجـود بعضـی از اقوام،تنظیم های اسلامی، که از نسل های مسـلمانان میباشـند، در داخل یك بخش کوچك از کشور های شان تمثیل میگردد، در حالیکه یك زمانی همه کشور های اسـلامی و آن دیـار، دار الاسـلام بـود، و دین الله در همه بخش های آن سیطره داشت و شریعت اسـلام در آنجـا هـا حـاکم بـود، امـا بعـداً این سـرزمین و اقـوام آن از حقیقت اسلام دور شدند، و تنها اسمی از آنـرا بـا خـود حفـظ نمودنـد، و از اعتقاد به ارزش های اساسی و واقعی اسـلام دور گردیدنـد، و اگـر گمان کنند، که ایشان به اسلام اعتقاداً گرایده انـد، و اسـلام مجـرد شهادت به لا إله إلا الله...است،اشتباه فکر کرده اند،بلکه لا إلــه إلا اللـه داشـتن عقیـده بـه اینسـت کـه اللـه واحـد و لا شـریك بـوده و <u>متصرف امور زمین و آسمان</u> میباشد، و الله واحد ذاتی اسـت، کـه با پیروی از اصول وضع شده شرعی عبـادت گردیـده و این عبـادت در تمام شئون زندگی رعایت میشود، و هرگز نقض نمیگردد، و الله واحد ذاتی است کـه بنـده بخـاطر او همـه قـوانین و شـرائع را دور انداختــه و بـــه حکم اش در تمــام امــورات زنــدگی اش تســلیم میشـود...و او را در انجـام این همـه واحـد دانسـته و کسـی را بـه مدلول لا إله إلا الله شریك نمیسازد...اما در غـیر این صـورت بـه لا إله إلا الله شهادت نداده، و به اسلام داخل نگردیده است.

ولی امــروز در روی زمین اقــوامی زنــدگی میکننــد، کــه اســم هایشان اسم های مسلمانان است، و از اولاده مسـلمانان میباشـد، و در همان شهر های زندگی میکنند، که زمانی دار الاسلام بود...اما هیچ یك از ایشان به لا إله إلا الله با همان مـدلول قبلی آن شـهادت

نمیدهند، و نه این شهر ها به دین الله شناخته میشوند، و نه مردمان آن به مقتضای این کلمه عمل میکنند!

ما در قرآن آن مواردی را میآبیم، که مسلمانان امروز نه آنرا می دانند، و نه انجام میدهند، اخلاق و آداب اسلام را فراموش کرده اند- چنانچه بیننده تصور میکند که همین دین درمانده ایشان است- زندگی يك فرد مسلمان امروز فقط در يك جمله ختم میشود، زندگی، آبرو، حیثیت و ارزش های اش همه در معرض همان تهاجماتی قرار گرفته است که زندگی ....مردمان غرق در دنیا و مادیات آن قرار دارد؛ در حالیکه از فرد مسلمان و يك جامعه اسلامی چنین چیزی توقع نمیرود، حد اقل آن بخش از زندگی اش که در اختیارش قرار دارد، نباید متأثر ازین حالات گردد، اما توانائی این را ندارد تا آنرا مطابق اصول و ارزش های خود تصرف و توجیه نماید، و محدود تر ازین شایسته يك مسلمان و يك جامعه اسلامی نیست که برای زندگی خویش چنین نظام را اختیار کند که از مصادر و مراجع متعدد اخذ شده است؛ يك نظام را برای زندگی شخصی، و نظام دیگر را برای عبادات،اخلاق و آداب...ونظام دیگری را برای انجام معاملات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و بین المللی... خویش، در حالیکه یکی آن أخذ شده از کتاب الله باشد، و در مقابل دیگر آن از کتاب يك انسان و یا از تفکرات و اندیشه های پوچ فلسفی او...!

که درینصورت شخص به هیچ وجه مطمئن به ایمان و اسلام خود نباید باشد....همچنان تصور ابتدائی ترین مسلمان و مؤمن را هم از خود دور نماید، زیرا با داخل شدن به اسلام و پذیرفتن ارکان و اصول آن اولاً لازم است، شهادت لا إله إلا الله را بگوید: که مفهوم آن اینست که هیچ حاکمی بجز از الله و هیچ شارع و قانونگذاری بغیر از الله نیست!

مردمان زیادی را در هر زمان دیده میتوانیم که میگویند ما به الله ایمان آورده ایم! اما به الله در الوهیت شريك قرار میدهند، آن هنگامیکه بغیر از شریعت الله جهت تحاکم و قضاوت به قوانین غیر او میروند، و از آنانی اطاعت میکنند، که از کتاب الله و رسول او پیروی نمی کنند، و همه ارزش های آنها، تصورات، موازین اخلاقی، آداب و تعالیم شان....در تناقض با لا إله إلا الله قرار دارد، و میگویند: ما به الله ایمان آورده ایم... در حالیکه هرگز با این لا إله إلا الله در يك مسیر قرار نگرفته اند.

و جای تعجب اینست!که بسیاری از مردم که گمان اسلام و ایمان را بالای خویش دارند، نظام حیات شان همه برگرفته از فلان و فلان است که الله متعال ایشان را دارنده گان قلب های نابینا خوانده است، اما با وجود این تارکی قلب گمان دارند که مسلمان هستند،{**فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ**}!

ترجمه: اما ایشان در چشم ها کور نیستند بلکه این دلهای در درون سینه های شان است که نابینا میشوند.

و هرگز این دلیل شده نمی تواند که کسی بگوید من شریعت الله را ترك گفته ام برای اینکه مصحلت مردم را در نظر گیرم، اما هر گاه چنین گفت و یا چنین انجام داد، از حدود ایمان به الله خارج گردیده است.

چون ایمان و عدم تحاکم و رضایت به شریعت الله...در یك قلب جمع شده نمی تواند، - آنکه بالای خویش و امثال خود گمان ایمان دارند، اما در امور خویش به شریعت و قوانین الله و رسول او حکم نمی کنند، و به آن راضی نیستند، و هرگاه بالای شان این قوانین حاکم گردد، انزجار و نفرت خویش را از آن اعلان میکنند، و اسلامی به میل و خواست خویش ترسیم می کنند- و بعداً اسم آنرا را میگذارند اسلام واقعی- کسانی هستند که این نص قاطع در مورد شان نازل گردیده است:{**وَكَيفَ يحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ**}.المائدة/43.

ترجمه: (شگفتا) که چگونه تو را به داوری می خوانند، در حالیکه تورات دارند و حکم الله در آن آمده است؟ پس از داوری پشت میکنند و آنان (با این کارشان) هرگز مؤمن نیستند.

ولی باید دانست! انسان تا زمانی مؤمن نمیگردد که همه ای ارزش ها و موازین اسلام را بالای خویش در هر حالت و هر زمان و مکان حاکم نگرداند، و همین طور مؤمن و مسلمانان نخواهد شد تا زمانیکه هیچ تصور و میزانی بهتر و خوبتری نسبت به اسلام از ساخته های بشری نزدش موجود نگردد، و در حالیکه دین در مقابل اش قرار داشته باشد او تحاکم و رفتن به نزد مخلوق و ساخته های او را نسبت به این دین ترجح بدهد!

و باید دانست! اینجا در اسلام امور کاملاً متعلق به عقیده است...طوریکه وجود و عدم وجود امور وابسته به عقیده آنها

میباشـد، امـا آگـاهی و هشـدار از نقـاط لغزنـده و جاهائیکـه خطـر لغزش انسـان مـیرود، ضـرور میباشـد و دین همـه ای این نقـاط را علامت گذاری کرده است، اگر دین اینکار را نکـرده باشـد، پس بـه این معنی است که اللـه چـنین نخواسـته اسـت، بنـاً علامت گـذاری اشخاص دیگر و دور نمودن ما از احکام شریعت و لوازم توحید حق هیچ کسی نمیباشد.

برای نظام زندگی در روی زمین و در هر زمان و مکـانی همیشـه دو قاعده وجود داشته است، و همینطور در هـر زمـان و عصـری و هر گوشه و کنار زمین دو قاعده ای تصور برای زندگی موجود بوده است، اولاً- قاعده واحد دانستن الله سبحانه در الوهیت و ربوبیت و حاکمیت اش...که هرگاه انسان زندگی و حیات خویش را بالای این ارزش هـا اسـتوار گردانیـد، آنگـاه خـویش را در مقابـل یـك تصـور مستحکم اعتقـادی میآبـد، کـه همـه مـوارد قبـل را بـه اللـه متعـال معترف بوده و وارد یك نظام با ثبات انسانی، اجتمـاعی، اخلاقی، و نظام حیات سیاسی و شریعت اسلامی و قوانین حـاکم بـر حیـاتش میگردد، که غیر آنرا نمی پذیرد...و برای همین امر به لا إله إلا اللـه شهادت نیز داده است.

ثانیاً- قاعده ترك الـوهیت، ربـوبیت و حـاکمیت اللـه سـبحانه...در تمام امورات و شئونات- حتی انکار از وجود الله- و یا تـرك آن تنهـا در امورات دنیوی و حیات بشری...و یا در نظام اجتماعی و قــوانین آن؛ که درین صورت فرد جماعت،گروه و یا یك طیف بشری -بغـیر از الله متعال-صفت و خصـائص الـوهیت، ربـوبیت و حـاکمیت را در حیات انسانها کسب میکند، و تا زمانیکه به این وضعیت ادامه داده شود، حیات انسانها هرگز حیات اسـلامی و ایمـانی و حـتی انسـانی نخواهد شد، زیرا بر اساس قاعده لا إله إلا الله استوار نیسـت، هـر چند این کلمه همواره بر سر زبانهایشان باشد!!!

همین دو قاعده همیشه در دنیا و امورات آن حاکم بوده اسـت، و غیر از این دو قاعده ، قاعده سومی ممکن نیست موجـود گـردد، و همینطور جمع این دوقاعده نیز غـیر ممکن اسـت، زیـرا یکی آنهـا -جاهلیت- و دیگرش -اسلام- میباشد، صرف نظر از اشـکال مختلـف آنها که بوجود آورده شده است، و یا اوضاع و حالات که در آن قرار داشته اند، و یا اسماء که به آن اطلاق میگردند، مانند؛ حاکمیت فرد و حــاکمیت ملت...یــا کمونــیزم و لبرالــیزم ...دمکراســی و یــا تایرانی ... سـقراطی و تیوکراسـی ... و یـا دموکراسـی اسـلامی و

ديموكراسى غربى ... جاهليت عصر مدرنيته و جاهليت عصر قديم ...كه هيچ يك ازين نامگذارى ها اعتبار ندارد، زيرا بشر همواره در همان دو قاعده اساسى سير خويش را ميپيمايد، يكى- عبادت بشر توسط بشر و ترك الوهيت، ربوبيت و حاكميت الله سبحانه و تعالى به عنوان يگانه هدف زندگى.....و دوم- برعكس آن عبادت الله متعال به وحدانيت....و پذيرفتن الوهيت،ربوبيت و حاكميت الله متعال به تمام معنى و ترك همه اوثان و ماديات دنيوى، و كفر به همه اى طواغيت ايكه به غير از الله متعال عبادت ميشود، و تسليم گرديدن به دين، نظام و قوانين الله متعال با تمام رضايت ظاهرى و انقياد قلبى. -پايان-

اين بحث مختصر و مهمى بود در مورد لا إله إلا الله و شروط آن كه از دير زمانى اراده داشتم تا آنرا تهيه نمايم، اميد است تا مورد قبول رحمت بارى تعالى قرار گرفته، و مفيد براى عباد و بلاد هاى شان قرار گيرد، و الله متعال همه اعمال ما را خالص براى ذات مهربان خويش گراند، كه هيچ شهرت، و عزت و علم و عمل مگر از براى او شايشته مؤمن نيست، و بجز رضايت خاطر او نه وسعتى را ميخواهيم و نه شهرتى و نه رياء اى را.

و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و على آله و صبحه و سلم.
و آخر دعوانا أن الحمدلله رب العلمين
- عبدالمنعم مصطفى حليمة-

فهرست

موضوع صفحه

•مقدمه 3
•مقدمات مهم و ضرورى...9

•مقدمه اول..9
•مقدم دوم 11
•مقدم سوم 12
•مقدم چهارم..13
•مقدم پنجم..14
•معنی لا إله إلا الله...16.
•توحید حاکمیت از کدام نوع اقسام توحید است؟..19
•معنی شرط..22
•شروط لا إله إلا الله...23
•شرط اول: نطق و اقرار...23
•آیا بدیلی برای شهادت توحید موجود است؟..27
•آنکه کفرش غیر از جهت انکار وی از نطق به شهادت توحید باشد.........................30
•شرط دوم: کفر به طاغوت..31
•معنی طاغوت...35

•صفات کفر به طاغوت...37...
•آیا اطلاق لفظ طاغوت بالای مسلمان جواز دارد؟...42
•شرط سوم: علم...43....
•رد شبهات وارده در مورد اینکه علماء به ایمان پیر زنان توصیه میکنند.....................48
•مسائل مهم در مورد بیان حال و حکم جاهل توحید.......................................51
•ضوابط قیام حجت بالای جاهل

•شرط پنجم: انتفاء شك و حصول یقین 59
•شرط ششم: عمل به آن...61
•نماز یکی از شروط صحت توحید است 64
•چه زمانی شخص از جهت ترك اعمال کافر میگردد 65
•شرط هفتم: محبت منافی کراهیت و بغض 68
•علامات محبت صادقه ....74...
•1- حصول اتباع از نبی صلی الله علیه وسم..74
•2- ایثار و فدا کاری برای الله و رسول آن 76
•3- ابتلاءات و آزمایش های الهی و صبر بر آن...77
•شرط هشتم: رضایت و انقیاد و تسلیم به آن..80
•شرط نهم: موافات بر آن...85

•تنبیهات مهم و ضروری..88...
•تنبیه اول...88..........
•تنبیه دوم...88..........
•تنبیه سوم...91...........
•تنبیه چهارم..93...........
•تنبیه پنجم ....95..........
•تنبیه ششم..96...........
•تنبیه هفتم ....97...........
•حالات که باعث رفع شمشیر از بالای شخص ولو لا إله إلا الله گفته باشد، نمیگرد 99
•1- مرتد که ارتدادش شدید باشد..99
•2- زنادقه ....103...........
•3- دشنام دهنده رسول الله صلی الله علیه وسم..103
•4- آنکه حد قتل بر بالایش واجب شده باشد 106
•مثال شهادت توحید در قرآنکریم 107
•خاتمه...113.................

•فهرست..
118...................